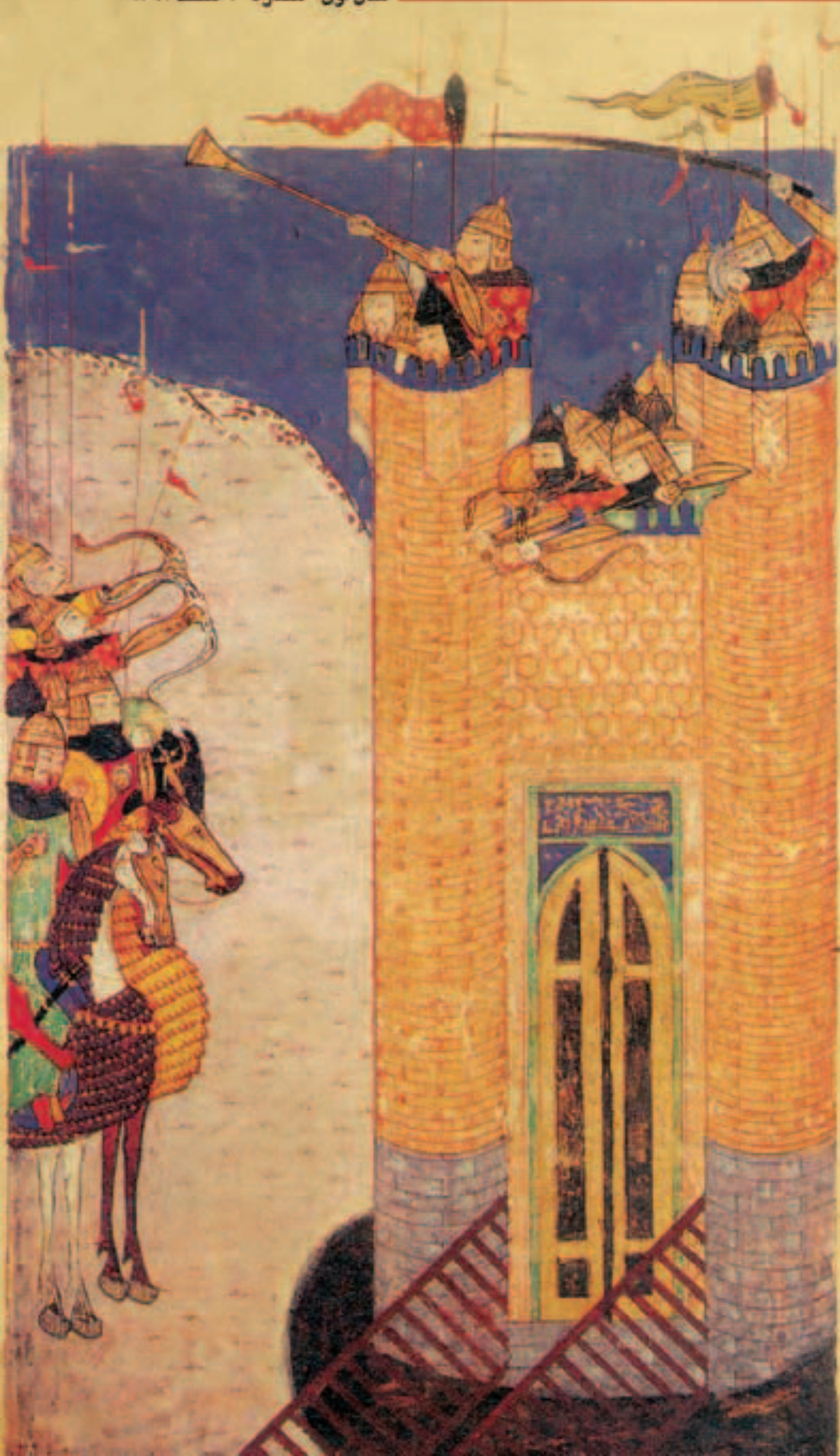


# اقليم چهارم



نشریه الکترونیکی فرهنگی، اجتماعی، ادبی، تاریخی - ویژه الموت  
سال اول - شماره ۱ - اسفند ۱۳۹۲







سجاد پیشدادی - بارها و بارها به اینجا رفته ام، در سرمای صبح زود بخار می کند، وقتی یخ می زند و می توان با لذت و دلهره ویژه ای رویش راه رفت و اگر برف نیامده باشد علف های زیرش را دید، عصرهای گرم تابستان که گله ها با ولع تمام از آن می نوشند و غروب های بی قرار کوهستان، اما هیچ کدام این روز نمی شد. در آن روز همه عناصر طبیعت دست به دست هم داده بودند تا به بهترین شکل خودشان را به رخ بکشند. بهار خودش را تزریق کرده بود میان رگ های هر چیزی که می تواند سبز باشد و مه با ظرافتی تمام خودش را به پوست دریاچه و ما می مالید. فقط یک چیز کم بود! صدای غار غار یک کلاغ. جمعه ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۹.



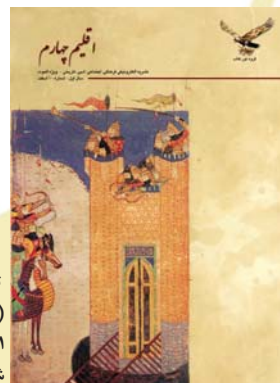
سجاد پیشدادی - این مرد دارد به زمین کمک می کند تا بهتر نفس بکشد. این گاوها دارند به این مرد کمک می کنند تا به زمین کمک کند تا بهتر نفس بکشد. اینجا الموت است و حوالی روستای لامان. هیچکدام این گاوها نه دود می کنند، نه خراب می شوند و نیاز به گازوئیل دارند. آنها فقط علف می خورند و به ما و زمین کمک می کنند. ۱۵ آذر ماه ۱۳۸۹

# اقلیم چهارم

نشریه الکترونیکی

فرهنگی، اجتماعی، ادبی، تاریخی - ویژه الموت

سال اول شماره ۱ - اسفند ۱۳۹۲



تصویر روی جلد دروازه ورودی قلعه الموت (برگرفته از کتاب تاریخ جهانگشای جوینی مورخ ۸۴۱ ق، نسخه دستنوشته کتابخانه ملی پاریس. شماره ۲۰۶ ورق - ۱۴۹ هدایت الله مجیدی)

مدیر مسئول و سردبیر: اسماعیل آزادی  
معاون سردبیر: معصومه وهابی جولادی  
دبیر گروه عکس: سجاد پیشدادی

همکاران این شماره (به ترتیب الفبا)

الهام اریس، سجاد پیشدادی، سید نجم الدین حسینی،  
حشمت الله خیری، سعید درگی، امان رحیمی، علی رشوند،  
شهربانو سلیمانی، سید علی شهبازی، پانیک شهریاری،  
شیرزاد طاهری، محمدصادق قورچی بیگی، ایرج کاظمی  
ورکی، محمد کیا الیاسی، عنایت الله مجیدی، علی محمد  
مرادی، محمد حسین معتمدرداد، صادق منصوری، علی  
اصغر میرزایی، محمد الموتی، مرتضی وثوق

روابط عمومی: مهین ناصری، حمید محمدی  
طراحی و صفحه آرایی: نرجس علیرضازاده

◀ اقلیم چهارم هر ۴ ماه یکبار منتشر می شود  
◀ نوشتار ابتدای هر مطلب با عنوان اقلیم چهارم نوشته  
سردبیر بوده و مسئولیت آن برعهده او است.  
◀ دیدگاه نویسندگان نشریه الزاما نظر اقلیم چهارم نیست  
و مسئولیت مطالب درج شده مستقیما با نویسنده است.  
◀ برداشت و اقتباس از محتوای اقلیم چهارم با ذکر منبع  
آزاد است.

◀ اقلیم چهارم در حکم و اصلاح و ویرایش نوشته ها و  
مطالب دریافت شده آزاد است.

◀ لازم است مطالب ارسالی برای اقلیم چهارم به صورت  
تایپ شده و حداکثر ۲ هزار کلمه با نرم افزار word و تصاویر  
مناسب همراه باشد و فایل آن را نزد خود نگاه دارید.

◀ مطالب رسیده پس فرستاده نمی شود.

◀ برای دریافت اقلیم چهارم با فرمت PDF می توانید به  
وبلاگ تور کتاب [www.booktour.blogfa.com](http://www.booktour.blogfa.com)  
مراجعه فرمایید.

نوشتار نخست ..... ۲  
خلعت نوروزی ..... ۳

## فرهنگ و پژوهش

اصالت و زیبایی در نام های الموت ..... ۴  
هنرهای سنتی و صنایع دستی الموت ..... ۸  
معماری و تزیینات بافت روستایی الموت ..... ۱۳  
داروسازان و داروفروشان الموت ..... ۱۶

## اجتماعی

تور کتاب و ۷ گام فرهنگی ..... ۲۰  
تور کتاب و توسعه فرهنگی ..... ۲۳  
یحیی مافی مردی از تبار کتاب ..... ۲۵  
مکتب خانه ها ..... ۲۷  
صدای پا میاد ..... ۳۰  
دانشگاه علمی کاربردی الموت ..... ۳۲  
الموت گنجی پنهان ..... ۳۴  
الموت در فضای مجازی ..... ۳۵

## تاریخ

قلعه الموت و جنگجویان بی باک ..... ۳۸  
باغ بهشت ..... ۴۲  
نوای دلکش تعزیه در کوهستان ..... ۴۵

## ادبیات

شیلان - عروس چشمه ..... ۴۷  
الموت به مثابه یک عشق ..... ۵۰  
سالارخان ..... ۵۳  
قصه های بی بی ..... ۵۵  
ضرب المثل های الموتی ..... ۵۶

## شعر

شیردل در غبار زمان ..... ۵۸  
عقاب الموت ..... ۶۰  
خواب بهشت ..... ۶۱  
کلون ..... ۶۲  
دلتنگی سبز ..... ۶۳  
نوشتار پایانی ..... ۶۴



## هفت اقلیم و

## اقلیم چهارم

اسماعیل آزادی

ایرانیان در روزگار کهن، جهان را به هفت اقلیم یا کشور تقسیم کرده بودند که ایران به عنوان اقلیم چهارم در مرکز جهان قرار داشته است. در کتاب "بندهش" که به زبان پهلوی نگاشته شده و از مهمترین نوشته های ایران باستان به شمار می رود در این باره آورده است: هنگامی که «تیشتر» آن باران ساخت که دریاها از او پدید آمدند، زمین را همه جای نم بگرفت، به هفت پاره بگسست، دارای زیر و زبر و بلندی و نشیب شد. ابوریحان بیرونی هفت اقلیم را چنین بر می شمارد: نخستین اقلیم هندوان، دوم اقلیم عرب و حبشان، سیم اقلیم مصر و شام، چهارم اقلیم ایران شهر، پنجم اقلیم صقلاب و روم، ششم اقلیم ترک و یاجوج، هفتم اقلیم چین و ماچین.

در تواریخ آمده است ..... و سرانجام حس صباح به اقلیم چهارم وارد شد و در قلعه الموت ساکن گردید. و اکنون اقلیم چهارم به وادی سراسر عشق و قلم می پیوندد. . . .

نشریه ای که برخاسته از انگیزه های ناب فرهنگی و حسی با شکوه به سرزمینی است که در هاله ای از رازگویی، دوران گذار خود را سپری می کند. گذار از سنت به مدرنیسم، گذاری اجتناب ناپذیر که همه داشته های نوستالژیک منطقه را به محاق تاریخ می برد و اقلیم چهارم برای ماندگار کردن این هویت و فرهنگ آمده تا واژه واژه های دلنشین و ریشه دار این هویت را که ریشه در تاریخی کهن دارد بر پایروس زمان ابدی سازد. کاری که باید دست کم ۲ دهه پیش انجام می شد.

اقلیم چهارم آمده است تا با تقویت بنیان های فرهنگی قلم محور و فرایند اطلاع رسانی، دانش تمدن امروز را برای رسیدن به توسعه پایدار و اقلیم محور در خدمت کسانی قرار دهد که برای ارتقای فرهنگ منطقه منتظر دولت ها نمی مانند و خود برای توسعه منطقه، آتش همت برمی فرورزند.

اقلیم چهارم به هیچ جریان فکری و سیاسی وابسته نیست و حاصل تلاش "گروه تور کتاب" و محصول قلم عده ای از صاحبان فکر و دوستداران این خطه است که با ۳ ماه کار بی امان سردبیر و معاون سردبیر پایان گرفت و اکنون در منظر چشم شما خواننده گرامی قرار گرفته است و در سال جدید نیز به تلاش های خود ادامه خواهند داد.

در این نوشتار می خواهیم بگوییم "ما زیاران چشم یاری داشتیم" و دوست داشتیم از خیل عظیمی از این یاران برای انتشار این نشریه قدردانی کنیم اما ناچاریم و باید تنها سپاسگزار تعداد اندکی از فرهیختگان این دیار باشیم و از خیل انبوهی از کسانی که ریشه در این خاک دارند و از کنار این حرکت فرهنگی داوطلبانه گذشتند گله گزاری کنیم. افسوس می خوریم که چگونه بسیاری از مدعیان فرهنگدوست الموت بی تفاوت چشم بر تلاش هایی که نسبت به فرهنگ سرزمین مادریشان صورت می گیرد می بندند!

نشریه الکترونیکی اقلیم چهارم و گروه تور کتاب با حسن نیت و بی چشمداشت به هر آنچه جذابیت مالی و مقامی است در راستای اهداف بلند خود برای توسعه فرهنگی ایران عزیز و الموت دوست داشتنی، دست دیگر یاران را برای همکاری می فشارد و امید دارد، اهالی فرهنگدوست الموت، به جای کمک به نشریه اقلیم چهارم، با تهیه نسخ پربینت شده نشریه، دست کم یک نسخه به هر یک از روستا های الموت اهدا کنند.





## خلعت نوروزی الموت

پانیک شهریاری

سبزه و سنجد به سفره سال تحویل آمده  
زین سمنو بی شکر با شرط تبدیل آمده

اندجی‌ها با دو ده سینی زخلعت روی سر  
پیشکشی‌ها خشکبار و پارچه از سوی پسر  
بره‌ای را دیده‌ام بر کاکلش رنگ حنا بهر دعا  
فصل عیدی آمده دستت به جیب بی مدعا

در وناش نوروز خوانی دم به دم آیین جم  
جمله اشعاری که دارد بوی شادی نی زغم  
فرودین را مه به شب در باغ و بستان آمده  
نوروز سلطان آمده گل در گلستان آمده

از اوانسی‌ها ندیدم قصه‌ای از روز نو  
تا نویسم شعر آن را بهر یاران سوی تو  
قصه آفتاب در و نوعید آن را خوش نگر  
محترم باشد همه آدم به دنیا در نظر

دینه کوهی سینی حلوای شیرینش به کام  
دسته جمعی ده به ده دیدار یاران را به شام  
سبزه نوروز و تاب و ترکه و آن راز دل  
کشتی و هفستگ، کمر بازی میان خاک و گل  
دختران بر سبزه زاران می‌زنند بر گل گره  
سال دیگر شوهر و کودک بیاید یکسره  
شعر پانیک بهر نوروز و خیال وصل یار  
صبح بعد سیزدهم آغاز عشق و کشت و کار

من نمی دانم حسن چندانه چون عید می گرفت  
زان بهشتش را به فروردین چنان پی می گرفت  
او عرب را کینه‌ای بود و به پارسی می سرود  
بار عامش با دوصد دار و دوا رخ می نمود

این دیار و کوهساران را که اکنون دیده‌ای  
با همه ایران یگانه جشن و هر نوعیده‌ای  
در ده جولادک و ده‌های این جای بلند  
گل زگلچالان بیارند بهر گل مالی سپند

عید ما آمد جهان جشنی پر از شور و غرور  
فصل سنبل با ریاحین مردمش غرق سرور  
با الفبا گویم و عیدانه‌ها از این دیار پر ز کوه  
فصل گل‌ها شادی آید بر سپهر جان و روح  
سور چارشنبه تمام اهل ده با اشتیاق  
آتش و دودی نمایند بر همه بام و رواق  
آن گون‌هایی که از کوه و کمر آورده‌اند  
همه آجیل و مرغانه شکستن همچو قند  
با پریدن سرخی از آتش به جان او نشست  
زردیش رفت کوزه از بامی بیندازد شکست

کوشکیان را شب نشسته نزد آتش گرد هم  
تا سحر بانگی نواز با دهل، افسانه جم  
گوش بز با یال قاطر را بچینند در غروب  
کودکان شالی ببندد در پرش کشمش خوب  
پنجه دزدیده ز احوالات سال و انتها  
میر نوروزی شهنشاهی چنان پر مدعا  
جمله زن‌ها می‌تکانند خانه را فرش و گلیم  
صبحگاهان، نان و حلوا، فرنی اش چونان حلیم







در پژوهش‌های جغرافیایی نیم قرن اخیر، شاهد انتشار اسامی آبادی‌های منطقه رودبار الموت بوده‌ایم. این کوشش‌ها عمدتاً برگردان و چاپ حروفی از متونی است که به خط و رقم سیاق نوشته شده است<sup>(۱)</sup>. متأسفانه در این برگردان و یا ضبط جدید<sup>(۲)</sup> اغلب نام آبادی‌ها اشتباه خوانده شده و به چاپ رسیده. نگارنده این سطور در پژوهشی دیگر، بر آن شدم تا صورت کامل و صحیح این آبادی‌ها را برای ثبت درست تاریخی آن، و هم برای دور نگه داشتن محققان از لغزش‌های بعدی، در اختیار خواننده گرامی قرار دهم؛ این گزارش متضمن اسامی مکان‌های جغرافیایی منطقه یادشده براساس چند منبع نسبتاً قدیم تر است<sup>(۳)</sup> و از لحاظ شمول بر مجموعه آبادی‌های آن روز منطقه، قطعاً دارای اهمیت بسیار است. اما در این مجال، برای آگاهی مشتاقان، برخی از این اسامی انتشار یافته که نادرست خوانده شده، برای نمونه ذکر می‌کنم، صورت صحیح آن را نیز در داخل ( ) نهادیم: آوان (اوان)، ادیرک (اویرک)، ارسین پوج (ارسین یوج)، از کمین ارکنین (ازگنین)، بیل وادشت (بیل وادشت)، پارکین (مارکین)، جوتبک (جوینک)، جولاده (جولادک)، درک (درگ)، دردک (دزدک)، دشته (وشته)، دناش (وناش)، ده بن (وربن)، دیار (ویار)، رادمیان (رازمیان)، رزآباد (زرآباد)، سبوجین (سپوهین)، سرخه کوه (سرخه کوله)، سوکاه سوکا (سوگاه)، فرور کلایه (فیروز کلایه)، گرمک (گرمک)، گرمک لابه علیا (گرمک لاله بشم علیا)، کنکان لتکان (کتکان)، گوش در (کوشکدر)، لئیراچال (لئیراچان)، نالفین (پانفین، فانفین)، ورتادان (ورتابان)، ورکیل (ورگیل)، ورین (وربن)، ویکین (دیکین)، معدن نمک (نمکان). نکته مهم دیگر اینکه، گویا به سبب ناآگاهی از معانی، این نام‌ها گاه ناخوشایند جلوه می‌کرده‌اند و تغییر برخی از نام‌های تاریخی و جغرافیایی کهن منطقه در این روزگار، از همین رو بوده است. این تغییرات، خواسته یا ناخواسته پژوهشگران و خاورشناسان را که پیوسته به تحقیقات در این حوزه تاریخی مشغولند با مشکلاتی روبه‌رو می‌کند و نیز به هویت تاریخی و فرهنگی منطقه لطمه می‌زند. نخست باید به این نام‌های کهن و زیبا توجه کرد و سپس کوشید تا مردم منطقه، همچون اسلاف خود، در حفظ و صیانت آنها بکوشند، زیرا معتقدم چنان که گفته‌اند: الاسماء تنزل من السماء، این نامگذاری‌ها بنا بر مناسبت و وجهی بوده، گرچه ممکن است ما امروز از وجه تسمیه آنها آگاهی نداشته باشیم، یا به قول منوچهر ستوده: پدر و مادر این لغات را نشناسیم<sup>(۴)</sup>. می‌توان انتظار داشت که در آینده، پژوهشگران حوزه زبان‌شناسی بنا بر وظیفه‌ای که بر عهده دارند و پیش از آنکه این زبان دستخوش تغییر و دگرگونی جدی شود در این وادی قدم بردارند و معانی زیبایی را که در این نامگذاری‌ها، چه از لحاظ زبان‌شناسی و چه از لحاظ تاریخی و جغرافیایی، نهفته است، آشکار کنند و موجب انگیزه بیشتری در مردم برای حفظ این نام‌ها شوند.



۱. کتابچه قباجات، خزانه مبارکه، املاک حاجی میرزا آقاسی، خالصه جات و موقوفات دیوان اعلی، به کوشش بهمن بیانی و منصوره اتحادیه (نظام مافی)، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۸۷، ص ۵۰۹-۵۰۵  
 ۲. قزوینی، محمد (تعلیقات) تاریخ جهانگشای جوینی. لیدن، ریل، ۱۳۵۵ق.ج. ص ۳۸۹  
 ۳. این مقاله در بیست و سه صفحه تنظیم و در مجموعه مقالاتی از این بنده با نام «دو سوی ساحل» از جانب سازمان میراث فرهنگی قزوین چاپ می‌شود.  
 ۴. پرویز ورجاوند توجه جدی‌تری می‌دهند: «هر یک از این نام‌های تاریخی، در طول زمان باری گران بر دوش کشیده و یادآور بهروزی‌ها و سیه‌روزی‌های گوناگون شهر و منطقه می‌باشند، از این رو نیست تا به بهانه‌های مختلف نسبت به تغییر آنها اقدام بگردد» (سیمای تاریخ و فرهنگ قزوین/تهران: نشر نی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۱۲).





که با موقعیت جغرافیایی این روستا نیز تناسب دارد. واژه مرگه یا مرگ اوستایی به معنی مرغزار نیز هست، جایی سبز و خرم. ۳. دزدک سر یا دژدک سر<sup>(۱)</sup>: این نام حکایت از وجود قلعه‌ای در بلندای کوهکی در آنجا می‌کند.

۴. «جتان»: ممکن است برگرفته شده از نام طایفه «جت» باشد.

۵. «مانگ»: به معنی ماه که یک واژه اوستایی است.

۶. هیر: در زبان دیلمی به معنی ثروت و دارایی است؛ مانهیر: جای خزاین و ذخایر<sup>(۲)</sup>.

۷. اوان: مرکب از «او» به معنی آب و «وان»، محل آب. نام روستا و دریاچه‌ای زیبا به همین نام در منطقه.

۸. آسمان سو: قلّه کله قندی مانند که رو به آسمان سرفرازی می‌کند.

۹. خرتو؛ خرتو: در زبان دیلمی به معنی خورتاب است؛ جایی که نخستین اشعه خورشید به هنگام طلوع بر آنجا می‌تابد. خر کردن، از همین واژه است، به معنی چیزی را رو به خورشید پهن کردن.

۱۰. روچ: واژه‌ای کهن به معنی رود؛ روچ علیا به معنی رود بالایی؛ اکنون نام روستایی در الموت.

۱۱. قوستین؛ قوستین: از دو جزء قوست که معرب کوست است و «ین» پسوند مکان، به معنی مرکزی از نواحی جغرافیایی منطقه.

۱۲. هراسانه: به معنی مترسک؛ در مزارع برای دور کردن حیوانات وحشی می‌گذارند.

۱۳. گریوه: به معنی گردنه؛ نام یک روستا در بابا منصور رودبار.

۱۴. تلو: از دو جزء: تل به معنی تلخ و او به معنی آب = آب تلخ. تاکید بر اینکه آب چشمه مورد نظر بسیار تلخ است و نام روستایی در رودبار است.

۱۵. سیالان: ظاهراً از سه + یال + ان، کوهی است که سه گردنه یا یال بسیار برجسته دارد و به آن باز شناخته می‌شود. چون یالان، گردنه‌ای در فیشان ناحیه که دو یال دارد.

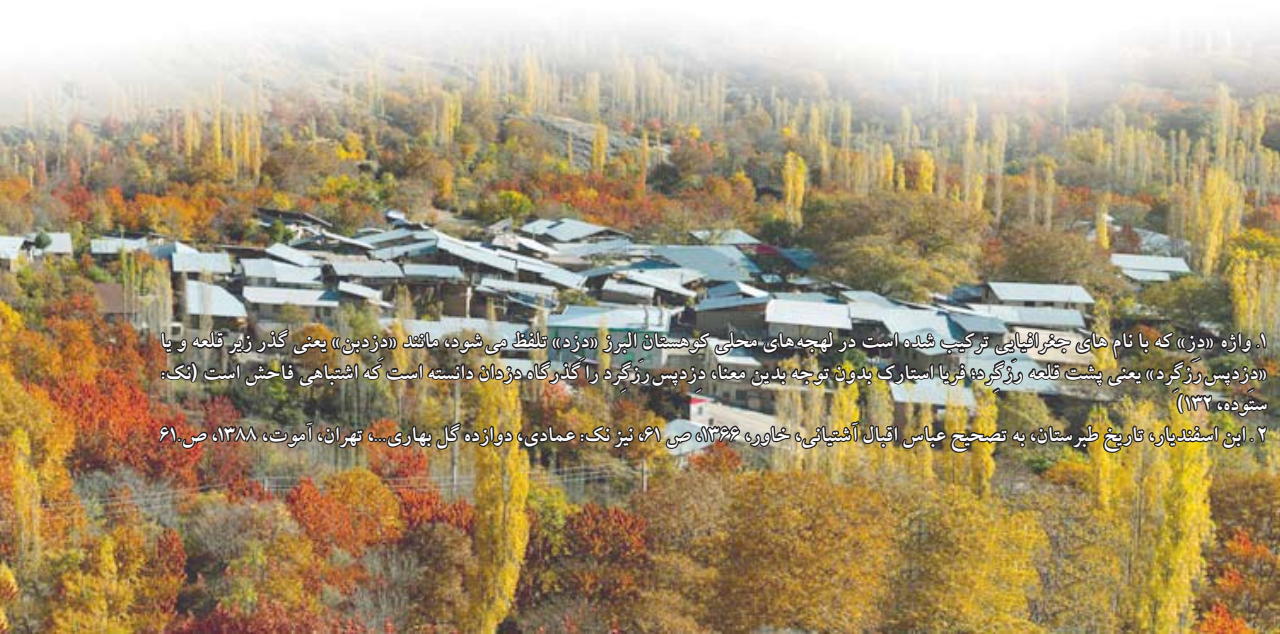
۱۶. فرندج یا خرنندژ: به معنی دژ خورشید؛ دژ خورشید در

### نام‌های ظاهرا نامفهوم

در اینجا مقصود با چند مثال از نام‌های جغرافیایی و واژه‌های متداول در منطقه الموت که به ظاهر نامفهوم و یا ناخوشایند به نظر می‌رسند، از نظر تان می‌گذرد.

۱. «کمان گوش»: یعنی قارچ؛ با ترسیم شکل ظاهری و هلالی آن، ظرافت و دقتی را که در این نام گذاری ملحوظ شده است، می‌توان دریافت.

۲. «مرک»: نام یک آبادی که اکنون به همین صورت «مرک» تلفظ می‌شود و ظاهراً از واژه‌ای کهن و اوستایی است. تلفظ قدیم آن به صورت مرک به معنی مکانی در قلّه مرتفع کوه است



۱. واژه «دژ» که با نام‌های جغرافیایی ترکیب شده است در لهجه‌های محلی کوهستان البرز «دژد» تلفظ می‌شود، مانند «دژدین» یعنی گذر زیر قلعه و یا «دژدیس رزگرد» یعنی پشت قلعه و رزگرده قریباً استارک بدون توجه بدین معنا، دژدیس رزگرد را گذرگاه دژدان دانسته است که اشتباهی فاحش است (نک: ستوده، ۱۳۲)

۲. این اسم‌های تاریخی طبرستان، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، خاوره، ۱۳۲۴، ص ۶۱، نیز نک: حمادی، دوازده گل بهاری، تهران، آموت، ۱۳۸۸، ص ۶۱.







ممکن است جان خود را به خطر اندازد. گاه نامی خاص، چگونگی تغییر و تلفظ برخی نام‌ها را در مرور ایام به خوبی نشان می‌دهد؛ مانند: «شترخان»، احتمالاً بر گرفته از «شترخان» و یکی از معانی آن، چشمه‌ای است که بر دامنه زمین شیب‌دار واقع شده است؛ «سفیددر» که ممکن است در دوران پیش‌تر «سفیددژ» بوده است و یا دستجرد که معرب دستگرد است. سرانجام باید یادآوری کرد که مطالعات ارزشمند زبان‌شناسی در این منطقه، ما را به شناخت هر چه بیشتر اقوام و سلسله‌های تاریخی حاکم بر این سرزمین و آثار تاریخی و فرهنگی ایشان، راهنمایی خواهد کرد.

اندج [اندژ] الموت.  
۱۷. لامان: از لام + ان، به معنی جای برنج‌کاری، نام روستایی در الموت.

۱۸. دولوکان، دولکان: از دو + لکا + ان. لکا به معنی سوراخ، ورودی به قلعه و ساختمان؛ نام پاسگاه و محل مراقبت در اندج‌رود است که در دل سنگی بزرگ به صورت اتاق ایجاد شده و مشخصه ظاهری آن داشتن دو ورودی است.  
۱۹. آلورز: البرز؛ بخشی از رشته کوه معروف البرز بین الموت و طالقان.

۲۰. جرد: معرب «گرد» و گرد پسوند است و در آخر اسماء امکان می‌آید، به معنی شهر و آبادی و ملک؛ مانند دستجرد (دستگرد)؛ رزگرد (رزگرد) به معنی آبادی رز (انگور).

۲۱. کینه خاص یا کینه خاس: کینه: ریشه؛ خاص، خاس: کوه یا مکانی که فاقد علف و درخت است؛ نام یک آبادی در الموت.

۲۲. سرخه دزدک: دژ قرمز رنگ.

۲۳. سرخه بشمه، سرخه بژمه: کتل و گردنه‌ای که خاک آن قرمز رنگ است.

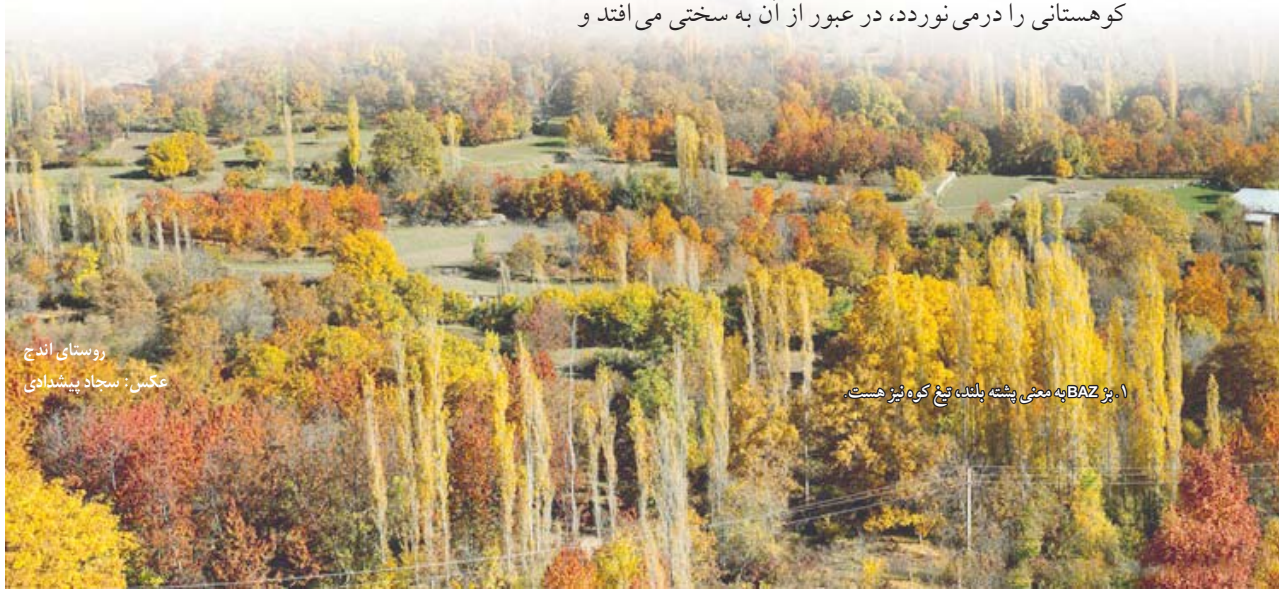
۲۴. اورس: واژه کهن به معنی سرو کوهی؛ نام جنگل اورس در الموت.

۲۵. چری بن: زیر آبشار؛ محلی در الموت.

۲۶. دزدپس رزگرد: پشت قلعه رزگرد؛ نام قسمتی از کوهی که جاده سیمبار از پشت قلعه رزگرد می‌گذرد. ۲۷. وربن: پایین زمین ناهموار و شیب‌دار، پایین قلعه. اکنون نام یکی از آبادی‌های رودبار همجوار روستای اوان.

۲۸. شاتان: نام واژه‌ای از زبان پهلوی (شات + ان) به معنی جای خرم و دلگشا.

۲۹. لاله بشم: (لاله بژم) به رنگ لاله، کوهی قرمز رنگ، اکنون نامی برای دو ناحیه رودبار. این نام‌های خاص گاه راهنما هم هستند، تا مثلاً «نوذر» مورد نظر در قلعه‌ای که در این منطقه به نام اوست، بشناسیم. یا نام «گیج لات» و «نمکان» نشانه‌ای است از وجود معدن عظیم گیج و نمک در منطقه الموت. «راه بزکش»<sup>(۱)</sup>: راه ملک دشت به اندج‌رود؛ رهرو را از راهی سخت و ناهموار که در پیش روست مطلع می‌کند: حتی بز که باریکترین راههای کوهستانی را درمی‌نوردد، در عبور از آن به سختی می‌افتد و



روستای اندج  
عکس: سجاد پیشدادی

۱. بز BAZ به معنی پشته بلند، تیغ کوه نیز هست.



## هنرهای سنتی و صنایع دستی الموت

### قسمت اول - پارچه بافی

گزارش و عکس: شهربانو سلیمانی

مسئول هنر و صنایع دستی پایگاه میراث فرهنگی الموت

اقلیم چهارم

اقلیم و جغرافیای هر منطقه تعیین کننده تولید و اقتصاد و نوع مناسبات آن منطقه به شمار می رود. منطقه الموت به دلیل ویژه گی های جغرافیایی و اقلیمی دارای اقتصادی غیر وابسته بوده است و مردم این خطه همواره تولید کننده مایحتاج خود در طول سال بوده اند. یک شاخه از این تولیدات، اکنون دیگر در زمره ملزومات زندگی الموتیان به شمار نمی رود و از آن به عنوان هنرهای دستی یاد می شود نوشته تحقیقی پیش رو به معرفی تعدادی از این هنرها می پردازد. برخی از این هنرها هنوز وجود دارند و برخی دیگر باید از آن ها به عنوان هنرهای منسوخ شده یاد کرد و افسوس خورد.

اقلیم چهارم بر این باور است که ایجاد بازارهای حمایت شده هنرهای دستی الموت در منطقه و شهرهای بزرگ می تواند به رونق این هنر به عنوان کسب و کار و پایایی این هنرهای اصیل برجای مانده باشد. هر چند با برگزاری جشنواره های هنر سنتی الموت و ایجاد غرفه های فصلی در روزهایی که انبوه گردشگران به الموت سفر می کنند، می تواند به عنوان یک راهکار اجرایی مورد توجه قرار گیرند.

گزارش تحقیقی پیش رو حاصل سال ها پژوهش عاشقانه و غیر موظف شهربانو سلیمانی کارشناس باستان شناسی سازمان میراث فرهنگی است که طی سال ها حضور در منطقه الموت آن را ثبت کرده است، پیشینه وی می گوید: سلیمانی با گذراندن مقطع کارشناسی رشته باستان شناسی دانشگاه تهران و با عضویت در هیات های باستان شناسی به عنوان کارشناس در مناطق مختلف کشور چون، دشت میاناب خوزستان، تنگه بلاغی در پاسارگاد، شهر کهن جیرفت، محوطه های قلی درویش و تپه صرم قم و الموت، قلم به دست و دوربین بر دوش، به ثبت تصاویر و داشته های میراث فرهنگی این مناطق کوشیده است. وی مقالات متعددی در نشریات مختلف درباره میراث فرهنگی دارد و اکنون نیز با اشتیاق و بزرگواری این گزارش را در اختیار اقلیم چهارم نهاد که قسمت اول آن با اندکی تغییر و کاهش تصاویر از نظر تان می گذرد.

### اشاره

هنرها و صنایع کاربردی میراث ماندگاری است که در جای جای الموت به چشم می آید. هنر نقاشی روی چوب، نقاشی روی چرم، نقاشی روی گچ و نقاشی صفحات قرآن های خطی به خط خوش در اشکال ساده اسلیمی؛ دوره صفوی؛ در الموت برجای مانده است. هنر و صنایع دستی الموت تداوم هنرهای پیشین است که تا حدودی متأثر از مناطق همجوار و هنر اقوام و قبایلی است که طی سده های اخیر وارد منطقه شده و در آن زیست نموده اند. باگذشت زمان نقوش وارداتی در کنار نقش های محلی و بومی جای گرفته و مانند داستانهای عامیانه و آوازهای محلی به حافظه زنان و مردان هنرمند سپرده شده و از نسلی به نسل دیگر انتقال یافته و تا امروز نیز باقی مانده اند.

و قبایلی است که به منطقه الموت کوچانده شده اند، با دقت در هنرها و صنایع دستی الموت می توان رد پای آنان را در نقش مایه های گلیم ها، جاجیم ها و دیگر هنرهایشان مشاهده نمود. از این رو می توان گفت الموت سرزمینی است که به قومیت های

### هنرهای الموت در بوته فراموشی

امروزه بیشتر هنرهای اصیل الموت به فراموشی سپرده شده و یا با تغییرات اساسی در شیوه تولید و با استفاده از مواد اولیه غیر بومی تولید می شوند. وقایع تاریخی حاکی از رانده شدن ایلات







نمونه‌هایی از محصولات بافته شده در پاچال - چادر شب بافی

مختلف ساکن در رشته کوه‌های البرز مرکزی و مردمان اولیه آن تعلق دارد.

با ورود تبعیدیان از نقاط مختلف کشور به سرزمین الموت، تاثیرات فرهنگی جدید در هنرها، صنایع دستی، پوشش و دیگر مظاهر زندگی به وجود آمد. هر چند این تاثیرات به مرور زمان در فرهنگ مردم الموت بر جای ماند اما سلطه مظاهر بومی همچنان بر تمامی مظاهر زندگی اقوام جدید نیز از امتیازات مردمان این منطقه به شمار می‌رود. شاید بتوان گفت دو عامل مهم تاثیرگذار در هنر و صنایع دستی منطقه الموت، یکی دستمایه ای است که شرایط اقلیمی و زیست محیطی منطقه وابستگی عمیقی به آن داشته و دیگر تاثیراتی است که وقایع تاریخی مراغی « همچون ورود اقوام با فرهنگ‌های کاملاً متفاوت چون اقوام کرد، لر، ترکها، مراقی‌ها - maraghi کله بزی kalle bozi و حتی گرجی‌ها (در مورد گرجی‌ها نیاز به مطالعه بیشتری است که در آینده به آن پرداخته می‌شود) داشته‌اند. علاوه بر مطالعات تاریخی با کمک واژگان و اسامی بر جای مانده در بین اقوام مختلف و حتی اسامی نقوش به کار رفته در بافت گلیم‌ها می‌توان به وضوح این تاثیرات را مشاهده نمود. از دیگر ویژگی‌های کوه نشینان این منطقه تعامل و همزیستی است که در ارتباط با محیط شکل گرفته و آنان را مردمانی سخت کوش، با ذوق و توانمند ساخته است. این مردمان در تعامل با محیط و یکدیگر و روابط اقتصادی و فرهنگی با مناطق همجوار دامنه‌های شمالی خصوصاً شهرهای تنکابن و شهنسوار قرار داشته‌اند اما هیچگاه مردمان این ناحیه استقلال خود را از دست نداده‌اند.

### تغییر الگوی تولید

در دهه‌های اخیر مخرب‌ترین جریانات اقتصادی، فرهنگی و معیشتی در منطقه نفوذ کرده و با تغییر شیوه‌های الگوی تولید و با به بازار آمدن مواد اولیه ارزان و قابل دسترس آخرین بازمانده‌های فرهنگی منطقه را دچار تغییر و دگرگونی نموده و دور نیست که تمامی باورهای اعتقادی، اقتصادی و معیشتی را از بین ببرد. نمونه این تغییرات را حتی در بین مراقی‌ها که پایبندترین مردم منطقه به شمار می‌رفته‌اند می‌توان دید. در گذشته‌ای نه چندان دور قومیت‌هایی چون مراقی‌ها تنها از بافته‌های پنبه‌ای خود کاشت و محصولات تولیدی آن استفاده می‌نمودند که امروزه با از دست دادن منابع کاشت پنبه و کم‌رنگ شدن باورهای اعتقادی، این روند کاملاً از بین رفته است.

### نساجی سنتی - پاچال بافی

آنچه از منابع تاریخی و کاوش‌های باستان‌شناسی بر می‌آید در طول تاریخ خصوصاً در سده پنجم و ششم ه.ق نساجی جزئی

از فعالیت مردم منطقه به شمار می‌آمده است و روستائیان و کوه‌نشینان الموت چون مردم دیگر نواحی ایران تمام مایحتاج خود، خصوصاً پوشاک مصرفی خود را در منطقه و با مواد بومی تامین می‌کرده‌اند.

گفته شده همسر حسن صباح از طریق نساجی درآمد حاصل کرده و آنرا صرف هزینه‌های زندگی می‌کرده است. همچنین در آخرین روزهای حضور در روستاهای الموت و در بازدید از روستای آقاگیر سنگ قبری متعلق به یک مرد، به دست آمد که نقش دفتین در وسط و در دو طرف آن دو ماکو تصویر شده است. گویا مردان نیز در هنر ریسندگی و بافندگی مشارکت





کارگاه چادرشب بافی - روستای علی آباد

هر دست رختخواب در یک چادر شب پیچیده می‌شود، بنابراین لوازم خواب هر فرد جداگانه است.

در منطقه الموت چادر شب با سه نوع مواد اولیه و به ۴ شکل بافته می‌شود. پنبه خالص، پشم خالص، ترکیب پنبه و پشم و ابریشمین.

چادر شب بافته شده با ابریشم را کچینه چار شو نامند. امروزه پنبه محصول منطقه نبوده و در خود محل تولید نمی‌شود بنابراین از بازارهای اطراف به ویژه قزوین تهیه می‌شود. البته در سالیانی نه چندان دور پنبه و ابریشم در منطقه کشت می‌شده و از نخ‌های پنبه‌ای در تار چادرشب استفاده می‌شده است. پشم از خود منطقه الموت تهیه شده و بعد از رنگرزی در بافت چادرشب بکار می‌رفته است. برای بافت چادر شب تنها از پشم گوسفند استفاده می‌شود که نسبت به موی بز لطیف تر و مرغوب تر است. در بافت چادر شب‌های پنبه‌ای که ظریف تر و لطیف تر از پشم است، تار و پودها از پنبه خالص است.

در بافت چادر شب‌های ترکیبی تارها از پنبه و پودها از پشم است. قابل ذکر است چادرشب‌های ترکیبی مشاهده نشد. روش رنگرزی نخ‌های پشم و پنبه مورد استفاده در چادرشب مشابه گلیم است و رنگ آمیزی نخ‌ها را بیشتر در خانه‌ها، خود بافنده‌ها انجام می‌دهند. گاهی نخ‌های پنبه‌ای به صورت رنگ

داشته و این هنر ویژه زنان نبوده است. امروزه تقریباً در اکثر روستاهای الموت پارچه بافی را مترادف با پاچال بافی می‌دانند. در بافت پارچه‌ها علاوه بر مواد اولیه بومی در ۵۰ - ۳۰ سال گذشته از مواد غیر بومی نیز استفاده می‌شده است. از بین رفتن منابع تولید و تغییر در شیوه زندگی به مرور زمان سبب از بین رفتن نساجی در الموت شده است. این روند در ۳ دهه اخیر سرعتی دوچندان گرفته و رو به نابودی کامل گذاشته است. به گونه‌ای که تعداد انگشت شماری از کارگاه‌های چادرشب بافی در بخش رودبار شهرستان نیمه فعال هستند. در این کارگاه‌ها علاوه بر چادرشب پارچه‌های دیگری نیز بافته می‌شود که با نام‌های صوف، ایزار یا سفره نان که در بعضی روستاها نیز "سفره جامه" خوانده می‌شود. چوقا، کرباس، موج، یتی بافی و دوتی بافی نیز مرسوم است.

### نمونه‌هایی از محصولات بافته شده در پاچال

#### چادر شب بافی

طی سالیان دراز چادر شب به عنوان یکی از ملزومات زندگی روستایی در روستاهای ایران بویژه در منطقه الموت به شمار می‌رفته است. امروزه چادر شب افزون بر رفع نیازهای خانواده‌های روستایی به عنوان یکی از هنرهای دستی که با مواد اولیه و سنتی بافته شده، شناخته می‌شود. هنوز هم در میان روستاهای منطقه از دست بافته‌های قدیمی به ویژه چادر شب استفاده می‌شود و زنان به عنوان یادگار و بنا به توان مالی خانواده چند چادر شب، یک جاجیم و یک یا چند گلیم را به عنوان بخشی از جهیزیه برای دختران جوان خود کنار گذاشته‌اند. صندوقچه هر مادری را که باز کنید چندین قطعه از بافته‌های هنر دست زنان و مادران روستایی را در آن می‌توان دید. آنان تمام تلاش و هنر خود را به کار گرفته‌اند تا اثری خوب و ماندگار از خود به یادگار بگذارند. امروزه زنان کمتر به این هنر توجه داشته و تنها به حفظ یادگارهای قدیم پرداخته‌اند. در میان سالخوردگان هنوز هستند. زنانی که با اشتیاق آماده آموزش به جوانان بوده و در صورت امکان قادر به راه اندازی کارگاه‌های بافت چادر شب به شیوه سنتی هستند.

کاربرد چادرشب: همان‌گونه که از اسم آن بر می‌آید به عنوان روانداز سبک و خنکی برای تابستان است. چادرشب بافته پارچه‌ای است که کاربردهای گوناگون از بقچه تا شال کمر، کهنه بچه، روکش، متکا و بالش داشته است. از کاربردهای دیگر آن، به عنوان نوعی پوشش برای زنان استفاده می‌شود که در عین حال مادران با کمک آن فرزندان کوچک خود را به پشت می‌بندند و فرزند در تمامی اوقات به همراه مادر و شریک او در مشقات روزمره است.

از چادر شب به عنوان رختخواب پیچ نیز استفاده می‌شود.



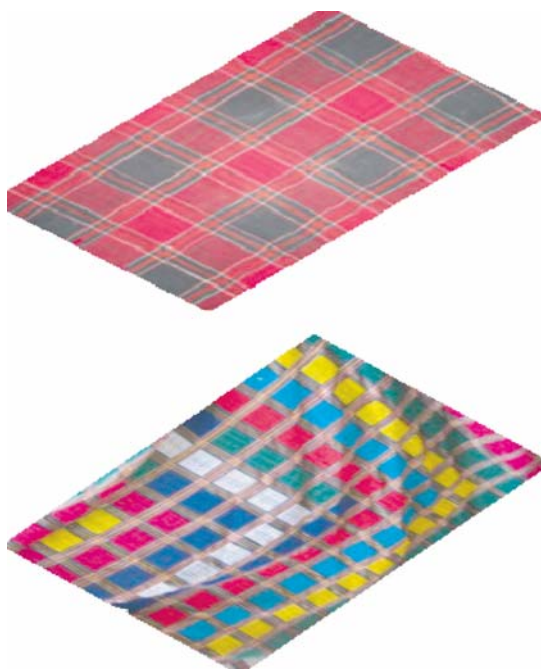


نخ های موجود در الموت از این دست هستند. پارچه هایی با نخ های پنبه ای خودریس را می توان دید.

### صوف بافی

اطلاعات ما از پارچه صوف یا چهارنالی مربوط به چند تکه بر جای مانده از آن در روستای هنیز از بخش رودبار الموت و روایات و گفته اهالی است.

آن ها در خاطراتشان از پارچه هایی نام می برند که از تار و پود پنبه ای بافته می شده است. این پارچه به رنگ سفید بر جای مانده است. این اطلاعات حاکی از آن است که مردم الموت در کارگاههای پاچال پارچه هایی پنبه ای خودرنگ یعنی سفید، شیری رنگ می بافته اند که به دلیل استفاده کاربران فروتن و پاک پوش از آن، به مرور زمان این پارچه نام صوف بر خود گرفته است. اطلاعات ما در زمینه سابقه تاریخی پارچه صوف اندک است.



نمونه چادر شب با طرحهای هندسی ساده

شده و آماده از بازار خریداری می شود. این نخ ها که به نخ فرنگی مشهورند از ۹۳ الی ۹۵ سال قبل در الموت مورد استفاده قرار گرفته است. گفته می شود رنگرزی نخ های فرنگی نیز در خم های رنگرزی قزوین و زنجان انجام شده و مردم الموت برای تهیه آن به بازارهای قزوین مراجعه می کردند. تمامی نمونه های



صوف - پارچه ساده ای که دیگر اکنون بافته نمی شود

### وطنی

پارچه دیگری است که در کارگاه پاچال بافته شده و در بافت آن از ۴ ورد بهره گرفته می شده است و هنگام بافت طرح جناقی یا هفت و هشتی ایجاد می شده. جنس الیاف پارچه از پنبه بوده و پهنای پارچه همان پهنای معمول در بافت پارچه های الموت،



وطنی - پارچه ساده ای که بافت آن به فراموشی سپرده شده است



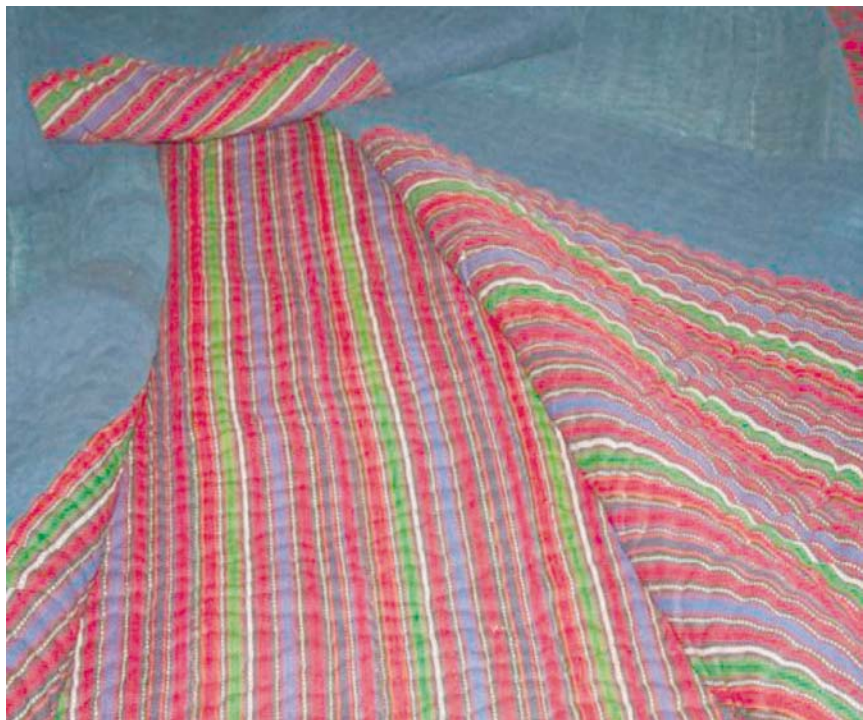
نمونه هایی از چادر شب بافت روستای گرمارود - رودبار الموت



۹۳ سانتی متر است.) معمولا بین ۱۸ تا ۹۹ سانتی متر انتخاب می‌شود) وطنی با طرح راه راه و در دو رنگ سفید و آبی بافته شده و در دوخت لباس به ویژه شلوار مردانه کاربرد داشته است. تنها یک نمونه پارچه وطنی در روستای بالا الموت به دست آمد. امروزه بافت این پارچه به فراموشی سپرده شده است.

### کرباس

شاید دور از واقعیت نباشد که بگوئیم کرباس ساده ترین و



کرباس در دوخت لحاف کرسی کاربرد یافته است

منطقه الموت کم بها ترین بافته به شمار می رفته و به شکل تک رنگ و راه راه قابل استفاده بوده است. رنگ سفید آن علاوه بر کاربردهای معمول که می توانست به عنوان نوعی پارچه برای مصارف مختلف به کار گرفته شود، به عنوان خلعت یا لباسی که برای کفن و دفن استفاده می شود بافته و کنار گذاشته می شد. در یک نگاه شاید نتوان تفاوت کرباس را از صوف تشخیص داد. پارچه ای که برای چنین منظوری تهیه می شد در سفرهای زیارتی خصوصا در زیارت ائمه اطهار چون سفر کربلا متبرک می شد. شواهد حاصل از کاوش های باستان شناسی دژ لمبسر حاکی از به دست آمدن نمونه هایی از پارچه کرباس است. از آنجا که کرباس به دلیل ارزان بودن برای عامه مردم قابل دستیابی بوده لذا در اکثر خانه ها موجود بوده است. رنگ کهو یا سورمه ای تیره شایع ترین رنگ کرباس و مرسوم ترین آن در الموت است که با استفاده از پوست گردو رنگ آمیزی می شده است. این رنگ در تمامی روستاهای الموت به شیوه یکسانی به دست می آمده و کرباس با رنگ کهو در همه روستاها استفاده می شده است. رنگ عنابی کمتر مرسوم بوده و شاید به منظور مرتفع کردن سلیقه افرادی خاص تهیه می شده است. این رنگ بسیار زیبا است ولی با این وجود در تعداد کمی از روستاهای الموت خصوصا در بخش رودبار شهرستان و روستاهای مراغی نشین به آنها بر می خوریم. از کرباس بیشتر در دوخت ملحفه و "دستی لحاف" و "کرسی لحاف" استفاده می شده است. کرباس راه راه نیز در دوخت لباس کاربرد داشته و به آن "جامه" می گویند.

### شیوه بافت کرباس

شیوه بافت کرباس، برای زن الموتی که پارچه هایی چون چادر شب های با طرح های هندسی را می بافته بسیار آسان می نموده و جزء کم بها ترین پارچه ها محسوب می شده است تا بدانجا که موقع بافت با خود نجوا می کرده اند:  
دفتین می زنیم زمین بلرزه کرباس می بافیم سنار نیرزه

رایج ترین دست بافته بشری است که با الیاف پنبه ای و در کارگاه های خانگی (پاچال) بافته می شده است. کرباس در





## معماری

## و تزئینات بافت روستایی الموت در یک نگاه

گزارش و عکس: الهام اریس  
کارشناس سازمان میراث فرهنگی

اقلیم چهارم

معماری منطقه الموت برخاسته از فرهنگ اقوام مختلفی است که در طول تاریخ در این منطقه کوهستانی ساکن بوده و یا ساکن شده اند و این معماری ها هر یک در جایگاه خود ویژگی های منحصر به فردی دارند اما در روزگار کنونی و با باز شدن پای مصالح و امکانات جدید، معماری داخلی و شکل ظاهری این بناها کاملاً تغییر کرده است. این تغییرات پس از زلزله رودبار، بعد از پرداخت وام از سوی دولت برای بازسازی خانه های روستایی الموت سرعت گرفت و هم اکنون معماری سنتی منطقه در حال نابودی است از این رو برای حفظ این آثار و بناها لازم است بخشداری منطقه و همچنین سازمان میراث فرهنگی با یک مشارکت برنامه ریزی شده با صاحبان این بناها، با حفظ و مرمت آن ها این ساختمان ها را برای استفاده گردشگران مهیا سازند.

گفتنی است اطلاعات خوبی در زمینه معماری سنتی الموت در سازمان میراث فرهنگی وجود دارد زیرا کار پژوهش ارزنده ای در این زمینه انجام شده است. این کار مستند از سوی پایگاه میراث فرهنگی الموت با رویکرد شناخت و مستند نگاری آثار معماری این منطقه و دستیابی به درکی درست از فرهنگ و رابطه انسان، معماری، محیط و تاثیر پذیری متقابل آنها و پس زمینه های تاریخی، الگوهای زیستی و سنت های فرهنگی منطقه از سوی الهام اریس کارشناس سازمان میراث فرهنگی انجام شده است که هدف از آن بررسی، طبقه بندی، معرفی و دوباره شناساندن بازمانده های معماری و تزئینات وابسته به آن در این منطقه به منظور حفظ و احیاء این آثار است که از آن می توان برای مرمت این بناها استفاده کرد. چکیده ای از این پژوهش در این نوشتار ارائه شده است.

الهام اریس دانشجوی کارشناسی ارشد رشته مرمت و احیاء بافت ها و بناهای تاریخی است که طی سال های اخیر با حضور در منطقه علاوه بر مطالعه تزئینات آجرکاری دژ حسن صباح الموت و مطالعه و مستند نگاری تزئینات معماری بافت روستایی الموت یادگارهای معماری دستکند در الموت را نیز مطالعه کرده است.



آداب و رسوم محلی و منطقه ای دارد و از این رو سرمایه ملی نیز به شمار می رود.

از نمونه های ارزشمند این سرمایه های ملی، سرزمین کوهستانی الموت است که در میان رشته کوه های البرز مرکزی و در شمال استان قزوین واقع شده و به دو بخش الموت شرقی

فرهنگ، هنر و آداب و رسوم ایرانی دارای پیشینه ای کهن بوده و در گذر زمان شکل گرفته و تکامل یافته است. این هنرها پس از فراز و فرودهای بسیار همواره رو به تعالی پیش رفته و به وسیله دستان هنرمندی شکل گرفته که در پس آن اندیشه ای نهفته است. این اندیشه وابستگی عمیقی به درازای فرهنگ و



تصویر ۳- بافت معماری متراکم و برونگرای روستای آتان- الموت شرقی- دهستان الموت پایین



تصویر ۴- بافت معماری برونگرا و متراکم روستای لات- الموت غربی- دهستان دستجرد

در وجوه گوناگون فرهنگی، مردم شناسی، معماری بومی و تزئینات وابسته به آن در منطقه است.

میراث ارزشمند معماری و هنر تزئین بنا در منطقه الموت یکی از بهترین نمودهای انعکاس فرهنگ مردمان این سرزمین است. زیرا فرهنگ، آداب و رسوم، مراسم سنتی و نشانه‌های آیینی تأثیری عمیق بر شکل‌گیری معماری بومی هر منطقه دارد. با وجود از بین رفتن بسیاری از نمونه‌های ارزشمند بافت معماری الموت به دلیل تأثیر زیاد شهرنشینی و ارتباط روستائیان با شهرها، همچنان آثار بسیاری از معماری سنتی این منطقه بر جای مانده که نشان دهنده غنای فرهنگ بکر و استعداد عمیق و سلیقه طبیعت‌گرای ساکنان و سازندگان آن می‌باشد که با بهره‌وری از مصالح بومی و کاملاً طبیعی پیرامون، محیطی بکر، ساده و صادقانه ساخته‌اند؛ که با توجه به ویژگی‌های اقلیمی، توپوگرافی و منابع آب، بافت‌هایی با ویژگی‌هایی متفاوت شکل گرفته است.

به‌طور مثال در بعضی مناطق مرتفع با اقلیم سرد و کوهستانی، بافتی فشرده و در هم تنیده و متناسب با آن محیط از جمله روستای گازرخان، آتان، هنیز و چاله واقع در الموت شرقی، و فشک، دربند، ویار، آکوجان در الموت غربی و در پی آن‌گونه معماری برون‌گرا شکل گرفته (تصاویر ۱-۴)، در جایی

و غربی تقسیم شده است. بر اساس مطالعات و بررسی‌های باستان‌شناسی در منطقه الموت از سوی پایگاه میراث فرهنگی، این منطقه چند هزار سال پس از دشت قزوین یعنی از اواسط هزاره دوم پیش از میلاد مورد سکونت اقوام بشری بوده است. حوزه جغرافیایی الموت از سوی شمال با استان‌های مازندران و گیلان، از جنوب به کوه‌های آبیک و طالقان و از جنوب و غرب به قزوین منتهی می‌شود. این همسایگی‌ها در کنار عوامل اقلیمی و زیست‌محیطی، پیشینه تاریخی و ورود اقوام مهاجر و تبعید شده به این منطقه، از جمله مهمترین عوامل تأثیرگذار در شکل‌گیری تمامی ابعاد معماری و تزئینات وابسته به آن بوده است.

استقرار روستاها بر دامنه شیب کوه و نقاط استراتژیک علاوه بر بهره‌گیری از امکانات طبیعی، خود عاملی نظامی و امنیتی نیز محسوب می‌شود که می‌تواند حاصل دوران پرفراز و نشیب تاریخی این منطقه باشد. الموتی‌ها در دوره حضور اسماعیلیه هر چقدر که در جنگ و جدل و مخالفت با حکام در قزوین به سر می‌بردند و دامنه جنوبی برایشان ناامن بود، اما ارتباط نزدیکی با دامنه شمالی داشتند که البته این مسئله پیش از این نیز سابقه داشت. همین رابطه تا امروز نیز استمرار یافته است، حتی با ایجاد تقسیمات سیاسی جدید که این ناحیه را جزء قزوین دسته‌بندی کرده‌اند. و این، یکی از پررنگ‌ترین عوامل تأثیرگذار



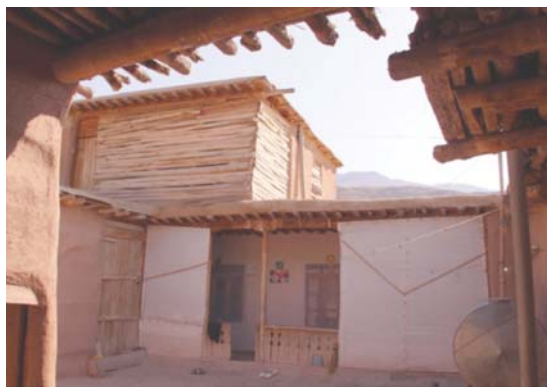
تصویر ۱- بافت پله‌ای شکل گرفته در شیب دامنه کوه- روستای فشک- الموت غربی- دهستان رودبار شهرستان



تصویر ۲- بافت پله‌ای شکل گرفته در شیب دامنه کوه- روستای آتان- الموت شرقی- دهستان الموت پایین







تصویر ۵- معماری درون گرا- روستای طیاندهشت- الموت غربی دهستان دستجرد



تصویر ۶- معماری درون گرا- روستای هریف- الموت غربی- دهستان رودبار محمد زمانی

بخشیده‌اند و این دلیلی برای دریافت آرامش و حفظ روح اصالت بناهای این منطقه است.

با توجه به مباحث مطرح شده پژوهش‌هایی از سوی پایگاه میراث فرهنگی الموت با رویکرد شناخت و مستند نگاری آثار معماری این منطقه و دستیابی به درکی درست از فرهنگ و رابطه انسان، معماری، محیط و تاثیرپذیری متقابل آنها و پس زمینه‌های تاریخی، الگوهای زیستی و سنت‌های فرهنگی منطقه انجام شده که هدف از آن بررسی، طبقه بندی، معرفی و دوباره شناساندن بازمانده‌های معماری و تزئینات وابسته به آن در این منطقه به منظور حفظ و احیاء آثاری است که به سرعت در حال زوال و فراموشی هستند که چکیده‌ای از آن از نظر تان گذشت.

دیگر با اقلیم جلگه ای و گرم تر، گاهی در حاشیه رودخانه و یا در دشت های میان کوهی با بافتی نسبتاً پراکنده تر همراه با عناصری متناسب با آن هم چون روستاهای گرمارود، سفید در، شهرک، شترخان در الموت شرقی و روستاهای رودبار شهرستان، بهرام آباد، حسین آباد، محمدآباد، کاکوهستان، تیاندهشت و در پی آن گونه معماری درون گرا متناسب با ویژگی های خاص آن منطقه (تصاویر ۵-۶) و در بسیاری موارد نیز ترکیبی از این دو گونه معماری در بافت روستاها قابل مشاهده است.

به طور کلی بیشتر روستاها دارای بافتی ارزشمند و هماهنگ با شرایط اقلیمی، و خانه ها دارای فرمی خردمندانه برای پاسخی درست به نیازهای زیستی ساکنین به طور مثال نگهداری از دام در کنار یا زیرساختمان ها به منظور تامین بهتر انرژی گرمایی و پیکره ای معمارانه و متناسب از نگاهی منطبق بر اصول زیبایی شناسی طبیعت است، که با استفاده از مصالح سازگار با محیط مانند: سنگ، خاک، خشت، کاهگل، اندودهای رنگین گلین، چوب و دیگر، کاشانه‌ای امن و آرامش بخش به صورت ناخود آگاه برگرفته از طبیعت پیرامون ساکنان و سازندگان آن به وجود آمده است.

با توجه به اینکه انسان همواره به طور ناخود آگاه میل به زیبایی، کمال و در پی آن خلق آثاری زیبا داشته، این مساله یکی از عواملی است که عناصر تزئینی بسیاری را می توان در خدمت معماری بومی الموت مشاهده کرد، که گواهی است بر این میل ناخود آگاه و البته از آنجا که اغلب تزئینات در معماری ایرانی علاوه بر نقش زیبایی شناسانه همراه با استفاده از عناصر و تصاویر سمبلیک، بر پایه ویژگی های کاربردی نیز شکل می گرفتند، در الموت نیز این ویژگی بسیار پررنگ و قابل مشاهده است. این تزئینات به تمامی از جنس طبیعتند و برگرفته از آن و با تنوعی بسیار زیاد. تزئیناتی از جنس چوب، گل و رنگ های گیاهی. ویژگی های ذکر شده را در عناصر کاربردی- تزئینی همچون طاقچه، رف یا بالاتاقچه، اجاق و شومینه، لتازه یا نرده، در، پنجره، ارسی، ستون و سرستون و دیگر می توان مشاهده کرد.

اما نکته تاسف برانگیز در این میان آنکه، در حین ورود به بیشتر روستاها شکل گیری مسکن های جدید به شکلی ناهماهنگ در میان بافت سنتی روستاها قابل مشاهده است که رابطه عاطفی بین انسان و محیط را به حداقل رسانده و در بسیاری از موارد آن را از بین برده است. در حالی که معماری بومی این منطقه با بهره گیری از زیبایی های طبیعی و درک آن، به طور مثال با به کارگیری عناصری مهم و مؤثر در این خصوص همچون ایوان که از مهمترین عناصر معماری در الموت می باشد پیوندی منطقی بین درون امن و بیرون که طبیعت وحشی آن است برقرار کرده و در تعامل با هم معنایی ارزشمند به آن



## دارو سازان و داروفروشان الموت

محمد حسین معتمدراد

اقلیم چهارم

نوشته پیش رو حاصل پژوهش های محمد حسین معتمدراد، محقق و نگارنده الموتی است که چندی پیش در عرصه وب منتشر گردید و بسیاری از وبلاگ ها نیز آن را بدون اشاره به نام نویسنده منتشر کردند. اقلیم چهارم به دلیل اهمیت این نوشته و تاکید بر ضرورت توجه مسئولان منطقه به برنامه ریزی برای استفاده از این پتانسیل های طبیعی منطقه و همچنین دانشگاه علمی کاربردی الموت برای ایجاد رشته صنایع گیاهان دارویی، اقدام به درج آن می کند زیرا زنده کردن این پیشینه طب سنتی منطقه می تواند به باز یابی هویت کلاسیک الموت و ایجاد فرصت های شغلی بیانجامد.

## اشاره

سرزمینی که آن را به نام «الموت»<sup>(۱)</sup> می شناسیم، منطقه ای است کوهستانی که شاخص اصلی آن را کوه ها و ارتفاعات بلندش دانسته اند.

الموت طبیعتی شگفتی ساز دارد؛ کوهسارانی با چشمه ساران و آبشاران، صخره هایی با سنگستان های تند و تیز، گردنه هایی با پیچ و خم های فراوان، مراتعی با پوشش انواع گیاهان و گل های رنگارنگ، شالیزارهایی با ساقه هایی سرسبز، کوچه باغ هایی با درختان سر به فلک کشیده تبریزی، باغستان هایی با انبوه درختان گردو، گیلاس، آلبالو، سیب و گلابی و بناهایی با بافت قدیمی و خشت های کاه گلی. این طبیعت شگفتی ساز و زیبا، در دره ای واقع شده که ثروت انبوه منطقه را در دل خود جای داده است؛ دره ای که در دو طرف آن، کوهسارانی با قلعه ها و قلعه های تاریخی قرار گرفته اند<sup>(۲)</sup> و از میانه آن، رودی زلال و شفاف همراه با آب های معدنی معطر جریان دارد.<sup>(۳)</sup> در همین کوه ها و دره ها، سالیان سال مردمانی سکونت داشته اند که به سخت کوشی و هم دوشی شهرت یافته اند. جستار حاضر، ضمن معرفی داروفروشان الموت، به ساخت اولین مرکز درمانی در الموت و گیاهان دارویی آن منطقه می پردازد.

## پیشینه دارو سازی در الموت

خاصیت گیاهان منطقه بود. در مرحله بعدی با ۲ همکار خود محمود سجستانی و علی کرمانی در این زمینه به گفت و گو می پرداخت. آن ها پس از مدت ها کارشناسی و ارزیابی، به خاصیت این گیاهان پی برده و درصدد آن بودند که از این گیاهان به عنوان «گیاهان دارویی» استفاده کنند. از این رو پس از آزمایش های مکرر و تجزیه و تحلیل کارشناسانه گیاهان، گزارشی از اقدامات خود را به نزد حسن صباح ارایه دادند. نخستین اقدام حسن صباح، کشف کاربرد این گیاهان در الموت

الموت فقط پایگاه نظامی حسن صباح نبود، او در گشت و گذار از منطقه با پدیده جدیدی که ثروت الموت را تشکیل می دهد مواجه گردید. این ثروت بزرگ همان پوشش گیاهانی است که سراسر منطقه را پوشانده است؛ منطقه ای که منشاء آن از کوه های اوتر و ازاتر است، و تا دامنه های سیاه دشت رازمیان و شهرستان وسعت دارد. حسن صباح خداوند الموت، بعد از استقرار در منطقه به شگفتی های این سرزمین پی برده بود. نخستین اقدام او کشف

۱. الموت در قدیم به «آله موت» شهرت داشت. «آله» به زبان دیلمی به معنای «عقاب» و «اموت» به معنای «آشیان» است. از قلعه الموت به نام «آشیانه عقاب» نیز یاد می کنند.

۲. قلعه های تاریخی الموت عبارتند از: قلعه «نویذر» یا «نویذر شاه» در گرمارود، قلعه معروف «حسن صباح» در گازرخان، قلعه «لمبسر» در رازمیان و قلعه «میمون دژ» یا «میمون دژ» در شمس کلایه.

۳. رودخانه «شاهرود» که منشاء اقتصاد الموت به شمار می رود؛ پس از کیلومترها جریان، به سد منجیل گیلان می پیوندد.





بود. آن ها گیاهان مختلف را برای بیماری های گوناگون شناسایی می کردند و هر کدام از این گیاهان جایگاه خاص خود را در طبابت پیدا کردند. مصرف این گیاهان توانسته بود برخی بیماری های شناسایی شده مردمان آن خطه را درمان کند.

## صادرات دارو

اقدام بعدی حسن صدور این گیاهان به نقاط مختلف کشور بود. بدین منظور در اولین فرصت به شناسایی بازارها پرداخت. مباحثان او یعنی محمود و علی در شناسایی بازارها فعالیت زیادی کردند. در همین راستا از طریق واسطه هایی که در سراسر کشور داشتند، بازارهایی را برای صدور این گیاهان در کاشان، اصفهان و خراسان شناسایی کردند.

حسن صباح در طول اقامت خود در قلعه معروف الموت بر کار خرید و فروش انواع داروها نظارت داشت و همچنان از شخصیت نامداری چون محمود سجستانی<sup>(۱)</sup> در خرید و فروش داروها استفاده می کرد. مردم الموت همچنان در دامنه ها و ارتفاعات، گیاهان طبی را جمع آوری می کردند و به محمود سجستانی که نماینده خداوند الموت بود می فروختند. او هم با کمک مباحثان خود، گیاهان را به شهرهای نزدیک و دور صادر می کرد و حساب خرید و فروش گیاهان طبی را به نظر حسن صباح می رسانید.

آن ها داروها را با «جوال»<sup>(۲)</sup> حمل می کردند. پشت هر جوال نام «بازارهای حشاشین»<sup>(۳)</sup> را می نوشتند. داروها باید به بازار حمل می شدند؛ مثل: بازار حشاشین کاشان، بازار حشاشین اصفهان... در قدیم، بازار حشاشین، بازار دارو فروشان نیز بود. محمود سجستانی و علی کرمانی نیز حشاش بودند و تولیدکننده و عمده فروش دارو محسوب می شدند. کار دوخت و دوز جوال ها نیز به عهده علی کرمانی بود.

## انواع داروها

داروهای آن زمان به ۲ بخش تقسیم می شدند: داروهای گران که آن ها را با ابریق های<sup>(۴)</sup> زجاجی<sup>(۵)</sup> و سفالی حمل می کردند و داروهای ارزان که از طریق جوال ها به شهرهای ایران حمل می شدند. هدف آن ها از خرید و فروش گیاهان دارویی استفاده اقتصادی کلان نبود. حسن صباح معتقد بود، داروها باید به رایگان بین مردم تقسیم شوند. در گفت و گویی که در این باره بین او و محمود سجستانی

انجام می شد، می گفت: «ای محمود، ما از تهیه داروهای گیاهی و شیمیایی و حمل آن ها به شهرهای گوناگون، قصد معالجه بیماران و تسکین آلام دردمندان را داریم. البته اگر می توانستیم، دارو را به رایگان بین مردم تقسیم می کردیم، ولی بضاعت ما اجازه نمی دهد. وقتی مشکل مالی را کاهش دادیم، این کار را می کنیم. اما تا آن روز، داروها را به بهای کم می فروشیم و همین قدر که دخل و خرجمان فراهم شود، کافی است.»<sup>(۶)</sup>

## نخستین مرکز درمانی الموت

پس از چندین سال، منطقه الموت به لحاظ صدور گیاهان دارویی، و در دسترس بودن متخصصین در کار طبابت، نخستین مرکز درمانی را نیز تجربه کرد. این مرکز درمانی، به «بیمارستان شهر الموت» شهرت یافت، و در تمام نقاط کشور مردم نسبت به فعالیت این بیمارستان آشنا بودند و بیماران که مرض مزمنی داشتند، برای درمان به الموت آمده و در آن بیمارستان تحت مداوا قرار می گرفتند. در این مدت، کارشناسان و صاحب نظران در علم طبابت نیز از کشورهای اروپایی وارد الموت شدند. آن ها پس از بررسی های کارشناسانه خود از گیاهان دارویی، از تجربه های متخصصین الموت نیز بهره بردند.

در تحقیقات پل آمیر می خوانیم: در نیمه دوم قرن دوازدهم میلادی، به احتمال زیاد بیمارستانی از طرف کشیش های مسیحی در فلسطین برای درمان بیماران به وجود آمد. در کشورهای اروپا و جزیره مالت واقع در دریای روم نیز شعبه هایی ایجاد شد. در جزیره مالت این رویکرد مبدل به فرقه مذهبی (شوالیه های مالت) شد، این ها تقلیدی بوده است از بیمارستان شهر الموت که فرقه مذهبی حسن صباح آن را اداره می کرده است.

این تحقیقات نشان می دهد که مرکز درمانی الموت نه تنها در ایران بلکه در کشورهای اروپا نیز شهرت پیدا کرده بود.

پل آمیر، در ادامه تحقیقات خود می گوید: بعید می دانم کشیش های مذهبی اروپا برای مداوای بیماران خود بتوانند مانند پزشکان شهر الموت بیماران را معالجه کنند و نسبت به آنها دلسوز باشد، در ایران وقتی بیماران از نقاط مختلف وارد شهر الموت می شدند، به رایگان در بیمارستان بستری می گردید و یا سخت مداوا قرار می گرفت.

۱. اجداد محمد سجستانی در قدیم در سجستان زندگی می کردند، ولی بعداً به منطقه الموت مهاجرت کردند. جد محمود سجستانی، در سجستان نساج بود و از «فرقه باطنیه» به شمار می آمد. محمود مثل تمام شیعیان، علی بن ابی طالب (ع) را امام اول می دانست و فرزندان او را تا امام جعفر صادق (ع) امام می شمرد. اما عقیده داشت که بعد از امام جعفر صادق (ع) پسرش اسماعیل امام است.

۲. جوال، نوعی کیسه بزرگ از نخ ضخیم یا پارچه خشن که از آن برای حمل بار استفاده می کردند.

۳. حشاشین، جمع حشاش (جمع کننده یا فروشنده گیاه خشک) که به فروشنده یا به کار برنده حشاش اطلاق می شود. حسن صباح و پیروان او حشاش نمی کشیدند و شایعه حشاش کشیدن آن ها ناشی از این شده که مورخان و تذکره نویسندگان، حشاشین را که در زبان فارسی آن دوره به معنای داروسازان و دارو فروشان بود، تدخین کنندگان حشاش تصور کرده اند.

۴. ابریق: ظرف سفالی برای شراب، کوزه آب

۵. زجاج: شیشه، آبگینه

۶. خداوند الموت، ص ۱۴



## گیاهان دارویی الموت

۱. گل ماهور، خرگوشک یا ورباسکوم<sup>(۱)</sup>: از خانواده‌ی لابیاته<sup>(۲)</sup> و تیره نعنایان است که بوته استوار یکساله یا دوساله دارد. گونه‌های متعلق به این جنس، در اغلب نقاط سطح زمین می‌رویند و می‌شود گفت، تقریباً رویش جهانی دارند. ریشه گیاه ضخیم و مخروطی



برگ‌های زیرین گل گاو زبان درشت و بیضوی و دارای دمبرگند. گل‌های ستاره‌ای شکل آن آبی خوشرنگ و به ندرت سفید و یا صورتی هستند.

برگ‌های گل گاو زبان، به زبان گاو شبیه‌اند و خارهای ریز روی برگ، زبری سطح زبان گاو را به خاطر می‌آورند.

**خواص دارویی:** عرق‌آور، ادرار‌آور، آرام‌بخش، ضدسرفه، صاف‌کننده‌ی خون و ملین. از موارد مصرف آن می‌توان به رفع التهابات مجاری تنفسی، دردهای روماتیسمی و سوختگی اشاره کرد. گل تازه گاو زبان را می‌توان به صورت خام در سالاد به مصرف رساند.

**استعمال داخلی (جوشانده):** ۳۰ تا ۵۰ گرم گل یا برگ آن را در یک لیتر آب جوش بریزید و چند دقیقه بگذارید بجوشد. برای درمان زکام، سینه‌پهلو و سرماخوردگی جوشانده گل گاو زبان کاملاً مؤثر است. در واقع، گل‌های آن را مانند چای دم می‌کنند و می‌آشامند. **استعمال خارجی (مرهم):** برگ‌های تازه گل گاو زبان را له کنید و در پارچه لطیف و نمناکی بگذارید. آن‌گاه روی کورک و دمل قرار دهید.

**موارد مصرف در زیبایی:** برای پوست‌های خشک و شکننده می‌توان از آن لوسیون مؤثری تهیه کرد. به این طریق که حدود ربع ساعت ۲۰ برگ گل گاو زبان را در نیم لیتر آب جوش بجوشانید. محلول حاصل را می‌توان به صورت لوسیون روی پوست به کار برد، یا آن را به صورت کمپرس ولرم به مدت ۱۰ دقیقه روی پوست نگه داشت. از این لوسیون به مدت ۳ یا ۴ روز می‌توان مجدداً استفاده کرد، به شرط آن‌که در یخچال نگهداری شود.

۳. کتیرا یا گون: از خانواده‌ی لگومینوز<sup>(۵)</sup> و تیره نخود به شمار می‌رود و نام علمی آن آسترا گالوس<sup>(۶)</sup> است. این گیاه گل‌های صورتی رنگ زیبایی دارد و ساقه آن راست و بیش تر اوقات منشعب است. مردم روستا از این گیاه در تنور استفاده می‌کنند. اگر ساقه گیاه را قبل از بیرون آمدن آفتاب تیغ بزنند، صمغ کتیرا به شکل گلوله در



شکل است و انشعاب‌های کمی دارد. ساقه گیاه هم ضخیم و مستقیم است. ارتفاع ساقه که به شرایط اقلیمی و آب‌وهوای محل رویش بستگی دارد، از ۶۰ تا ۲۰۰ سانتی‌متر است. ساقه زاویه‌دار و تقریباً پنج ضلعی گیاه، در مرحله گل‌دهی سخت و چوبی می‌شود. برگ‌ها به طور متناوب روی ساقه قرار می‌گیرند. سطح برگ‌ها ناصاف و دارای شیارهای فراوانی است. در قسمت تحتانی برگ‌ها، رگبرگ‌های اصلی و فرعی کاملاً مشخص هستند. طرفین رگبرگ‌ها، از کرک‌های ستاره‌ای شکل پوشیده شده‌اند. روی ساقه گل‌دهنده، گل‌ها به صورت خوشه‌ای، ظاهر می‌شوند. گل‌ها که به رنگ زرد روشن هستند، در اواخر اردیبهشت یا اوایل خرداد می‌رویند. گل‌های خرگوشک در شب باز می‌شوند و بهترین زمان برای جمع‌آوری آن‌ها ساعت ۹ تا ۱۱ صبح است.

**خواص دارویی:** مردم برخی از سرزمین‌ها، از گیاه گل ماهور به عنوان ماده‌ی ضدسرفه استفاده می‌کنند. مواد مؤثر در گل‌های این گیاه خلط‌آور و ضدسرفه است و برای برخی ناراحتی‌های ریوی، برونشیت و سیاه‌سرفه استفاده می‌شود. زنبوران عسل نیز از گل‌های خرگوشک استفاده می‌کنند و کیفیت عسل را بالا می‌برند.

۲. گل گاو زبان یا براگو افی سنالیس<sup>(۳)</sup>: از تیره‌ی براژیناسه<sup>(۴)</sup> و گیاهی یکساله و بسیار فراوان است که اطراف جاده‌ها، در زمین‌های بایر و گاهی اطراف اماکن مسکونی می‌روید. بلندی ساقه ضخیم و خاردارش به ۴۰ تا ۵۰ سانتی‌متر می‌رسد.





برگچه و یک برگچه انتهایی است. برگچه‌ها به رنگ سبز تیره هستند و گل‌ها، نامنظم و به رنگ‌های زرد، ارغوانی و یا بنفش و به صورت مجتمع در انتهای ساقه می‌رویند. میوه این گیاه به طول دو تا سی سانتی متر و خرمایی رنگ است. داخل میوه سه تا پنج دانه لوبیایی شکل و به رنگ قهوه‌ای وجود دارد.

**مواد مصرف:** از ریشه شیرین بیان در داروسازی، نوشابه‌سازی، و تهیه دخانیات استفاده می‌کنند. مواد مؤثر ریشه شیرین بیان مدر و ملین است و در معالجه زخم اثناعشر و بیماری‌های ریوی کاربرد دارد.

**۵. گیاه پنیرک:** از تیره مالواسه<sup>(۳)</sup>، به نام مالواسیلوستریس<sup>(۴)</sup> به شمار می‌رود. گل‌ها و برگ‌های این گیاه، دارویی ارزشمندی است که در بسیاری از موارد به کار می‌رود. مثلاً برای معالجه سرفه، درمان زخم‌های معده و ناراحتی‌های گوارشی و به عنوان خلط‌آور از آن استفاده می‌شود. از مخلوط برگ‌های سبز رنگ پنیرک با پیه گوسفند ضمادی به دست می‌آید که وقتی روی زخم‌ها می‌گذارند التیام پیدا می‌کند.



گیاه پنیرک را می‌توان به عنوان بورانی پخت، کمی نمک زد و برای رفع گرسنگی مصرف کرد. بنابراین، از برگ‌های پنیرک می‌شود یک بورانی خوب تهیه کرد.

**۶. گل الگ (گلپر):** گیاهی است که گل آن (گلپر) را برای دود کردن اسپند به کار می‌بردند.



**۷. جردند:** نام گیاهی است که برای درمان سرماخوردگی از آن استفاده می‌کردند.

**۸. زوریره:** این گیاه را برای درمان دل‌درد به کار می‌بردند.



محل جمع می‌شود که این گلوله‌ها را جمع‌آوری و در بازار عرضه می‌کنند. همچنین از کنیرا، شامپو و داروهای گوناگونی نیز تهیه می‌کنند. از نظر صادراتی دارای ارزش اقتصادی است.

ریشه گیاه گون خوردنی است. ریشه حدود یک متر یا بیش‌تر در زمین فرو می‌رود و چنانچه آن را بیرون آوریم و از طول نصف کنیم، مغز وسط آن قابل خوردن است.

**۴. شیرین بیان (گلی سی ریزا - گلابرا)<sup>(۱)</sup>:** از خانواده نخود و تیره لگومینوز<sup>(۲)</sup> به شمار می‌آید و یکی از قدیمی‌ترین گیاهان دارویی است. بیش از چهار هزار سال پیش، از دره‌ها و دشت‌های بین‌النهرین، آسیای صغیر و جنوب آسیا، ریشه شیرین بیان را می‌کنند و به پیشگاه فرمانروایان خود به نشانه عرض عبودیت تقدیم می‌کردند. فراغنه مصر با خواص شیرین بیان آشنایی داشتند. ریشه این گیاه را با آب می‌آمیختند، تا نوشیدنی گوارایی به نام «مای موس» به دست آوردند. هم‌اکنون مردم مصر از این نوشیدنی استفاده می‌کنند.



مردم روستاهای ایران از این گیاه به عنوان سوخت در تنور استفاده می‌کنند. ابوعلی سینا هم در کتاب خود، از خواص درمانی شیرین بیان نام برده است.

شیرین بیان گیاهی چند ساله است که از جنوب اروپا تا آسیای مرکزی در عرض جغرافیایی ۳۰ و ۴۵ درجه نیم‌کره شمالی می‌روید و کشورهای اسپانیا، ایتالیا، فرانسه، یونان، ترکیه، سوریه، عراق، ایران و افغانستان را دربر می‌گیرد.

ارتفاع شیرین بیان متفاوت و بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ سانتی متر است و طول ریشه آن به ۳۰ تا ۶۰ سانتی متر می‌رسد. این گیاه شاخ و برگ‌های انبوه و فراوان دارد، برگ‌هایش مرکب و دارای چهار تا هفت جفت



## تور کتاب و ۷ گام فرهنگی

روابط عمومی تور کتاب

ا قلم چهارم

قصه تور کتاب، روایت عشق به کودک است و کتاب، فعالیتی داوطلبانه و فرهنگی که آن را گروهی از عاشقان اعتلای فرهنگی ایران زمین شکل داده اند بدون هیچ چشمداشتی و چه باشکوه است که با پیوستن یاران دیگر روز به روز به دامنه فعالیت های آن افزوده می شود. تور کتاب پیوند میان شهر و روستا است. نشستن بر بام فرهنگ و دانایی است، حظ دیدار دوست و سرزمین هایی است که به بهشت می مانند. حرکتی فرهنگی که نخستین آن سفر به الموت بود و فعالیت هایی که هر دم افزون می شود و کیفی. تور کتاب، گذشتن از کنار سیاست و منافع فردی و گشودن چشم در وادی فرهنگ است. نفس کشیدن در طبیعت و پیوند با هستی است، تور کتاب آمده است تا توشه ای هر چند اندک از دانش بشری را در حد توان خود به اشتراک بگذارد.

گزارش پیش رو ۷ اقدام به ثمر رسیده گروه تور کتاب را از نظر تان می گذراند.

### گام اول

#### نخستین تور کتاب در الموت

چه جذبه ای دارد نام کتاب و چه باشکوه است «الموت» و چه حس غریبی را حسن صباح پس از قریب به هزار سال بر پهنه بلندی های برفگیر و قلعه های پرهیبت الموت جاودانه کرده است.

نخستین تور کتاب الموت که فراخوان آن به مناسبت روز جهانی کتاب و برگزاری نمایشگاه بین المللی کتاب تهران انجام شد از سوی پانیک شهریاری، معصومه وهابی و عده ای از موتیان ساکن تهران و قزوین و نویسندگان و ناشران، برنامه ریزی و به اجرا درآمد. در این تور فرهنگی که در نوع خود نخستین به شمار می رود، هزار و ۱۰۲ جلد کتاب با موضوع های کتاب کودک، تاریخ، رمان، شعر و ادبیات، آموزشی، علمی، مذهبی و... تهیه و جمع آوری شد و در روز سوم خرداد طی مراسمی به کتابخانه های معلم کلاهی و رازمیان در منطقه الموت تحویل شد.

این تور که با همکاری و استقبال گسترده و غیر قابل انتظار مسوولان شهری معلم کلاهی مسوول کتابخانه، شهردار، بخشدار، امام جمعه، مسوولان آموزش و پرورش، سازمان تبلیغات، شورای شهر، اداره کل کتابخانه های استان قزوین، دانشگاه علمی - کاربردی و مسوولان کتابخانه و شورای شهر رازمیان و...



همراه بود، توانست به کسب تجارب ارزشمندی برای ادامه اینگونه تورهای فرهنگی دست یابد.

این حرکت فرهنگی با کمک های فکری و مشورتی زنده یاد بیحیی مافی و زهره قایینی از اعضای شورای کتاب کودک و موسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان انجام شد و با تکیه بر تجارب به دست آمده تکرار و ادامه آن در حوزه کتاب کودک و نوجوان در مقاطع تحصیلی مختلف برگزار می شود.

در این تور فرهنگی و اهدای کتاب انجمن مفاخر معماری ایران، جامعه مهندسان مشاور ایران، روزنامه های شرق، ایران، اعتماد، انتشارات فرزانه، انتشارات اندیشه زرین، انتشارات روزبهان قزوین، وبلاگ نویسان، گروه هنری ایشتار، موسسه هنر نوین و تعدادی از نویسندگان و روزنامه نگاران و جمعی از آموزگاران قزوین و اهالی فرهنگ دوست الموت مشارکت داشتند.

### گام دوم نمایشگاه فرهنگی جولادک

گروه تور کتاب در گام دوم فعالیت های خود، نخستین نمایشگاه فرهنگی را در سوم تیرماه ۹۲ همزمان با جشن نیمه شعبان در روستای جولادک برگزار کرد.

این نمایشگاه با محتوای تصویر و متن در قالب دو عنوان "الموت در فضای مجازی" و "گزارشی از فعالیت های نخستین



## گام چهارم گشایش نخستین کافی نت الموت

نخستین کافی نت الموت روز ۲۶ دی ماه در محل کتابخانه معلم کلايه الموت گشایش یافت. آیین گشایش این کافی نت با حضور مسئولان منطقه الموت شرقی، امام جمعه، بخشدار، رئیس اداره آموزش و پرورش، رئیس شورای شهر، رئیس دانشگاه علمی کاربردی الموت، علاقه مندان و فعالان فرهنگی الموت و اعضاء تورکتاب و همچنین تعدادی از اعضاء هیات امنای نشریه، برگزار شد و تنی چند از اعضاء تور کتاب و مسئولان شهر و دانشگاه الموت سخنان کوتاهی بیان کردند. در این نشست



معلم کلايه، کتابخانه خواجه نصیر الدین توسی، ۳ خرداد ۱۳۹۲

تور اهدای کتاب در الموت " همراه با عکس هایی از علی اصغر میرزایی، مورد استقبال میهمانان قرار گرفت. در بخش الموت در فضای مجازی، وبلاگ های فعال الموت و صفحه دوستداران الموت در فیسبوک معرفی شد.

در پایان هر یک از بازدیدکنندگان، قصه جولادک، شعری را که از سوی پانیک شهریاری سروده شده بود به عنوان سوغات این نمایشگاه هدیه گرفتند.



طارم سفلی، کتابخانه عمومی سیردان ۳۱ مرداد ۱۳۹۲



جولادک، نمایشگاه فرهنگی، ۴ تیرماه ۱۳۹۲

به منظور قدردانی از تلاش های اسماعیل آزادی از اعضاء فعال تور کتاب و سردبیر نشریه اقلیم چهارم، عنوان شهروند افتخاری الموت به وی اعطا شد. گفتنی است که وی بعد از دکتر حمیده چوبک رئیس پایگاه میراث فرهنگی الموت دومین فردی است که این عنوان را کسب می کند.

سپس، امام جمعه الموت، با روشن کردن یکی از کامپیوتر ها کافی نت کتابخانه معلم کلايه را افتتاح کرد. گروه تور کتاب و مسئولان حاضر، ناهار را مهمان دانشگاه علمی کاربردی الموت بودند و پس از آن نشستی با دکتر صادقی رئیس دانشگاه الموت و تنی چند از اعضاء هیات علمی این دانشگاه برگزار شد. در این نشست ضمن طرح موضوع ریشه های مهاجرت و همچنین پراکندگی نیروهای فکری الموت و ضرورت همبستگی و کار جمعی در منطقه به تبادل نظر پرداخته شد و در این راستا دکتر صادقی از گروه تور کتاب خواست تا در این زمینه ها با برگزاری سمینار و گردهمایی مشارکت کنند که گروه تور کتاب تهیه طرح توجیهی سمیناری در حوزه آسیب شناسی توسعه الموت را در برنامه های خود قرار داد. در پایان گروه در هوایی دلپذیر به گشت و گذاری کوتاه در منطقه پرداختند.

## گام سوم تور کتاب سیردان

دومین تور کتاب ۳۱ مرداد ماه ۹۲ با اهدای بیش از هزار و ۲۰۰ جلد کتاب از سوی فعالان حوزه کتاب، نویسندگان، ناشران، دانشجویان و ... به کتابخانه عمومی شهر سیردان از توابع طارم سفلی در استان قزوین برگزار شد.

این کتابخانه که با همکاری اهالی شهر سیردان، شهرداری و نهاد کتابخانه های استان قزوین ساخته شده هیچ کتابی نداشت و با چیدن کتاب ها در کتابخانه از سوی اعضاء تور کتاب که حس خوبی را ایجاد کرده بود کتابخانه سیردان عملاً کار خود را آغاز کرد.

گروه تورکتاب پس از گشایش کتابخانه با اهالی سیردان، شهردار، نمایندگان شورای شهر و معتمدین شهر، نشستی صمیمانه درباره نیازهای کتابخانه عمومی شهر سیردان، برنامه های آموزشی و ترویجی کتابخوانی، چگونگی جلب مشارکت سیردانی های ساکن تهران، قزوین و سایر شهرها به گفت و گو پرداختند.

در پایان یکی از حاضرین تهیه میزهای سالن مطالعه کتابخانه را برعهده گرفت و سایرین نیز برای همکاری قول مساعد دادند. و مقرر گردید که ادامه همکاری گروه با اهالی سیردان ادامه یابد.

## گام پنجم تشکیل نخستین نمایندگی تور کتاب در قزوین

گردهمایی تعدادی از فرهنگیان و نویسندگان موتی ساکن



نجم‌الدین حسینی، علیرضا حیدری، حشمت‌الله خیری، علی رشوند، امان رحیمی، فراز سیگارودی، سیدعلی شهبازی، شیرزاد طاهری، مهرداد فلاح دهکی، محمدصادق قورچی بیگی، محمد قورچی بیگی، ایرج کاظمی ورکی، علی کوچانی، علی مجیدی، حمید محمدی، مهین ناصری، صادق منصور، علیرضا یونسی، معصومه وهابی

در این نشست بر اساس تبادل نظرهای انجام شده مقرر شد این نشریه علاوه بر رویکردی علمی، مخاطب محور بوده تا بتواند به حفظ فرهنگ سنتی و کلاسیک منطقه کمک کند. از

قزوین با گروه تور کتاب به منظور هم‌اندیشی درباره ادامه فعالیت‌های فرهنگی گروه در الموت، به میزبانی سید نجم‌الدین حسینی و باحضور فرشید اسکندری، محمد شفیع باقری، علی شفیع، ابوالفضل چوپانی، محمد حسینی، محمدصادق قورچی بیگی و حمید رنجبر برگزار شد.

در این نشست پس از ارائه گزارش معصومه وهابی از اهداف و فعالیت‌های تور کتاب، حاضران به بحث و تبادل نظر درباره چگونگی گسترش طرح و ادامه فعالیت‌ها در استان قزوین پرداختند.



معلم کلایه، کتابخانه خواجه نصیرالدین توسی، ۲۶ دی ماه ۱۳۹۲

این روشی نشریه فرهنگی ادبی تاریخی و اجتماعی تعریف گردید که به صورت فصلنامه در عرصه سایبر منتشر شود. گفتنی است نام نشریه براساس یک نظر خواهی "اقلیم چهارم" نام گرفت.

### گام هفتم به سوی گشایش نخستین کافی نت رازمیان

گروه تور کتاب بر اساس تعهد خود نسبت به تجهیز کتابخانه‌های منطقه الموت بزرگ، کامپیوترهای دومین کافی نت الموت را به کتابخانه عمومی رازمیان اهدا کرد. این کافی نت کار خود را با ۳ کامپیوتر اهدایی آغاز خواهد کرد.

که این کامپیوترها و مودم شبکه آن از سوی جامعه مهندسان مشاور ایران و اعضای تور کتاب به کتابخانه رازمیان اهدا شده است.

گشایش کافی نت رازمیان به دلیل انبوه کار در اسفند ماه انجام نشد و امیدواریم در آغاز سال جدید کار خود را شروع



کرج، مدرسه فرهنگ، ۲۰ دی ماه ۱۳۹۲

در ادامه، نخستین نمایندگی تورکتاب با تشکیل و معرفی هسته مرکزی آن در قزوین اعلام موجودیت کرد و همزمان نخستین نشست خود را برای عملیاتی کردن طرح ترویج کتابخوانی برگزار کرد و طی آن ۲ پیشنهاد درباره برگزاری دوره‌های آموزشی ترویج فرهنگ کتابخوانی مورد تصویب قرار گرفت و سیدنجم‌الدین حسینی آماده سازی بسترهای اجرایی آن را بر عهده گرفت.

در پایان این گزارش آمده است: علاقه مندان به همکاری با گروه تور کتاب در قزوین و محمدیه می‌توانند با نشانی‌های اعلام شده تماس حاصل فرمایند.

علی شفیع تلفن ۰۲۸۲-۲۵۷۳۰۷۱ محمد حسینی:

قزوین، محمدیه، دبیرستان ثامن

ابوالفضل چوپانی تلفن ۰۲۸۲-۲۵۷۲۶۶

### گام هشتم انتشار نشریه الکترونیکی اقلیم چهارم

نخستین نشست اعضای تور کتاب با اهالی قلم و فعالان اجتماعی الموت به منظور انتشار یک نشریه الکترونیکی، ۲۰ دی ماه به میزبانی محمد قورچی بیگی مدیر مدارس غیرانتفاعی فرهنگ در کرج برگزار شد. این نشست که با هدف برنامه ریزی برای راه‌اندازی و انتشار نشریه الکترونیکی طراحی شده بود با پذیرش حاضران به عنوان اعضای هیات امنای نشریه، فعالیت خود را برای انتشار نشریه در همان نشست آغاز کردند.

اعضای هیات امنای نشریه به ترتیب حروف الفبا بدین شرح است: اسماعیل آزادی، محمد موتی، علی اکبر باقری، سید





## تور کتاب و توسعه فرهنگی الموت

معصومه وهابی

جامعه شناس و پژوهشگر اجتماعی



از اولویت های اساسی فرهنگ سازی و توسعه فرهنگی است. بسیاری از جامعه شناسان و مردم شناسان معتقدند در طی تاریخ، اقوامی که با مطالعه و کتاب انس داشته اند، پویاتر بوده و توانسته اند دانش تولید شده در دوره زمانی خود را ثبت کنند. این نوع جوامع میراث و گنجینه های خود را تا چندین قرن و نسل های متوالی انتقال داده اند و ماندگار شده اند.

تحقیقات بسیاری در ایران و سایر کشورها انجام شده که نشان می دهد امروزه افراد برای مطالعه وقت کم تری اختصاص می دهند. این تحقیقات بطور معمول به اهمیت مطالعه و آسیب های ناشی از کاهش آن پرداخته و همچنین دلایل متنوعی برای کاهش ساعت مطالعه بیان کرده اند اما کمتر به چگونگی ترویج و ایجاد انگیزه برای کتابخوانی توجه کرده اند.

امروزه توجه به کتابخوانی، تالیف و انتشار کتاب در جامعه با هدف بالا بردن آگاهی و اطلاعات مردم و سطح فرهنگ جامعه همچنان ضروری به نظر می رسد. براین اساس یکی از راهبردهای حفظ فرهنگ و هویت فرهنگی، پرداختن به کتاب و مولفه های آن از یک سو و بکارگیری تکنیک های آموزشی و ترویجی از سوی دیگر است تلاش های بسیاری در این زمینه انجام شده و برنامه های

برای مدت های طولانی توسعه به عنوان امری اقتصادی تلقی می شد و تصور غالب از توسعه، مبتنی بر رشد اقتصادی و انباشت ثروت بود. امروزه توسعه با مفهومی فراتر از صرفاً رشد اقتصادی مطرح است و جنبه های مختلف اقتصاد، فرهنگی، سیاست و... را در بر می گیرد و فرهنگ به عنوان مجموعه ای از دستاوردهای مادی و معنوی بشری که باورها، ارزش ها، نگرش ها و هنجارهای مورد قبول یک جامعه را در طول تاریخ به وجود آورده است یکی از مهمترین ابعاد توسعه در نظر گرفته می شود.

از سوی دیگر صاحب نظران توسعه، بنیان این مفهوم را با تعالی انسان تعریف می کنند. بنابراین در مباحث توسعه پایدار، انسان و فرهنگ دو وجه مهم تلقی می شوند. در این دیدگاه نمی توان توسعه فرهنگی را با اعداد و ارقام نشان داد و مشاهده جلوه های فرهنگ و نیز توجه به توسعه فرهنگی نیازمند وسعت دید و دوری از حب و بغض های رایج است. که در حقیقت پرداختن به این مهم بسیار دشوار است از این رو در بسیاری موارد، از فرهنگ سازی و توسعه فرهنگی عقب می مانیم. به عنوان مثال: برای رونق کتابخوانی، کتابخانه های بسیاری ساخته ایم اما آیا توانستیم به همان اندازه فرهنگ مطالعه را در بین مردم رواج دهیم؟ پرداختن به مطالعه و مولفه های کتاب در مباحث فرهنگی



جدیدی نیز در حال تدوین و اجراست. از جمله این که یونسکو برنامه‌های آموزشی-ترویجی با هدف فرهنگ سازی برای مطالعه، در کشورهای مختلف طراحی و به اجرا گذارده است. اخیراً آموزش و پرورش در مدارس زنگ کتابخوانی تعیین کرده است همچنین سازمان‌های غیردولتی فرهنگی فعالیت‌های بسیاری در این حوزه انجام می‌دهند از جمله این سازمان‌های غیردولتی می‌توان به شورای کتاب کودک، موسسه کتابک، موسسه مادران امروز، موسسه راز بارش و صدها موسسه ملی و محلی دیگر که با هدف ایجاد انگیزه برای مطالعه در بین خانواده‌ها فعالیت می‌کنند.

در این مسیر، تور کتاب که با همت گروهی از فعالان فرهنگی با رویکردی داوطلبانه، غیرسیاسی و غیردولتی فعالیت خود را با محور کتاب آغاز کرده و اولین تجربه گروهی خود را در الموت به محک آزمون گذاشته‌اند، در راستای کمک به ترویج فرهنگ کتابخوانی تلاش دارد با شناسایی حامیان فرهنگی، تجهیز کتابخانه‌های عمومی، معرفی نویسندگان و فعالان فرهنگی و تدوین برنامه‌های آموزشی - ترویجی به دسترسی افراد به کتاب و مطالعه آن کمک نماید. به این منظور علاوه بر برگزاری جلسات مشورتی با صاحب نظران فرهنگی، به برقراری ارتباط با نهادها و سازمان‌های دولتی و غیردولتی اقدام نموده و برنامه‌های ترویجی را طراحی کرده است.

از جمله این صاحب نظران فرهنگی زنده یاد یحیی مافی یکی از موسسین شورای کتاب کودک بود که بخشی از تجارب ۵۰ ساله خود در شورای کتاب کودک را در اختیار گروه تورکتاب قرار داد و بر عمیق نگاه کردن به بحث

کتابخوانی تاکید داشت. مافی معتقد بود: " برای ایجاد انگیزه و علاقه به کتابخوانی باید از کودکی و از مدارس شروع کرد و این دستاورد مهم موقعی حاصل می‌شود که کتابدار خوب وجود داشته باشد تا هم کتابخوان را جذب کند و هم کتاب خوب را معرفی نماید. کتابدار می‌تواند مشوق بسیار خوبی برای جذب کتابخوان باشد. شورای کتاب کودک می‌تواند در این مسیر کمک کند تا دوره‌های آموزشی برای معلمان و علاقه‌مندان به ترویج فرهنگ کتابخوانی تربیت شود."

وی که از تجربه شورای کتاب کودک برای نقاط مختلف کشور در تربیت کتابدار اظهار رضایت می‌کرد، این نوید را می‌داد که می‌توان همان تجربه را برای الموت نیز به کار گرفت و با تربیت کتابدار علاقه‌مند به ترویج کتابخوانی شوق خواندن را در کودکان ایجاد کرد.

گروه تور کتاب براساس برنامه‌ریزی‌های مدون، با تاکید حامیان فرهنگی خود، همزمان با تشکیل نخستین نمایندگی تور کتاب در قزوین برای عملیاتی کردن دوره‌های آموزشی ترویج کتابخوانی برای معلمان منطقه الموت اقدامات اولیه را طراحی کرده است. در این فرآیند با تهیه و تدوین برنامه و بسته‌های آموزشی و ارتباط با نهادهای دولتی از جمله آموزش و پرورش، دانشگاه الموت آماده انجام این پروژه فرهنگی است. گفتنی است این برنامه آموزشی - ترویجی در نوع خود برای اولین باری است که در سطح کشور طراحی می‌شود و برای عملیاتی شدن آن نیاز به همت فرهیختگان و مسئولان منطقه دارد تا این پروژه ملی و فرهنگی به نام الموت ثبت شود.



تهران - نشست تور کتاب با موضوع ترویج کتابخوانی - ۱۸ تیرماه ۱۳۹۲





## یحیی مافی

## مردی از تبار کتاب

اقلیم چهارم

استاد یحیی مافی از پیشگامان آموزش و پرورش نو در ایران و از بنیانگذاران شورای کتاب کودک، بزرگمردی بود از خطه الموت که تا آخرین روزهای عمر برکت خود، همواره در راه آموزش کودکان ایران زمین و توسعه فرهنگی کشور تلاش می کرد و با بزرگ منشی و فرهیختگی، تجربه و تخصص خود را در زمینه ترویج فرهنگ کتابخوانی در اختیار جامعه ایران قرار می داد. او نخستین حامی فرهنگی تور کتاب نیز بود.

یحیی خان مافی پس از یک عمر کاروتلاش برای کودکان این مرز و بوم در ۹ بهمن ماه ۱۳۹۲ در ۹۰ سالگی در تهران درگذشت و پیکرش در امامزاده طاهر کرج آرام گرفت. آری الموت یکی از بزرگترین شخصیت های فرهنگی خود را از دست داد بدون این که در زادگاهش کوچکترین کاری برای بزرگداشتش شده باشد این در حالی است که او از حامیان همیشگی کتابخانه خواجه نصیر الدین معلم کلایه بوده است. گروه تور کتاب امیدوار است بتواند در سالگرد تور کتاب در آیینی فرهنگی به بزرگداشت خدمات وی در عرصه آموزش و پرورش نوین و کتاب کودک بپردازد.

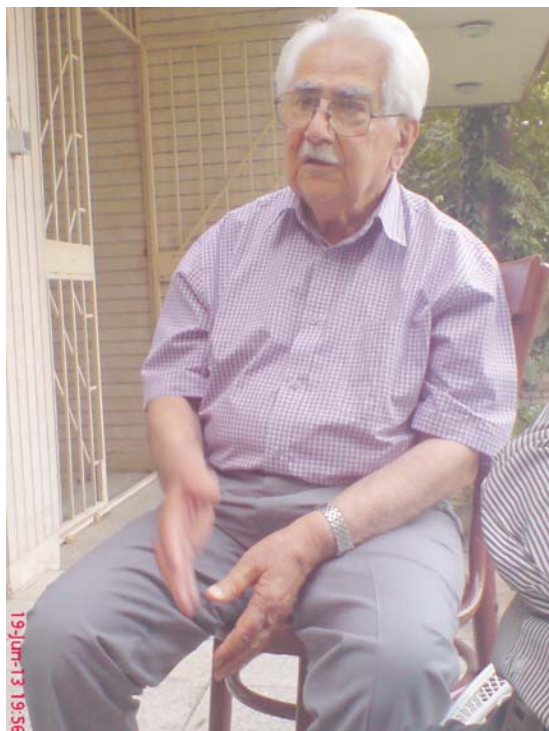
گروه تور کتاب و نشریه اقلیم چهارم فقدان یحیی مافی را ضایعه بزرگی برای فعالیت های فرهنگی کودک محور کشور و گروه تور کتاب و همچنین نشریه نوپای اقلیم چهارم می داند. او اشتیاق زیادی برای حضور فکری در انتشار نشریه ای برای الموت و نشست هیات امنای اقلیم چهارم داشت اما به دلیل بیماری نتوانست حضوری فیزیکی داشته باشد هر چند راهنمایی های مشفقانه و تاکیدش بر ضرورت توسعه فرهنگی همواره چراغ راه ما خواهد بود.

نوشته پیش رو بر گرفته از وبگاه "کتابک" ارگان موسسه پژوهشی تاریخ ادبیات کودکان با مدیریت زهره قائینی از همکاران ایشان در شورای کتاب کودک است که از نظران می گذرد.

## آن مرد با کتاب آمد

یحیی مافی - بنیانگذار و عضو هیات مدیره شورای کتاب کودک و مدیر مجتمع آموزشی مهران - در سال ۱۳۰۲ در معلم کلایه رودبار الموت به دنیا آمد. در معلم کلایه به مکتبخانه رفت. سپس پدرش که خرده مالک بود، او را برای ادامه آموزش به خرم آباد شهسوار فرستاد. در شهسوار در مدرسه نوبنیاد که در زمان وزارت علی اصغر حکمت پایه گذاشته شده بود درس خواند. یحیی مافی در سال ۱۳۲۹ با معصومه سهراب ازدواج کرد.

در سال ۱۳۳۲ آن دو، کودکستان مهر را به صاحب امتیازی معصومه سهراب بنیاد نهادند. در سال ۱۳۳۴، وزارت آموزش و پرورش در اطلاعیه ای از دارندگان شرایط درخواست کرد با گرفتن امتیاز و استفاده از کمک های این وزارتخانه به تاسیس مدرسه بپردازند. از جمله پیشگامان گشایش مدرسه های ملی، یحیی مافی و همسرش بودند. امتیاز گشایش مدرسه پسران مهران به یحیی مافی و دختران به همسرش داده شد. به این



کتاب‌های خارجی به فارسی ترجمه، و متن فارسی آن‌ها با پلی‌کپی تکثیر می‌شدند.

در دوره‌ای که نشریه‌های پیک از سوی آموزش و پرورش منتشر می‌شد، همه دانش‌آموزان مدرسه و والدین آن‌ها مشترک نشریه‌های "پیک" نیز بودند. پرسش‌های امتحان از "پیک" انتخاب می‌شدند تا دانش‌آموزان، این مجله‌ها را به دقت بخوانند. از جمله وظایف دیگر دانش‌آموزان، خلاصه کردن کتاب‌های غیر درسی در تعطیلات نوروز بود. بچه‌ها از روی فهرست مدرسه کتاب‌هایی را می‌خریدند و می‌خواندند و خلاصه می‌کردند. این کتاب‌ها دیگر به کتابخانه باز نمی‌گشتند، آن‌ها را جمع می‌کردند و به مدرسه‌های مناطق محروم می‌دادند. در دی ماه ۱۳۴۱ او و همسرش معصومه سهراب به گروهی از کارشناسان ادبیات کودکان و آموزش و پرورش کودکان و هنرمندان که دغدغه رشد ادبیات کودکان ایران را داشتند، پیوستند و شورای کتاب کودک ایران را بنیاد نهادند. یحیی مافی سالیان سال عضو هیات مدیره شورای کتاب کودک و نماینده شورای کتاب کودک در شرکت تهیه و نشر فرهنگنامه کودک و نوجوان بود.

ترتیب، مجموعه کودکانستان و دبستان دختران و پسران و بعدها دبیرستان و راهنمایی مهران کامل شد و آن‌ها تا سال ۱۳۵۸ که به موجب مصوبه شورای انقلاب، همه مدارس ملی به دولتی تبدیل شدند، به کار ادامه دادند. هم‌اکنون این مجموعه در اختیار آموزش و پرورش تهران است. مجموعه آموزشی مهران عضو انجمن ملی مدارس هماهنگ بود.

تبادل تجربه مدیران مدرسه‌ها در این انجمن و برنامه ریزی بازدید از مدرسه‌های دیگر کشورها از سوی این نهاد، در اداره مدرسه و بالا بردن سطح آموزشی دانش‌آموزان کارساز بود. مدرسه مهران از پیشگامان تشویق و عادت دادن دانش‌آموزان به کتابخوانی است. همه دانش‌آموزان هنگام نام‌نویسی در این مجتمع آموزشی، یک فهرست کتاب دریافت می‌کردند و باید یکی از کتاب‌ها را می‌خریدند تا بتوانند عضو کتابخانه شوند و کارت کتابخانه بگیرند. هنگام تغییر مدیریت مدرسه در سال ۱۳۵۷، کتابخانه این مدرسه ۱۱ هزار جلد کتاب داشت. اما وقتی این کتابخانه در سال ۱۳۳۶ باز شد، فقط ۱۴ کتاب برای کودکان داشت. برای اداره کتابخانه از دانش‌آموزان کمک گرفته می‌شد. آن زمان، کتاب برای کودکان بسیار کم بود. در این مدرسه



تهران - نشست تور کتاب با موضوع ترویج کتابخوانی - ۱۸ تیرماه ۱۳۹۲





## تاریخچه سواد آموزی در الموت قسمت اول - مکتب خانه‌ها

سید نجم الدین حسینی

آموزگار و کارشناس آموزش و پرورش قزوین

اقلیم چهارم

درس معلم ار بود زمزمه محبتی / جمعه به مکتب آورد طفل گریز پارا  
از زمان تاسیس نخستین مدرسه جدید که از سوی میرزا حسن رشیدی در ششکلان تبریز کار خود را آغاز کرد بیش از یک قرن می‌گذرد. تا قبل از آن سواد آموزی عمومی در ایران در مکتب‌خانه‌ها انجام می‌شد و آخرین مکتب‌خانه‌ها تا سال‌های دهه ۴۰ در مناطق کوهستانی و صعب‌العبور وجود داشتند و با آمدن سپاهیان دانش‌آزموده‌ها نیز تعطیل شدند و به زبان دیگر، عمومی شدن مدارس جدید در ایران از زمان تاسیس نخستین مدرسه رشیدی در تبریز بیش از ۶۰ سال به طول انجامید.

این نوشتار پژوهشی که از سوی سید نجم الدین حسینی آموزگار الموتی تهیه شده به تاریخچه سواد آموزی در منطقه الموت می‌پردازد و دوره‌های مختلف این فرایند را مورد بررسی قرار می‌دهد. او در شماره بعد به ارایه اطلاعات مستندی درباره ملاها و ملاحی‌های الموتی و مکتب‌خانه‌های آن‌ها می‌پردازد و پس از آن دوره آموزش و پرورش نوین و همچنین حضور سپاهیان دانش در مدارس جدید الموت را مورد توجه قرار می‌دهد.

### اشاره

آموزش و پرورش از آغاز شکل‌گیری زندگی گروهی انسان و در پاسخ به نیاز آن‌ها در یک رابطه‌ی متقابل به شکل ابتدایی وجود داشته و بر این اساس، یکی از قدیمی‌ترین نهادها یا پدیده‌های اجتماعی است. آموزش و پرورش در ایران از دوران باستان تا کنون تغییرات و دگرگونی‌های فراوانی داشته است. در جامعه‌ی ساده و آغازین، آموزش و پرورش شکل آگاهانه‌ای نداشت و هر فرد پس از تولد به تدریج طی مراحل مختلف زندگی، متناسب با سن و موقعیت اجتماعی خویش، سازگاری‌های لازم را با محیط اجتماعی فرامی‌گرفت، مثلاً در گردآوری خوراک، یافتن و شکار جانوران و... مشارکت می‌کرد و آن را به شکل عملی فرامی‌گرفت در منطقه تاریخی الموت نیز چنین بوده است و از دیر باز به آموزش کودکان خود پرداخته‌اند.

مکتب‌خانه ابتدایی‌ترین محل فراگیری تعلیم و تربیت بوده است که پیشینه آن به آغاز دوران اسلامی تا پایان عصر قاجار برمی‌گردد. گردانندگان مکتب‌خانه‌ها را در صورت مرد بودن، «آخوند» ملا و یا «میرزا» می‌گفتند و استاد زن را خانم باجی یا ملا باجی می‌گفتند. مکتب دار معمولاً به جز عواید شهریه دانش‌آموزان، از راه عریضه نویسی، کاغذ نویسی و کاغذخوانی (نامه نگاری)، استخاره و همچنین رسیدگی به امور جزئی شرعی اهالی نیز در آمد داشت. «ملا یا میرزا» دستبازی داشت که او را «خلیفه» می‌گفتند و اجرائیات مکتب و احیاناً از قسمت تدریس و تعلیم خط برعهده او بود که خلیفه مکتب‌دار را در وظایف متنوع و بی‌شماری که برعهده داشت تا حد توان یاری می‌داد.



## سیری در آداب مکتب‌خانه‌های الموت

مکتب‌خانه در الموت نیز همانند همه بلاد ایران، تا اواسط دوره پهلوی برپا بود. بزرگان ما هنوز آخرین مکتب‌داران را به یاد دارند. مکتب‌خانه‌های قدیم، پایه‌های مدرسه‌های امروزی هستند که تا دو سه نسل پیش تنها کانون آموزش اجتماعی ایران بود، از این رو مجموعه‌ای از حال و هوای جامعه و آداب و سنت‌های اجدادی ما در آن بازتاب می‌یافت. سیری در رسوم و ارزش‌های مکتب‌خانه از دیدگاه‌های بسیاری می‌تواند ثمربخش و پرجاذبه باشد. مکتب‌خانه در هر مکانی ممکن بود

## شرایط سنی

مکتب‌خانه‌ها جاهایی بودند که در آنها به تمامی دانش آموزان در هر سنی که بودند در یک اتاق توسط میرزا یا ملا آموزش داده می‌شد. برای ورود به مکتب و ادامه تحصیل شرایط سنی خاصی وجود نداشت. از یک کودک ۷ ساله تا نوجوان و جوان می‌توانست شاگرد مکتب باشد. شرط ورود به مکتب فقط این بود که کودک از عهده شست و شو و طهارت خود برآید، بنابراین معمولاً طفل را از ۵-۶ سالگی به مکتب می‌گذاشتند. دوره تحصیل معین و مشخص نبود، هرکس به تناسب



توانائی مالی و استعداد ذاتی فرزند خود را به مکتب می‌فرستاد ولی معمولاً از سن بلوغ یعنی حدود ۱۵ سالگی تجاوز نمی‌کرد و از این سن نوجوانان غالباً به کسب و صنعت می‌پرداختند. همه این افراد گرداگرد مکتب می‌نشستند و هر یک به تنهایی با صدای بلند و آهنگ مخصوصی به تمرین و تکرار درس مشغول می‌شدند.

دایر شود در مسجد، خانه، دکان و... که مجموعاً از وضعیت مناسبی برخوردار نبود. کف اتاق با حصیر، نمد، گلیم و یا فرش کهنه‌ای پوشانده می‌شد و هر کودکی برای نشستن خود یک تشکچه از منزل می‌آورد. این تشکچه‌ها دور تا دور اتاق کنار دیوار پهن می‌شد و شاگردان روی آن می‌نشستند.

## وسایل گرمایی مکتب‌خانه

در فصل سرما سوخت مکتب را به نوبت یکی از شاگردان تامین می‌کرد. گاهی نیز هرکس منقل کوچکی مملو از آتش همراه می‌آورد و تا وقت درس از گرمای آن استفاده می‌کردند. همین که آتشی به دست می‌آمد، به وسیله خلیفه یا شاگردان بزرگ جابجا می‌شد و آن را می‌کشیدند و پیش مکتب‌دار می‌گذاشتند.

## زمان تحصیل

کار مکتب‌خانه معمولاً از صبح شروع می‌شد و تا نماز مغرب ادامه داشت و شاگرد مکتبی ناهار خود را در دستمال پیچیده صبح به مکتب می‌برد و ظهر در آنجا صرف می‌کرد. مکتب در الموت هر سال تقریباً ۶ ماه دایر می‌شد و غالباً اوقات آموزش از نیمه ی پاییز تا نیمه ی بهار بود. چون روز چهارشنبه می‌رسید شوق استفاده از تعطیل بعد از ظهر پنجشنبه و روز جمعه جمعی را که از مکتب گریزان بودند وادار به زمزمه یا ترنم بحر طویل مانندی می‌کرد و چنین می‌خواندند: «چهارشنبه روز فکر است. پنج‌شنبه روز ذکر، جمعه روز بازی». در مکتب خانه‌ها تعلیمات اجباری نبود و هر کس مخیر بود فرزند خود را به مکتب بفرستد. شرایط سهل و آسان ورود و هزینه تحصیل در آن به گونه‌ای بود حتی فقیرترین طبقات اجتماع نیز قادر بودند با توافق میرزای مکتب فرزندشان را از نعمت تحصیل بهره‌مند سازند.

## وسایل تحصیل

در مکتب‌خانه‌ها از میز و نیمکت، تخته سیاه و گچ خبری نبود بلکه از لوح، رحل و قلمدان استفاده می‌شد. معلم، مکتب‌دار، ملاباجی و آخوندباجی در بالای اتاق می‌نشست و در مقابل او جعبه‌ای به عنوان میز تحریر قرار داشت. مکتب‌دار دو ترکه دراز و کوتاه جهت تنبیه شاگردان در دست داشت و گاهی قلیانی هم زیر لب.





## شهریه مکتب

"عم" آغاز شده بود به "عم جزء" شهرت یافت. علاوه بر این، آموزش حروف ابجد نیز با هدف تمیز حروف فارسی و عربی و آشنا شدن با صداهای عربی و ادا کردن درست کلمات قرآن اجرا می شد. کسانی که قرآن را فرا می گرفتند برای مکتب و میرزا شیرینی (مثل کشمش و کله قند) می آوردند. یکی از مواردی که کودکان را از رفتن به مکتب گریزان می کرد، تنبیهات بدنی نظیر چوب و فلک نمودن و گاهی حبس کردن در اتاق تاریک و نم دار به نام سیاه چال بود. هر چند بیشتر شاگردان این مکتب خانه ها با وجود تنبیهات بدنی و مشقت بسیار از تحصیل گریزان نمی شدند و برخی از آنها اشخاص تاثیرگذار و دانشمندی شدند.

علاوه بر حق الزحمه مکتب دار که به طور هفتگی یا ماهیانه پرداخت می شد، در بعضی از مکتب خانه ها هر روز به ترتیب یکی از شاگردان می باید ناهار معلم را تامین نماید. شاگردان مکتب به تناسب سن و سال و مهارت خود علاوه بر درس، کارهای شخصی و خانوادگی ملا یا آخوند را نیز روپراه می کردند. گندم او را آرد می کردند، هیزمش را می شکستند، برف رویی پشت بامش را انجام می دادند و اگر برای زراعت و برداشت محصول او کمکی لازم بود به یاری اش می شتافتند. علاوه بر این ها هر چند گاه در فرصت های مناسب، برای «میرزا» ولیمه می آوردند تا جبران حق تدریس او به عمل آید.

معمولا مکتب ها نام خاصی نداشتند. در هر محل، مکتب به نام ملا یا میرزائی که آن را اداره می کرد، شهرت می یافت. مانند مکتب ملا رمضان در روستای آفتابدر یا خانم اقدس در روستای خشکچال.

## روش مکتب داری

روش مکتب داری نیز به این صورت بود که از شنبه تا چهار شنبه مطالب تدریس می شد و پنج شنبه ها که روز پرسش بود که به آن دوره می گفتند و روز سختی برای دانش آموزان بود و افرادی را که درس بلد نبودند در روز پنج شنبه با فلک تنبیه می کردند. بعضی افراد که مورد احترام بودند نزد میرزا یا ملا میانجیگری نموده و از فلک کردن دانش آموزان جلوگیری می کردند. فلک کردن به این صورت بود که دو پای فرد مورد تنبیه را داخل فلک قرار می دادند و دو نفر از دو طرف آن پاها را بالا نگه می داشتند و میرزا با چوبی که در دست داشت با زدن چوب به کف پا دانش آموزان را تنبیه می کرد.

## شیوه آموزش

آموزش در مکتب ها عموما مبتنی بر حفظ کردن بود، فقط در مورد نوشتن خط ریز و درشت که کسب مهارت بود باید آن قدر تمرین و تکرار صورت می گرفت تا دانش آموز بتواند با خط زیبا کتابت کند. همچنین حفظ شعرهای کتاب گلستان و بوستان سعدی نیز از منابع دیگر آموزشی بود که در مکتب ها مورد استفاده قرار می گرفت. مکتب دار روز شنبه را به صورت ویژه به بهداشت و روز پنج شنبه هر هفته به دوره کردن درس های یک هفته سپری شده اختصاص می داد. شیوه تدریس نیز این گونه بود که مکتب دار اول تدریس را به صورت انفرادی برای شاگردان بزرگتر انجام می داد و این شاگردان وظیفه آموزش شاگردان کوچکتر را به عهده داشتند. آموزش هم ابتدا از الفبا و ترکیب حروف آغاز می شد. پس از الفبا جزوه ای از جز ۳۰ ام قرآن به کودکان آموزش داده می شد و چون این جزء با سوره

## آخرین نسل مکتب خانه ها در الموت

در سال های بعد از تاسیس مدارس نوین در ایران در برخی از روستاهای الموت نیز مدارسی به سبک نوین دایر شده بود، در این مدارس علاوه بر دانش آموزان روستا، دانش آموزان روستاهای همجوار نیز مشغول به تحصیل می شدند. و در روستاهایی که امکان حضور دانش آموزان در مدرسه وجود نداشت دانش آموزان در مکتب خانه ها مشغول فراگیری علم و دانش بودند و این روند تا سال های نخستین دهه ۱۳۴۰ که ادامه یافت و پس از آن مدارس جدید و سپاهیان دانش جایگزین آخرین مکتب خانه های الموت شدند.

ردیف	نام و نام خانوادگی مکتب دار	نام پدر	شماره شناسنامه	آمار شاگردان		محل مکتب
				پسر	دختر	
۱	سیدابوالحسن شیایی	سیدحسین	۳۰	۱۶	۳	آتان
۲	جعفر فریدونی	قلی	۴	۴	۰	آوه
۳	رمضان جوادی آفتابدری	جواد	۶	۶	۴	باغدشت
۴	محمدباقر مجیدی	جمشید	۳۱۹	۱۵	۲	کوشک
۵	حیدر احمدی	میرزاعلی	۳۱۹	۱۶	۰	دیکین
۶	محمدحسن صفی خان	ملا محمد	۴۲۵	۱۲	۰	فتک
۷	حسین لطفی	لطفعلی	۷۱	۸	۰	برچکوه

مکتب خانه های سال تحصیلی ۱۳۱۶-۱۳۱۵ حوزه دبستان دولتی شماره ۱ الموت دزدکسر و دبستان های دولتی رودبار [۱]

[۱] - دبیر سیاقی سید محمد و صفاری ابراهیم، تاریخچه فرهنگ و مدارس سرزمین قزوین بر مبنای تعلیمات نوین، جلد دوم، چاپ اول، چاپ الهادی ص ۴۶۸



## صدای پا می آید ...

محمد نصراللهی الموتی

هر قصه‌ای از یک جایی شروع می‌شود؛ یک لحظه‌ای، دیر یا زود، در زندگی هر آدمی فرا می‌رسد که او را از خود بیرون می‌برد و دغدغه‌مند می‌کند؛

برای هر کدام از ما، این تجربه‌ای عینی و ملموس است؛ همین حالا می‌توانیم چند دقیقه‌ای فکر کنیم و لحظه‌ی نخستین مان را کشف کنیم؛ فکر کنیم و ببینیم آیا لحظه‌ی آغاز دغدغه‌های مان را می‌توانیم به یاد آوریم؟ اولین همبازی کودکی؟ اولین روز مدرسه؟ اولین جشن عروسی؟ اولین تشییع جنازه‌ای که دیدیم؟ اولین گریه‌ی مادر؟ اولین دعوی کودکانه؟ ... اصلاً اولین جایی که با مفهوم ارتباط آشنا شدیم، اولین دوستی، همکاری، مشارکت و یا اولین شراکت مان را به خاطر می‌آوریم؟ به باور این قلم، تاریخ هر کسی، از لحظه‌ی دغدغه‌مند شدنش - و نه از لحظه‌ی تولدش شروع می‌شود؛ همان لحظه‌ای که برای اولین بار از خویشتن خود خارج می‌شود و در مواجهه با پدیده‌ای غیر از خود قرار می‌گیرد؛ تفکر اجتماعی از چنین نقطه‌ای شروع می‌کند و در مسیر «شدن» هر لحظه دغدغه‌ای تازه‌تر تلخ یا شیرین را تجربه می‌کند و اجتماعی‌تر می‌شود؛ هم یاد می‌گیرد و هم یاد می‌دهد؛ در اجتماع، همدلانی را پیدا می‌کند که دیدگاه‌هایی مشابه دارند و آهسته آهسته همکاری‌ها و همیاری‌ها آغاز می‌شود.

توجه به زخم‌های سرزمین مادری، توجهی از سرخیزخواهی و حس مسؤولیت‌پذیری اجتماعی است؛ ما از هر جایی که باشیم و در هر محیطی که زندگی کنیم، در این نقطه به هم می‌رسیم؛ وسط این همه هیاهو و لابه‌لای نقش‌های متفاوتی که در زندگی شخصی مان داریم، یک پدیده، مفهوم و به عبارت بهتر یک ظرف غیرشخصی وجود دارد که بیشترین «من»‌ها را در خودش جا می‌دهد و بستری را فراهم می‌کند تا گمشده‌های تنهایی مان، دغدغه‌ها مان و رؤیاهامان از افق‌های دوردست آفتابی شوند و «ما» بی‌راکه آرزو داشتیم و داریم، مثل حقیقتی درخشان به دل هامان بتاباند و سرگشتگی‌های مان را به پایان برساند؛

فعالیت‌های خویش خواهانه یا داوطلبانه، نقطه‌ی اتصال همه‌ی این باورها و خواست‌ها و دغدغه‌های مشترک است که خوشبختانه با عبور از گردنه‌های مرتفع، دارد مسیرش را در پیچ و خم این کوه‌های سر به فلک کشیده پیدا می‌کند و با طمانینه و خرامان پیش می‌رود ... و حالا می‌توان نفسی راحت کشید که: «بالاخره شروع شد».

از سر گذراندن تجربه‌های متعدد همراهی و همیاری در سال‌های گذشته، بی‌هیچ تردیدی، تجدیدنظر در روش‌های هم‌افزایی و مشارکت را به ما گوشزد می‌کند؛ اکثر تلاش‌های پراکنده و گاه پرهیاهوی پیشین، شوربختانه پیش از رسیدن به گردنه‌های سرفراز الموت، در دامنه‌های رو به شهر و در شلوغی دود و آهن و در چنبره‌ی کاغذبازی‌های بیهوده‌ی جانفرسا، زمین گیر شدند و کمتر اثری از آنها در خاطره‌ی مردمان الموت ماندگار شد. تجربه‌هایی که همگی شریف و ارزشمند بودند و در نیت خیر بنیان آن، هیچ تردیدی نمی‌توان روا داشت اما هر کدام بنا به دلایلی که البته نیازمند آسیب‌شناسی فوری علمی هستند متوقف یا مسکوت ماندند و یا متأسفانه فراموش شدند.

امروز که این دلنوشته‌ها قلمی می‌شود، خوشحالم که بزرگترین آرزوی همه‌ی ما برآورده شده و این حلقه‌ی اتصال نخبگان و فرهیختگان الموتی، که با تکیه بر جمع و خرد جمعی و بی‌تمنای مقام و شهرت و ثروت و منفعت شخصی، سودای یاری و همراهی در سر دارند، شکل اولیه‌ی خودش را پیدا کرده است؛

خوشحالم که کنشگران الموتی، با دمیدن نگاه و رویکردی تازه به فعالیت‌های جمعی و گروهی و با مطالعه دقیق تجربیات ازمندگی که پیش از این، در گوشه و کنار منطقه به آزمون گذاشته شده، دارند آرام‌آرام حلقه‌های فعال هر حوزه را شکل می‌دهند و برنامه‌های جمعی‌شان را اجرایی می‌کنند؛

خوشحالم که در همین مدت کوتاه و در بطن دگردیسی بسیار پرشتاب و گسترده‌ای که اقلیم الموت، در سالهای پیش با آن مواجه بوده، نمونه تلاش‌های ارزنده‌ای را در میان علاقمندان و دوستداران الموت شاهد هستیم که نویدبخش آینده‌ای درخشان در حوزه‌ی فعالیت‌های مشارکت‌محور است. کنش‌های عاشقانه و خیرخواهانه‌ای مانند «تور کتاب» که به عنوان یک کنش بدیع در حوزه‌ی فرهنگی و اجتماعی، با اهدافی والا و با تکیه بر فهم فرهنگی فرهیختگان الموت، نقطه‌ی اساسی و سرمنشا واقعی همه‌ی دردهای مان را نشانه رفته است؛ علاقمندان به حوزه فعالیت‌های فرهنگی می‌توانند امیدوار باشند





که مشارکت در چنین حرکتی، به توانمندی هر چه بیشتر ساکنان الموت منجر شده و زمینه‌ساز یا تسهیل‌کننده موفقیت برای سایر علاقمندی‌ها و دیگر حوزه‌های فعالیت ان.جی.اویی می‌گردد؛ همچنین طرح‌های بیشمار آگاهی‌رسانی در حوزه‌ی فعالیت‌های زیست‌محیطی که در مرحله نخست، نصب تابلوهای آموزش و هشدار در مناطق پرتردد گردشگری را در دستور کار خود قرار داده و توانسته مجموعه‌ای از افراد دلسوز و آگاه را با هم آشنا نموده و همراه سازد و پتانسیل بالایی برای پیشبرد امور مورد نظرشان به وجود بیاورد؛ در این میان البته از تاثیر بی‌بدیل فضای مجازی در مهاجور نماندن ایده‌ها و برنامه‌ها، آشنا نمودن افراد با یکدیگر و کمک به تعاطی افکار و تبادل نظرات به هیچ‌وجه نمی‌توان چشم‌پوشی کرد؛ می‌توان خوشحال بود که الموتی‌ها توانسته‌اند از این ابزار، به بهترین نحو بهره‌برده و قابلیت‌های اینترنت و فضای مجازی را در خدمت خواسته‌های جمعی‌شان ساماندهی کنند؛ نمونه‌هایی مثل صفحه‌ی مجازی "دوستداران الموت" است که به فراهم‌آوردن اصلی‌ترین بسترگپ و گفت‌های پیرامون الموت، کمک بی‌ظنیری کرده و می‌کند و همچنین وبلاگ‌ها و سایت‌های گوناگونی که پیش از همه این‌ها، زمینه‌ساز نخستین آشنایی‌ها و همفکری‌ها بودند و هنوز هم ناب‌ترین نکته‌ها و نقدها را می‌شود در میان آنها جستجو کرد و یافت.

الموت از دردهای بی‌شماری رنج می‌برد؛ آسیب‌های وارده به محیط زیست و حیات وحش، مشکلات و موانع آموزشی، معضلات ناشی از مهاجرت، کمبودهای شدید در حوزه درمان سلامت، موانع و مشکلات پیشروی کشاورزی و دامپروری، وجود سازه‌های غیرمقاوم در برابر حوادث طبیعی، تغییر هویتی منطقه، تغییر ترکیب جمعیتی الموت، مشکلات حمل و نقل، تهدید منابع آبی، ضعف حوزه اطلاع‌رسانی، مشکلات ناشی از ورود گردشگران و آماده نبودن بسترهای گردشگری در منطقه، اعتیاد و چندین و چند مورد دیگر، همگی خود مدعایی بر این نکته هستند که جای کار بسیاری وجود دارد و لازم است که همه دست به دست هم باتوجه به علائق و موضوعات گوناگون مورد توجه، تلاش کنیم تا گوشه‌ای از کار را بگیریم و پیش ببریم؛ همه این موانع با همت و یکدلی و نقد سازنده و پشتیبانی سخاوتمندانه و به دور از حب و بغض‌های فرساینده، پله به پله از پیش‌پاهای مان برداشته می‌شوند و حتما فردایی دوست‌داشتنی‌تر را برای این سرزمین جادویی رقم می‌زنند؛ زمزمه‌هایی به گوش می‌رسد... گوش کن! صدای پامی‌آید... قلبت را که صاف کنی و خودت را رها کنی، صدای شور و غوغای همدلی و همراهی را بهتر می‌شنوی...



## دانشگاه علمی کاربردی الموت

علی اصغر میرزایی

از موسسان دانشگاه علمی کاربردی الموت

اقلیم چهارم

ایجاد دانشگاه در مناطق کمتر توسعه یافته از جمله پیش نیازهای توسعه در هر منطقه به شمار می رود و این مهم در مورد الموت نیز مصداق دارد. هر چند این اتفاق در الموت نیفتاد و دانشگاه دست کم یک دهه دیر تاسیس شد اما همین تاسیس دیر هنگام، گام بلندی در راه توسعه این منطقه است. زمانی که جاده‌های الموت آسفالت شد به توسعه فرهنگی توجه کافی نشده بود زیرا قبل از آن لازم بود دانشگاه و سایر نهادهای این فرایند به عنوان بسترهای توسعه فراهم می شد تا همین جاده‌های آسفالت‌راهی برای بازگشت مهاجرت کنندگان الموت و ماندگاری جمعیت انبوه آن می شد. اما به هر حال هم اکنون این دانشگاه که با همت بخش خصوصی ایجاد شده، بزرگترین پتانسیل علمی منطقه است که چشم‌های امید بسیاری بدان دوخته شده که فارغ از ضرورت کمک دولت برای گسترش کیفی این دانشگاه بر ممولین فرهنگ دوست منطقه است که کمک به این روند را در برنامه های خیرخواهانه خود قرار دهند.

در این راستا دانشگاه علمی کاربردی الموت خود نیازمند توسعه کیفی است و ضرورت دارد این فرایند را با توجه به پتانسیل‌های منطقه برنامه ریزی و اجرا کنند. در این راستا از مدیران و هیات امنای این دانشگاه انتظار می رود که با کمک هیات علمی و دانشجویان این دانشگاه با پژوهش‌های علمی و میدانی به درک بیش از پیش نیازهای کاربردی دانش محور منطقه بپردازند و رشته‌های تحصیلی جدیدی را برای این دانشگاه طراحی و به اجرا در آورند.

در این فرایند گفتنی است از آنجایی که در ۲ دهه گذشته در مناسبات اقتصادی و شیوه‌های تولید و اصولاً در اصل تولید منطقه الموت تغییرات معنا داری اتفاق افتاده، لازم است، دانشگاه علمی کاربردی الموت با توجه به این تغییرات به ایجاد رشته‌هایی همچون باغداری، صنایع غذایی و کشاورزی، صنایع دستی و ... بپردازد و پاسخگوی نیازهای علمی - کاربردی منطقه باشد. همچنین از آنجایی توسعه فرهنگی بدون توجه به امر کتابخوانی کمتر اتفاق می افتد دانشگاه می تواند با مشارکت آموزش و پرورش منطقه و همچنین "گروه تور کتاب" به آموزش ترویج کتابخوانی برای معلمان منطقه اقدام کرده و با توجه به ایجاد زنگ کتابخوانی در مدارس کشور، با اجرایی کردن فرایند آموزش ترویج کتابخوانی، به خلق یک الگوی ملی بپردازد و دانشجویان فراوانی را برای دورترین نقاط ایران تربیت کند.

گزارش کوتاه پیش رو به چگونگی تاسیس دانشگاه علمی کاربردی الموت می پردازد که با هم می خوانیم.





## تاسیس دانشگاه در الموت

طرح ایجاد دانشگاه علمی کاربردی الموت برای نخستین بار در سال ۱۳۸۳ از سوی رضوان الله صادقی، زنده یاد سید قربان حسینی، علی اصغر میرزایی، سید علی سجادی و وجیهه الله صادقی به دانشگاه جامع علمی کاربردی ارائه شد و پس از آن با تلاش مستمر پیشنهاد دهندگان و همچنین همکاری همه جانبه امام جمعه منطقه حجت الاسلام سیدضیاء حسینی، بخشدار وقت صادق قندی و سایر نهادهای دولتی و خصوصی و مردم فهیم شهر معلم کلاهی پیگیری شد و سرانجام هیات موسس دانشگاه با حضور دکتر مصطفی حق جو، دکتر سید محمد سید میرزایی، دکتر وجیهه الله صادقی، دکتر مهرداد بابایی، حجت الاسلام مرادعلی توانافر، مهندس سیروس حدادی و سیدجمال فاطمی شکل گرفت و این هیات موفق شد مجوزهای لازم را از وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و دانشگاه جامعه علمی، کاربردی دریافت کند و پس از آن در مهرماه ۱۳۸۷ هیات مدیره دانشگاه با ترکیب وجیهه الله صادقی، مرادعلی توانافر، علی اصغر میرزایی، سید حسن علایی و احمد کاظمی کار خود را آغاز کرد و در نخستین سال تحصیلی پیش رو با پذیرش ۷۵ دانشجو که بیشتر آن ها بومی بودند دانشگاه علمی کاربردی الموت در سه رشته فناوری اطلاعات، حسابداری و حقوق به طور رسمی شروع به کار کرد.

قبل از این که دانشگاه فعالیت خود را آغاز کند، مسوولان الموت شرقی و استان قزوین به منظور شکل گیری این مجموعه علمی \_ فرهنگی، قول تحویل یک قطعه زمین به مساحت ۲۰ هزار متر مربع را داده بودند که این زمین در منطقه شهرک اداری شهر معلم کلاهی به دانشگاه تحویل گردید و پس از آن ساختن بنای دانشگاه آغاز شد.

## حامیان دانشگاه

دانشگاه علمی - کاربردی الموت تا سال ۱۳۹۰ در مکانی استیجاری متعلق به بخشداری و آموزش و پرورش به فعالیت خود ادامه می داد تا این که در اردیبهشت ۱۳۹۰ فاز اول ساختمان اصلی دانشگاه واقع در شهرک اداری - صنعتی ملک دشت معلم کلاهی به بهره برداری رسید و برای تهیه تجهیز لوازم آموزشی، اداری و بنای ساختمان دانشگاه، هیات مدیره از تعدادی از موتی های ساکن تهران، قزوین، الموت شرقی و سایر نقاط ایران و همچنین تعدادی از استادان متعهد دانشگاه های کشور به عنوان سرمایه گذار یاری گرفت.

هم اکنون دانشگاه علمی - کاربردی الموت در زمینی به وسعت ۲۰ هزار متر مربع و زیر بنای ۳ هزار متر مربع و با حدود ۴۰۰ دانشجو در ۲ مقطع کاردانی و کارشناسی در رشته های حسابداری، حقوق، فناوری اطلاعات و گیاهان دارویی با ۲۰ استاد به صورت حق التدریس و ۸ کارمند به صورت تمام وقت به فعالیت خود ادامه می دهد.

در پایان با سپاس از همه کسانی که دستی بر آتش تاسیس و تجهیز این دانشگاه داشته اند از همه موتیان ساکن استان قزوین، البرز، تهران، گیلان، مازندران، زنجان و درخواست می کنیم برای رونق بخشیدن به دانشگاه علمی - کاربردی الموت و کمک به توسعه منطقه، فرزندان خود را برای ادامه تحصیل در این دانشگاه ترغیب و تشویق کنند و از آنجایی که پروژه جاده اصلی قزوین - الموت - تنکابن دسترسی بهتر به منطقه الموت و این دانشگاه را ممکن می سازد از وزارت راه و ترابری انتظار داریم نسبت به تکمیل این پروژه توجه ویژه نمایند.



## الموت - گنجی پنهان در دل البرز

محمد کیا الیاسی الموتی

تا منزلگه بی نهایت تاریخ هم خواهد بود. الموت امروز آبادی اش حاصل زحمات نسل امروز این منطقه است.

فاصله مرکز الموت شرقی از پایتخت حدوداً ۲۱۰ کیلومتر است. این منطقه از پوشش گیاهی متنوعی برخوردار است. انواع گیاهان دارویی نایاب که در قدیم بسیار از آنها استفاده می شد در الموت می رویند. اکوسیستم جانوری منطقه الموت را خرس قهوه ای، روباه، گراز، پلنگ، گرگ، کل، بلدرچین، کبک، زاغ و انواع دیگر پرندگان مهاجر و بومی تشکیل می دهند. در تقسیمات جغرافیایی الموت شرق با استان های گیلان، مازندران و قزوین مرز مشترک دارد. آب وهوایی کوهستانی دارد که در زمستان بارش سنگین برف و در تابستان هوای معتدل را دارا می باشد. گویش مردم منطقه تاتی با لهجه های محلی است وعده ای از مردم منطقه هم به زبان مراغی صحبت می کنند. تا چند دهه پیش پوشش مردان و زنان الموت محلی و سنتی بود و وقتی وارد یکی از روستاها می شدی انگار وارد یک خانه شده ای زیرا تقریباً همه مردم متحدالشکل لباس می پوشیدند. کار اکثر مردم ساکن در روستاها کشاورزی و دامپروری است. در سال های اخیر باغداری در الموت رونق پیدا کرده و کشاورزان به باغداری پرداخته اند که محصول باغات الموت را می توان؛ گردو، فندق، سیب، آلبالو، گیلاس، انگور، گلابی، خرمالو و... نام برد. زنبورداری و دامپروری هم در رتبه های بعدی در درآمد اقتصاد خانوار قرار دارند.

در سال های اخیر با سفر گردشگران به الموت، مردم منطقه سعی در ایجاد امکانات رفاهی برای گردشگران نموده اند و مکان ها و امکاناتی را برای شب مانی و استراحت گردشگران مهیا کرده اند که این روند همچنان برای بهتر شدن اماکن و تجهیز مکان های رفاهی ادامه دارد. شعار «هر گردشگر در منطقه مساوی با یک فرصت شغلی» متأسفانه در الموت موضوعیت پیدا نکرد. این بیشتر به فرهنگ گردشگری و فقدان امکانات توریستی در منطقه بر می گردد تا به فرهنگ مهمانپذیر بودن مردم منطقه.

طی سال های اخیر که حضور گردشگران در الموت افزایش پیدا کرده یک نگرانی در میان اهالی الموت به وجود آمده است چون مشاهده شده که در فصل برداشت میوه، بعضی از گردشگران در برخورد با باغات میوه که در کنار جاده است بی مهری نشان داده و شاخه درختان را شکسته اند. این اقدام که البته عمومیت ندارد باعث شده که کشاورزان از وجود گردشگر دلخور شوند. امیدواریم با نصب استندهای ثابت و یادآوری حفظ محیط زیست برای گردشگران، این قهر مردم به آشتی بدل شود تا هم گردشگران بتوانند به این منطقه زیبا برای تفریح و گذران اوقات فراغت سفر کنند و همچنین مردم منطقه بتوانند از کنار صنعت توریسم درآمد خانوار در الموت را افزایش دهند.

در میان پیچ و خم جاده، با کوه آشتی کرده و با حرکتی توأم با ناز و عشوه به سمت آغوش باز کوه ره می گشایید و گاه با کوه قهر می کنید و با سرعت از او دور می شوید. بازی قهر و آشتی با کوه و دره ساعتی به درازا می کشد. جاده ای که همانند درختی پیر بر زمین خوابیده و دهها شاخه از آن به هر طرف روییده است. هر شاخه از این درخت کهنسال شما را به روستایی می رساند. روستایی با فرهنگی زیبا و مردمی مهربان و مهمان نواز، مردمی به استقامت کوه و مهربانی نسیم بهاران و پاکس اولین برف زمستانی که بر قله کوه های سر به فلک کشیده اش می بارد. کوه های سفیدپوشش در زمستان، عطر گل های وحشی اش که شامه نواز است و چشم ها را خیره می کند در بهاران خصوصاً در ماه اردیبهشت، باغ های پر از میوه و رودهای خروشان در تابستان و هزاران رنگ شدنش در پاییزان چنان مسحور می کند که انگار به تابلو نقاشی های برجسته ترین نقاشان جهان چشم دوخته ای. گاهی با پشت دست چشم هایت را می مالی که نکند در خوابی. اما در واقعیت این اتفاق جالب برایت افتاده است. همین طور که در بازی مارپله وار جاده و رودخانه به پیش می روی، صفحات زیبا و دل انگیزتری در پیش رویت باز می شوند. مردد می مانی که در کنار جاده لحظات بمانی یا بروی و جایی زیباتر پیدا کنی. زیبایی چنان در دامن کوه و دره گسترده شده است که حتی حق انتخاب را از تو می گیرد و تو می روی تا جایی که همراهانت مجبور می کنند که توقف کنی. آنوقت است که پای از رکاب اریه آهنی بر زمین می گذاری و روی را با نسیم کوهستان نوازش می دهی و دل در طبیعت می سپاری تا دمی دلت در هوای عطر آگین طبیعت الموت به پرواز در آید و تونیز در پی او هروله وار می روی تا کنار چشمه ای یا جوی آبی برسی. بله هموطن درست شنیدی و درست خواندی شما به منطقه الموت، نگین زیبای قلل البرز سفر کرده ای. سفر به سلامت باد.

الموت از توابع استان قزوین است که به دو بخش الموت شرقی به مرکزیت شهر معلم کلاهی و الموت غربی به مرکزیت شهر رازمیان تقسیم شده است. الموت را حمدالله مستوفی تا قرن هفتم هجری با نام رودبار معرفی می کند و پس از فتح قلعه این منطقه توسط حسن صباح و ورودش به منطقه الموت به رودبار الموت شهرت یافته است. معنی لغوی آن را آشیانه عقاب گفته اند، به این صورت که الموت از ترکیب دو کلمه «آله» به معنی عقاب و «آموت» به معنی آشیانه ساخته شده است. در نوشته ها و گاهاً گزارش ها الموت را به دو قلعه معروفش یعنی قلعه الموت یا قلعه حسن صباح و قلعه لمبسر می شناسند و معرفی می کنند. اما در این نوشته بنا نداریم برگه کتاب تاریخ الموت را ورق بزنیم، بلکه می خواهیم از الموت، در عصر حاضر با شما سخن بگویم. الموتی که قدمتش فقط به قلاعش و تاریخش از فرقه اسماعیله شروع نمی شود. الموتی که قبل از تاریخ قرن هفتم هجری بوده و





## الموت در فضای مجازی

(قسمت اول)

شیرزاد طاهری

## اشاره

ارتباط یکی از پایه های اصلی تشکیل تمدن‌ها و فرهنگ است. در گذشته انسان‌ها از طریق برقراری ارتباط با یکدیگر به تبادل اندیشه و افکار اقدام و پایه‌های فرهنگ و تمدن جوامع بشری را ایجاد می کردند. در تداوم این روند انسان‌ها برای برقراری ارتباط با یکدیگر به راه های گوناگونی متوسل شدند و وسایل ارتباطی گوناگون را ابداع کردند.

پیشرفت جوامع و تمدن‌ها، راه های برقراری ارتباط بین انسان‌ها و ابزارهای ارتباطی را متحول ساخت. اختراع زبان، خط، چاپ، تلگراف، تلفن و وسایل ارتباط جمعی همانند مطبوعات، سینما، رادیو و تلویزیون سیر تحول راه ها و ابزارهای برقراری ارتباط بین انسان‌ها را نشان می دهد. طی مراحل مختلف راه ها و امکانات برقراری ارتباط بین انسان‌ها تکامل یافته تر شد تا به امروز که وسایل ارتباط جمعی نوین شکل گرفت. تکنولوژی امروز ما را به مرحله استفاده ضروری از اینترنت رسانده است تا حدی که تولید دانش و انتقال تجربیات و تبادل نظر از این راه پویایی پیش از پیش را نمایان ساخته است. فراوانی این ابزار ارتباطی بشکل گسترده در سطح جامعه پراکنده شده و هر کس می تواند اقدام به ارسال و دریافت اطلاعات نماید. پایگاه های اینترنتی و وبلاگ ها نمونه هایی از این فناوری ها هستند که در دسترس همگان هستند و هر کس می تواند براساس علاقه خود از آن استفاده نماید. در این مسیر تعداد بسیار زیادی از وبلاگ‌ها در ارتباط با یک موضوع بوجود آمده اند از جمله وبلاگ‌هایی که درباره روستاهای منطقه الموت طراحی و تاسیس شده اند.

بحث درباره وبلاگ‌ها از جنبه های مختلفی می تواند مورد توجه قرار گیرد. نوشتار حاضر در تلاش است به دور از هر گونه ارزیابی، تعدادی از قدیمی ترین وبلاگ‌هایی که درباره روستاهای الموت طراحی شده اند را معرفی کند. به این منظور ۱۰ وبلاگ قدیمی که از سال ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۰ در فضای مجازی فعال بوده اند در نظر گرفته شده اند. گفتنی است این گزارش در شماره های بعدی نشریه اقلیم چهارم ادامه خواهد یافت.



- عقاب آشیان (۱): وبلاگ عقاب آشیان از اسفندماه ۱۳۸۴ توسط لادن قاسمی ورکی طراحی و به اجرا گذاشته شده است. این وبلاگ با دید کلی نسبت به جاذبه های طبیعی و تاریخی الموت تلاش کرده است اطلاعات کلی درباره الموت ارائه دهد. در این وبلاگ می توان مطالب متنوعی از اطلاعاتی برای معرفی کتاب عقاب آشیان، نوشته ایرج کاظمی ورکی تا مطالبی درباره طبیعت و جغرافیای الموت ملاحظه کرد. همچنین مطالبی با عنوان "آب‌های روان در الموت" جالب توجه است. آخرین مطلب این وبلاگ با عنوان "با طبیعت مدارا کنیم" در مردادماه ۱۳۸۹ ثبت شده است.

آموخت. قلبی که می‌تپد برای آزادی، برای طبیعت، برای سادگی"

آرزویم علم روز و ثروت دنیا نیست

عطر خاک نمناک و شبی مهتابیست

زاده دامنه البرزم مادرم خوبانیست

آری اندیشه مکن ریشه ام آبادیست

مینویسم هر چند کاغذم سیمانیست

افتخاری دارم، افتخاری عالیست

کلبه ای کاه گلی وطنی رویاییست

- شبهای الموت (۲): این وبلاگ توسط مرتضی وثوق طراحی شده است او هدف و انگیزه خود از ایجاد این وبلاگ را به این شکل بیان می کند: "اینجا کتیبه دلنوشته های کودکی است که سال ۵۶ در کلبه ای کاه گلی بر دامنه شاه البرز چشم به جهان گشود و قلبش تپش را از صفای وصف ناپذیر شب های الموت



- فانفین (۳): محسن کریمی این سایت را با هدف معرفی تولیدات و محصولات کشاورزی روستای فانفین واقع در منطقه الموت از مردادماه ۱۳۸۸ طراحی کرده است. در این وب سایت علاوه بر اطلاعات عمومی روستای فانفین و اخبار آن، مطالب آموزشی در حوزه کشاورزی و پرورش ماکیان ارائه شده است.



همچنین اطلاعات گسترده‌ای درباره روش‌های مکانیزه آبیاری و کاشت، داشت و برداشت از این سایت می‌توان دریافت کرد. این وب سایت از معدود وب سایت‌های است که مطالبی در حوزه باغداری و کشاورزی ارائه می‌دهد.

- شمس کلایه (۴): جواد و وحید صفاریان وبلاگ شمس کلایه را در آبان ماه ۱۳۸۸ راه‌اندازی کرد. این وبلاگ بعضی پست‌های خود را با گویش الموتی مطرح کرده است علاوه بر این اخبار و اطلاعاتی درباره اهالی و شهدای شمس کلایه ارائه می‌دهد. همچنین موضوعات پست‌ها تحت عناوین چیستان،



ضرب المثل، عکس و درباره شمس کلایه مطرح شده است. آخرین مطلب این وبلاگ با عنوان تصویری از شهید عینعلی عنادی با عنوان کارت شناسایی یک افتخار ملی در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۹۲ ارائه شده است.

- زواردشت (۵): وبلاگ زواردشت یکی دیگر از قدیمی‌ترین وبلاگ‌هاست که در آذرماه ۱۳۸۸ توسط ف خاکپور وارد عرصه مجازی شده است. این وبلاگ در ابتدا کار خود را با معرفی مراسم عزاداری محرم در الموت آغاز کرده است و به تدریج بیان مشکلات و مسائل الموت در حوزه‌های مختلفی مانند محیط زیست، کاستی‌های امکانات درمانی و بهداشتی درمانگاه معلم کلایه،



این وبلاگ از تیرماه ۱۳۸۶ طراحی شده و محتوای آن از مطالب متنوعی مانند خاطرات، اخبار و قصه‌های محلی، تحلیلی‌های کوتاه نویسنده درباره مسائل روز جامعه محلی الموت تشکیل شده است. در مقطعی از زمان، نویسنده دیگر وبلاگ نویسان الموتی را مورد خطاب قرار داده و از آنها خواسته است به تعامل با یکدیگر توجه بیشتری داشته باشند.

- هرانک (۱): علی رشوند از مرداد ۱۳۸۶ وبلاگ خود را به این شکل شروع کرده است: "هرانک هم نام آبادی است و هم نام رمانی که در حال نوشتن آن هستم." در این وبلاگ علاوه بر مطالب متنوعی درباره کتاب‌ها و نویسندگان ایرانی، معرفی، نقد و نظرهایی درباره کتاب‌های الموت مطرح شده است. آنچه این وبلاگ را خواندنی‌تر می‌کند داستان‌های کوتاه "چل گیس و میرزاجان" است که در قالب الموتی گپ مطرح شده است. - چل گیس: تبریزی داران بین دل آسمان ره نشانه بی‌تی - میرزاجان: چه فایده پولش نصیب چوب خر و دلال چوبه چل گیس: عبدالله می‌گوت سر تبریزی داران چمن باغ سرش کلاه برفته خیلی ارزان بروته میرزاجان: اونی ورور کردن دیگه فایده نداره بفروخته مالی پشت سر حرف نزنن بهتره

این وبلاگ در فروردین ۱۳۹۲ نشانی خود را به <http://www.haranak.ir> تغییر داده و مطالب خود را در این وب سایت ارائه می‌دهد.

- کوچنان (۲): گروه نویسندگانی که از فروردین ۱۳۸۸ این وب سایت را طراحی کردند، هدف خود را از طراحی آن چنین بیان می‌کنند: "با قلمی متعهد سعی در معرفی فرهنگ و رسوم دیرینه و اصیل روستای کوچنان به تمامی فارسی‌زبانان و انعکاس مشکلات و نواقص روستا به مسئولین و ارائه راهکار مناسب جهت حل مشکلات و ایجاد فضایی مناسب جهت اطلاع‌رسانی دارند." موضوعات مورد توجه این وب سایت شامل: اخبار و اطلاعاتی درباره شورا و دهرداری، تعاونی توسعه روستای کوچنان، زبان و فرهنگی روستای کوچنان، مسابقات ورزشی



جوانان روستا، خاطره‌ها و... آخرین مطلب این وب سایت فروردین ۱۳۹۲ درباره عملیات اجرایی جاده تنکابن الموت- قزوین است.



1. <http://rashvand52.blogfa.com>

4. <http://shamskelayeh-alamut.blogfa.com>

2. <http://www.koochenan.ir>

5. <http://khakpoor.blogfa.com>

3. <http://www.fanfayn.ir>



تغییرات بافت مسکونی روستاها، امنیت محیط روستایی و... در این وبلاگ مطرح شده است. در این وبلاگ "روایت یک رسم قدیمی از قلم یک آشنا" جلب توجه می‌کند: ... "چوپان‌های قدیم روز ۵۰ بهار در مسیر حرکت که به روستای زرآباد می‌رسیدند با گله خود وارد صحن امامزاده علی اصغر (ع) می‌شدند و ضمن زیارت، شیر آن روز را به عنوان نذر و تبرک بین اهالی روستاهای زرآباد و زواردشت... توزیع می‌کردند و به عبارتی خود و گوسفندان را بیمه آن بزرگوار می‌کردند..."

آخرین مطلب زواردشت مربوط به ۳۱ اردیبهشت ۱۳۹۱ است نوشته: "هرازگاهی به وبلاگ‌ها و سایت‌ها سر می‌زنم اما نوشتن مطلب جدید کمی همت می‌خواهد و..."

- گازرخان<sup>(۱)</sup>: میثم محمدی هدف از طراحی وبلاگ خود را این گونه بیان می‌کند: "معرفی بیشتر روستای گازرخان بزرگترین و پرجمعیت‌ترین روستای الموت این وبلاگ نیم‌نگاهی نیز به مقوله فرهنگ دارد" محمدی از اسفند ۱۳۸۸ گزارش‌هایی از هیات‌های عزاداری گازرخانی‌ها در تهران، کرج و قزوین و همچنین مطالب مختصری درباره تاریخ الموت جمع‌آوری و ارائه کرده است. محتوای کلی این وبلاگ مبتنی بر موضوعات مذهبی است. آخرین مطلب این وبلاگ گزارش تصویری از انتخاب هیئت امنا و تاسیس صندوق و نماینده شورای اهالی گازرخان در کرج، دی ماه ۱۳۹۲ ارائه شده است.

- اندج<sup>(۲)</sup>: این وب‌سایت توسط نویسندگان محمد و مهدی عسگری، علی و محمد علیخانی در فروردین ۱۳۸۹ طراحی شده است و محتوای آن به موضوعاتی از جمله معرفی طبیعت و اخبار اندج، اصطلاحات گویشی، افتخارات ورزشی اندج و در برخی موارد به تجزیه و تحلیل موضوعات روز اجتماعی مربوط به منطقه الموت پرداخته است. اشعار حاج محمد نوری یکی از پیشکسوتان فرهنگی اندج از جمله مطالب ادبی است که در این وب‌سایت به تناوب دیده می‌شود. آخرین مطلب این وب‌سایت شعری از حاج محمد نوری اندجی است با عنوان پاسداشت طبیعت که در ۲۳ دی ماه ۱۳۹۲ ارائه شده است.

طبیعت تجلی ذات خداست

مپندار کز ذات باری جداست

همان بوی عطر گل یاسمن

که یابی تو در باغ و دشت و دمن

چمن از زمین گر برآورده سر

کند خود نمایی به هر رهگذر

همین سرزمین عقاب آشیان  
که دارد شکوهی به طول زمان  
من و تو کنیم فخر از جلوه اش  
به تاریخ و فرهنگ ارزنده اش  
همه جای جایش ز حسن جمال  
عروس جهان است بهر وصال  
زبانه مرزیم بر دامنش  
به آتش مسوزان تو این پاک جان  
مکانی مناسب برافروز آن  
سپس شعله اش را تو خاموش کن  
تو این پند پیر خرد گوش کن

- باغدشت<sup>(۳)</sup>: شمس الدین رجبی وبلاگ باغدشت را در آذر ۱۳۸۹ با هدف "معرفی روستای زیبای باغدشت واقع در الموت قزوین" طراحی کرد. این وبلاگ با جمع‌آوری اخبار و اطلاعات متنوعی از حوزه‌های مختلف فعالیت خود را گسترش داده و با دیگر وبلاگ‌ها ارتباط خوبی برقرار کرده است و مطالبی را به نقل از وبلاگ‌ها و افراد متعدد جمع‌آوری کرده است. در مقاطعی از عمر دیجیتال خود بحث‌هایی را که توسط دیگر وبلاگ‌ها مطرح شده است را جمع‌آوری و ارائه کرده است. مانند موضوع "الموت بخشی از دهکده جهانی: حسن یاقیح و ملزومات آن". که در اسفندماه ۱۳۹۱ در وب‌سایت اندج مطرح شد و وبلاگ‌های دیگر به بحث درباره آن پرداختند و به تدریج با تعاملات وبلاگ‌های فعال به مبحث وبلاگ مرجع مشهور شد.

- وناش<sup>(۴)</sup>: بهروز رضایی وناشی نویسنده وبلاگ وناش اسفند ۱۳۸۹ این وبلاگ را طراحی کرده است و هدف از آن را معرفی الموت و روستای وناش و همچنین خلاصه عملکرد و فعالیت‌های ده ساله شورای اسلامی روستای وناش از توابع بخش رودبار الموت بیان کرده است. این وبلاگ مجموعه‌ای به عنوان عملکرد شورا و یا رابط بخشداری ارائه کرده است. علاوه بر این موارد، نویسنده با ارائه عکس‌هایی از غارهای منطقه الموت به نحوه چگونگی پیدایش آن‌ها اشاره کرده است. این وبلاگ اطلاعات متنوعی درباره جغرافیای طبیعی وناش و الموت از جمله تنوع رویش گیاهان، درختان صنعتی، معادن، غارها، آبشارهای طبیعی و... ارائه می‌دهد.



## حسن صباح

## قلعه الموت و جنگجویان بی باک

ایرج کاظمی ورکی

اقلیم چهارم

نام حسن صباح و الموت به گونه ای با هم گره خورده اند به گونه ای که به نظر می رسد هیچ یک بدون دیگری هویت کاملی ندارند و اصولاً مبارزات حسن زمانی به اوج و بلوغ خود رسید که الموت را به عنوان قلعه ای تسخیرناپذیر، مقرر حکومت خود قرار داد. سیر و سلوک و زندگی سیاسی خداوند الموت به دلیل رمزآلودی همواره مورد توجه محققان و مورخان بوده است از این رو بسیاری از منابع تاریخی متاخر، اقدامات حسن صباح را با بزرگنمایی و ویژگی های رمزآلود ثبت و معرفی کرده اند. به هر حال جنبشی را که او در روزگار خودش بر پا کرد فارغ از رویکردهای مذهبی اسماعیلیه برخاسته از اصالتی بود که برای استقلال ایران و ایرانی قایل بود، ضدیت او با ترکان سلجوقی نیز به دلیل وابستگی آنها به حکومت عباسیان بود که دامنه آن قریب به ۱۷۰ سال ادامه یافت.

نوشته ای که در پی می آید به ارایه چکیده ای از زندگی خداوند الموت می پردازد. ایرج کاظمی ورکی نویسنده این زندگینامه، الموتی تبار است. وی در سال ۱۳۲۲ در روستای ورک از توابع الموت زاده شد و تحصیلات دانشگاهی وی در رشته کشاورزی است. کاظمی ورکی در روزگار بازنشستگی به کار قلم پرداخته و کتابی با عنوان عقاب آشیان که به معرفی الموت پرداخته از وی منتشر شده است.

## کودکی حسن صباح

به موجب روایت عظاملک جوینی: نسبت حسن صباح به قبیله حمیر، پدر او از یمن به کوفه و از کوفه به قم و از قم به ری، آنجا متوطن گشت و حسن صباح در ری به دنیا آمد. نام او الحسن بن علی بن محمد بن جعفر بن الحسین بن محمد الصباح الحمیری. حسن صباح چنین تقریر کرد که من مذهب آباء خویش، مذهب شیعه اثنی عشری داشتم، مناظراتی که با امیره ضراب، بونجم سراج و مومن ناماز جمله باطنیان داشتم، مذهب باطنیان را پذیرفتم.

## شاگردان موفق امام موفق

در برخی منابع، از جمله وصیت نامه منسوب به خواجه نظام الملک طوسی نوشته شده که پدر حسن در کودکی او را به نیشابور نزد امام موفق برد، امام موفق از معلمان مشهور اهل حدیث بود که در ماجراهای سیاسی نقش عمده داشت. امام موفق در نزد سلجوقیان قرب و منزلت خاصی داشت. پدر حسن احتمالاً با آگاهی و هوشیاری حساب شده ای، فرزند خود را به شاگردی امام موفق سپرد زیرا او به این نتیجه رسیده بود که شاگردان امام موفق، افراد برجسته و موفق می خواهند شد و در حقیقت چنین هم بود.

## دیدار حسن صباح با عبدالملک عطاش

چون در سال ۴۶۴ ه. ق عبدالملک عطاش که در آن وقت در عراق داعی بود به ری رسید مرا پسندیده داشت و نیابت دعوت به من فرمود و اشارت کرد که لازم است پیش از تحقق





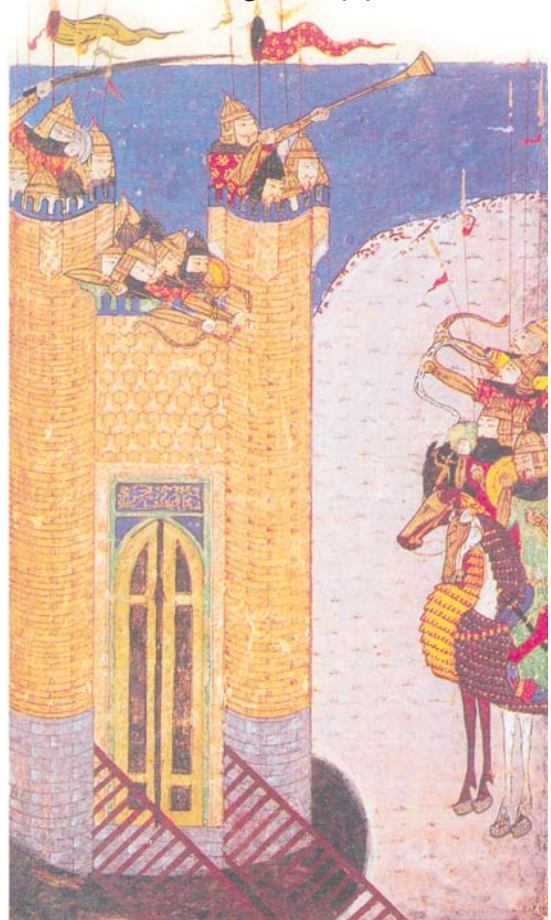
یافتن این امر به خدمت مستنصر امام فاطمی در مصر مشرف شود، به همین جهت او تصمیم می‌گیرد که به مصر رود و از حضرت امام اسماعیلی مأموریت یابد.

حسن صباح در سال ۴۶۹ ه. ق از راه آذربایجان، شام به مصر رفت و از سال ۴۷۱ ه. ق قریب یکسال و نیم در مصر اقامت داشت و از آنجا به حلب و از راه بغداد و خوزستان به اصفهان مراجعت نمود.

### حسن صباح در خدمت سلجوقیان

حسن در سلک مشاوران پادشاه وارد خدمت در دربار سلجوقیان شد. ورود حسن به دستگاه سلجوقیان ظاهراً حساب شده بود و به دستور هم‌کیشان اسماعیلی او صورت گرفته بود و در نیل به این مقصود یعنی ورود به دستگاه سلجوقیان از سابقه دوستی با خواجه نظام الملک استفاده کرده بود.

رافضیان (شیعیان) به طور عموم و باطنیان (اسماعیلیان) به خصوص، برای پیشرفت کار خود می‌کوشیدند تا در دستگاه دولت سلجوقی رخنه کنند. به حدی که خواجه نظام الملک در (سیاست نامه) لب به شکایت می‌گشاید که خرم دینان، مزدکیان و باطنیان به یکدیگر نزدیکند. ولی از نفوذ رافضیان و بد دینان



دروازه ورودی قلعه الموت

(برگرفته از کتاب تاریخ جهانگشای جوینی مورخ ۸۴۱ ق، نسخه دستنویست کتابخانه ملی پاریس، شماره ۲۰۶ ورق - ۱۴۹ هجرت اله مجیدی)

در دربار سلجوقی شکوه و وی (شاه) را به طمع می‌اندازند و در آمدهای جدید نشان می‌دهند که این توفیر است.

علاوه بر این باطنیان و خاصه حسن به دقت مراقب اعمال و کردار نظام الملک و عمال او بودند تا مدارکی از انحرافات و تخلفات آنها به دست بیاورند و به سلطان نشان دهند.

خواجه نظام الملک مردی جاه طلب و زیرک و از لحاظ مذهب، مردی شافعی و بسیار متعصب و مانع پیشرفت حسن در هدف هایش بود و او با تمام نیرو علیه خواجه بر خاست. حمدالله مستوفی نیز یکی از علل دشمنی نظام الملک و حسن صباح را شیعی سبعی (هفت امامی) بودن حسن و سنی بودن خواجه می‌داند.

### نقش حسن صباح در گسترش طریقه باطنی یا نزاری

حسن صباح مردی با شخصیت شگفت انگیز، مدیر، سازمان دهنده ای جسور و بی باک و وجودی شکست ناپذیر داشت، آرزو ها و مقاصد بلندی را در سر می‌پروراند، از پیروان طریقه باطنی و یا نزاری و اسماعیلیه بود.

وی از کسانی بود که می‌خواست این طریقه را در سراسر ایران زمین و سپس از آنجا در خاور میانه گسترش دهد. زیرا در بسیاری از سرزمین ها و از جمله بین النهرین، شام، مصر، یمن و چند کشور از شمال آفریقا جماعت بسیاری پیرو این طریقه بودند و کم و بیش در راه توسعه و نفوذ آن به جاهای دیگر کوشش و تکاپو به عمل می‌آوردند، ولی فعالیت‌ها و تلاش‌های حسن از همه چشمگیرتر و گسترده تر بوده زیرا او با یک طرح و نقشه حساب شده و دقیقی توجه خود را به شمال ایران یعنی ایالات واقع بر اطراف خزر، گیلان و مازندران به خصوص ناحیه کوهستانی معروف به دیلم نمود. نظر وی سرانجام بر قلعه الموت قرار گرفت.

این سرزمین ها که در شمال سلسله جبال که فلات ایران را در بر می‌گیرد قرار دارد. از نظر صورت و وضع جغرافیایی از بقیه خاک ایران کاملاً متمایز هستند و ساکنان سلحشور و استقلال طلب داشته اند که تا مدت های دراز ایرانیان ساکن فلات آنها را مردمی خطرناک و بیگانه می‌شمردند. در روزگاران قدیم فرمانروایان ایران هرگز نتوانستند آنها را کاملاً مطیع و منقاد خویش سازند و حتی ساسانیان لازم دیدند که در مقابل تهاجمات آن ها دژ های مرزی خود را به صورت ارک و پایگاه های دفاعی نگهدارند، از جمله ساخت و تاسیس شهر قزوین فاتحان عرب نیز کاری در این منطقه از پیش نبردند. بر اثر گذشت زمان در نتیجه نفوذ تدریجی و آرامانه ی دین اسلام نه قهر و غلبه اعراب دیلمیان مسلمان شدند. حسن در طی مسافرت های پایان ناپذیر خود نه تنها در پی آن بود که مردمان را به کیش اسماعیلی در آورد، بلکه می‌خواست پایگاه‌های تبلیغی جدیدی نیز به دست آورد، پایگاه‌هایی که با میعادگاه‌های





حمله هلاکوخان مغول به قلعه الموت (جامع التواریخ، نسخه دست‌نویست کتابخانه ملی پاریس)

مخفیانه شهرها تفاوت داشته باشد. میعادگاه‌های شهری همیشه در خطر کشف و از هم پاشیدگی قرار داشتند، اما قلاع و استحکامات دور افتاده و غیر قابل حصول این عیب را نداشتند، او می‌توانست با آسودگی جنگ خود را علیه امپراطوری سلجوقی رهبری کند. از همه مهمتر و جالب تر که کارهای حسن را نمایان تر می‌نمایند تربیت و تعلیم جوانان فدایی و جانباز و از خود گذشتگانی بی پروا و متهوری بودند که فنون جنگی و رزم و ستیز و قتل دشمنان خود را نزد مربیان کار آزموده و با تجربه می‌آموختند.

همچنین جوانان و مردان در سنین کم برای این که تمایلات و هوی و هوس‌های جنسی مانع به ثمر رسیدن هدف‌هایشان نشود اکثراً خود را مقطوع النسل می‌کردند.

### حرکت حسن صباح به سوی الموت

پس از چند سال که سلطان را از نظام‌الملک وحشتی ظاهر می‌شود از او «رفع حسابات» می‌خواهد. حسن صباح به یکی از ارکان دولت گفته بود که «حسابات را به دو هفته رفع کند و به عرض سلطان رساند» بیان این مطلب از طرف حسن باعث نگرانی نظام‌الملک شد. خواجه نظام‌الملک که از زیرکی و خرد حسن و قدرت هوا خواهان او یعنی باطنیان نیک آگاه و سخت اندیشناک بود و از دشمنی با خود اطلاع داشت به شتاب در صدد یافتن او بر آمد ولی حسن گریخته بود. حسن صباح توقف در اصفهان را صلاح ندانست، شهر را ترک کرد و گام به گام به سوی تصرف قلعه الموت پیش می‌رفت.

شخصیت شگفت‌انگیز و زندگی پر ماجرای حسن صباح، از او در تاریخ سیمایی به راستی افسانه‌ای ساخته است. حسن مردی بود ایرانی و مطلع و به خصوص بعد از این که به مصر رفت و در آنجا از کتب کتابخانه خلفای فاطمی استفاده نمود،



به تاریخ اروپا وقوف یافت و از تاریخ روم و یونان قدیم اطلاعاتی به دست آورد، روشن فکرتر شد. وی در صدد بر آمد که یک نهضت به وجود بیاورد تا اینکه سکنه تمام ایران از سلطه مادی و فکری خلفای عباسی رهایی یابند. به موجب روایت عظاملک جوینی حسن صباح مدت سه سال در دامغان اقامت نمود و از آنجا جماعتی داعیان را به اندرچود و دیگر ولایات الموت فرستاد تا مردم را به مذهب باطنیان دعوت نمایند. سپس از راه دماوند به قزوین، دیلمان، ولایت اشکور و از آنجا به اندرچود رفت که در محدوده الموت است و یک چندی مقام داشت و از غایت زهد، بسیاری مردم صید او شده بودند و دعوت او را قبول کرده تا شب چهارشنبه ششم رجب سال ۴۸۳ ه. ق و از نوادر اتفاقات حروف اله اموت به حساب جمل تاریخ صعود اوست بر الموت. یک چندی بر آنجا پوشیده بنشست و نام خویش به دهخدا موسوم کرد، چون علوی بر آن حال وقوف یافت و اختیاری به دست نداشت او را اجازت دادند و بهای قلعه سه هزار دینار زر بنوشت بر حاکم گرد کوه و دامغان رئیس مظفر مستوفی که دعوت او را در خفیه قبول کرده بود و حسن رقعها از غایت زهد نیک موجز نوشتی برین جمله که نسخه برات است:

«رئیس مظفر حفظ الله سه هزار دینار بهای الموت به علوی مهدی رساند علی‌النبی المصطفی و آله السلام و حسین الله و نعم الوکیل» فی الجمله علوی برات بستند و با خویش اندیشید که رئیس مظفر مردی بزرگ است نایب امیر داد (امیر داود) حبشی بن التو نناق برقع او چگونه چیزی دهد.

بعد از مدتی به دامغان افتاد و مقل حال گشته بود، خطی که داشت نزدیک رئیس مظفر برد در حالی که ببوسید و زر بداد. قلعه گرد کوه دامغان بعد از قلعه‌های گازرخان و لمبسر بزرگترین پناهگاه فرقه اسماعیلیه بوده و تا سال ۶۵۷ ه. ق یکی از مراکز مهم فعالیت‌های رعب‌آور این فرقه به حساب می‌آمده است.

حسن صباح چون بر الموت مستقر و مستقل گشت داعیان به اطراف و اکناف فرستاد.

### تصادف یا معجزه

موضوع جالب و حیرت‌انگیز دیگری که برخی آن را به حساب تصادف و پیروان اسماعیلیه به حساب کرامت و معجزه حسن صباح گذاشته‌اند، موضوع تطبیق تاریخ فتح الموت با واژه الموت به حساب جمل (ابجد) است.

از الموت (اله، اموت - ا، ل، ه، ا، م، و، ت ۴۰۰ - ۶ - ۴۰ - ۱ - ۳۰ - ۱ -) درست عدد ۴۸۳ یعنی سال تصرف دژ به وسیله حسن صباح به دست می‌آید. اما به قول کریم کشاورز: این تصادف، کرامت و معجزه حسن نبود. کرامت و شاهکار او تسخیر دژ الموت بود. شاهکار پیش بینی، مقدمه چینی،





عکاس: محمد محمود الموتی

وقت شناسی، فرصت جویی، شاهکار دعوت و تبلیغ! حسن صباح چنانکه روایت شده معتقد به معجزه عقل و منطق بود و میتوان گفت از این رهگذر، صعود بر الموت، معجزه خود و عمل بخردانه بود.

تبلیغ مذهبی خود قرار دهند و از این پس مذهب شیعه در این منطقه رواج پیدا کرد.

### قلعه‌های اسماعیلیه در ایران

دولت اسماعیلیه در میان دولت‌هایی که دست به عملیات نظامی زدند، یک استثناء است. آن‌ها از سال ۴۸۳ ه. ق تا سال ۶۵۴ ه. ق دولت خود را با کمال قدرت حفظ کردند. دولت آن‌ها یک دولت کوچک و از نظر جغرافیایی پراکنده بود. لیکن این دولت همبستگی منطقه‌ای خود را نگهداشت و با قیام‌های خود سیاست منطقه را در هم ریخت، قدرت آن‌ها مایه بود که با کامیابی تمام، خود را در مقابل دولت‌های مخالف خود در جهان اسلام نگهداشتند. از این گذشته، دولت اسماعیلیه از نظر حیات فرهنگی نقش بسیار برجسته‌ای ایفا کرد.

دولت اسماعیلیه در میان دولت‌هایی که دست به عملیات نظامی زدند، یک استثناء است. آن‌ها از سال ۴۸۳ ه. ق تا سال ۶۵۴ ه. ق دولت خود را با کمال قدرت حفظ کردند. دولت آن‌ها یک دولت کوچک و از نظر جغرافیایی پراکنده بود. لیکن این دولت همبستگی منطقه‌ای خود را نگهداشت و با قیام‌های خود سیاست منطقه را در هم ریخت، قدرت آن‌ها مایه بود که با کامیابی تمام، خود را در مقابل دولت‌های مخالف خود در جهان اسلام نگهداشتند. از این گذشته، دولت اسماعیلیه از نظر حیات فرهنگی نقش بسیار برجسته‌ای ایفا کرد.

### بیماری حسن صباح

حسن در تمام عمر تا روزی که بنیه اش اجازه می‌داد کتاب می‌نوشت، ولی کتاب‌های او بر اثر جنگ‌ها از بین رفت و هلاکوخان که بساط اسماعیلیه را در الموت از بین برد تمام کتاب‌های حسن صباح را نابود نمود به همین جهت کتاب‌هایی که حسن صباح نوشته غیر از ابواب اربعه در دست نیست. حسن صباح بعد از این که بیمار و بستری گردید به مناسبت ناخوشی بیگانگان را نپذیرفت ولی در آن موقع هم کسانی که با وی کار می‌کردند اطرافش بودند و آزادانه با وی تکلم می‌کردند. حسن صباح دستور داد که سکنه الموت روز بعد در مکان سر پوشیده‌ای بزرگ که باطنیان در روزهای بارانی و برفی در آنجا ورزش و تمرین جنگی می‌کردند حضور بهم رسانند. حسن صباح در سر پوشیده چنین گفت: من مدتی صفات و مختصات هر یک از دعاه‌ها را با یکدیگر سنجیدم و عاقبت به این نتیجه رسیدم که بین دعاه بزرگ یک نفر هست که برای جانشینی من مناسب می‌باشد و می‌تواند بعد از من امور باطنیان را اداره کند و او بزرگ امید، داعی بزرگ قلعه لمبسر است. سرانجام حسن صباح در سال ۵۱۸ ه. ق وفات یافت و از آن روز که بر قلعه وارد شد و تا مدت سی و پنج سال که از دنیا رفت هیچ وقت از آن قلعه به زیر نیامد و از آن سرای که مقامگاه او بود دو نوبت بیش بیرون نیامد و دو نوبت بر بام سرای شد و باقی اوقات در آن سرای معتکف بود و به مطالعه کتب و تقریر سخن بدعت خویش و تدبیر امور مملکت مشغول بود.

حسن صباح پس از سال ۴۸۵ ه. ق یعنی زمانی که نزاع‌های خانگی سلجوقیان در اوج خود بود، الموت را به صورت قلعه غیر قابل دسترسی در آورد. او بر استحکامات قلعه افزود و انبار بسیار بزرگی برای سیورسات و تدارکات ایجاد کرد. همچنین برای مزارع روستاهای الموت آبیاری تعبیه کرد. بدین صورت الموت از نظر طبیعی تقریباً خود کفا گردید و آماده مقاومت در مقابل هر نوع محاصره شد.

علت اصلی انتخاب دژ الموت به وسیله حسن صباح تنها مسئله استواری و تسخیر ناپذیری آن نبود بلکه این دژ و کوه و منطقه‌ای که در زیر پوشش الموت قرار داشت شامل دیلمستان بود که دیلمیان که در دره‌ها و مکان‌های کوهستانی سکونت داشتند عموماً مردانی دلاور و جنگجو و پر جوش و خروش بودند که نه تنها زیر بار حکومت و فرمانروایی خلفای اموی و عباسی نرفته بودند بلکه اکثراً به همان آداب و رسوم باستانی و کهن ایران عمل می‌کردند و حسن بیشتر به خاطر همین مردم جنگجو و بی باک و سخت جان و مبارز بود که به الموت روی آورد و آنجا را مورد توجه قرار داد.

مردم دیلمان در زمان توسعه طلبی‌های عباسیان اسلام آورده و به علویان شیعه مذهب راه دادند تا دیلمان و پیروان آن را مرکز

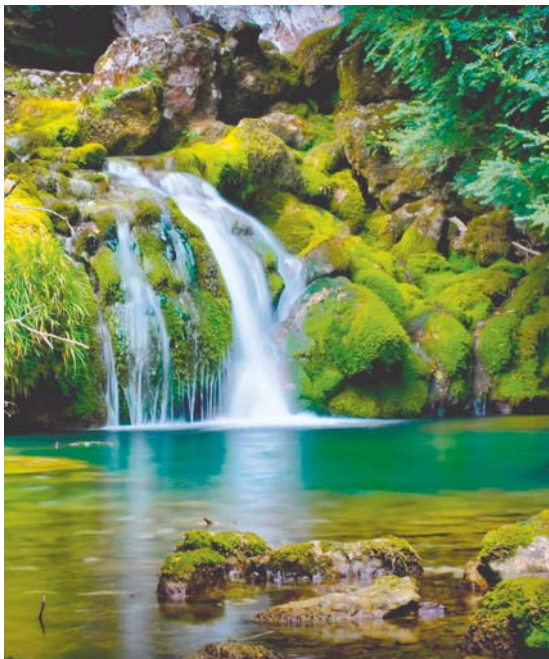


## داستان باغ بهشت، واقعیت یا تخیل

اقلیم چهارم

اصولا انسان نیاز به اسطوره دارد و کاستی‌های خود را به گونه‌ای غیر متعارف در اسطوره‌ها جست و جو می‌کند و بزرگنمایی اسطوره‌ها نیز برگرفته از این نیاز است چرا که اسطوره‌ها راوی سرگذشت قدسی و مینوی اوست، راوی واقعه‌ای است که در زمان نخستین و زمان شگرف بدایت، رخ داده‌است. به بیان دیگر اسطوره حکایت از این دارد که چگونه به برکت کارهای نمایان و برجسته موجودات فراطبیعی، واقعیتی، چه کل واقعیت، یا تنها جزئی از آن پا به عرصه وجود نهاده‌است. اسطوره فقط از چیزی که برآستی روی داده و به تمامی پدیدار گشته، سخن می‌گوید. شخصیت‌های اسطوره موجوداتی فراطبیعی‌اند و تنها به دلیل کارهایی که در زمان سرآغاز همه چیز انجام داده‌اند، شهرت دارند و حسن صباح نیز از سوی برخی نویسندگان به گونه‌ای اسطوره‌ای معرفی شده‌است زیرا زندگی خداوند الموت نیز به گونه‌ای غیر متعارف بود. او به دلیل سیرو سلوک ویژه‌ای که داشت از قدرت نامتعارف و جذبه‌ای عمیق برخوردار بود و همین ویژگی‌های شخصیتی و اقدامات بدیع او برای نویسندگان جذابیتی در حد اسطوره ایجاد کرده و موجب رازآلودی شخصیت حسن صباح و داستان‌هایی شده که بر اساس زندگی او ساخته شده‌است. این راز آلودی را در داستان‌هایی که درباره آغا محمدخان قاجار نیز نوشته شده می‌توان دید و البته باید میان داستان‌سرایی درباره شخصیت‌های واقعی تاریخی و متن واقعی تاریخ فرق قایل شد و درعین حال به نویسندگان حق داد که داستان‌سرایی کنند. نویسنده این نوشتار سعی دارد توجه خواننده را به شخصیت تاریخی اسماعیلیان و حسن صباح معطوف دارد و در نوشته خود به منابع مختلف تاریخی اشاره کرده‌است که در پی می‌آید.

و خطبه‌های نماز جمعه بنام خلیفه خوانده می‌شد و مذهب تشیع که در برخی از مناطق ایران جای گرفته بود فرصتی برای اداره جامعه خویش نداشت، اندیشمندان و علمای شیعی



پس از استیلای اعراب بر ایران و در دوران ۲۰۰ سال سکوت، هم‌سوئی مردم با آیین اسلام به آرامی انجام شد و طی آن اندیشمندان ایرانی فرصت بیشتری یافتند تا با تدبیر و تحقیق معلومات خود را نسبت به دین اسلام افزایش دهند، این دوران مجاللی هم برای بروز و نفوذ در دستگاه‌های حکومتی فراهم کرد، دانشمندان و سیاستمداران ایرانی توانستند برتری خود را در امور دیوانی و شیوه‌های حکومتی نشان دهند که از میان آنها خاندان‌هایی مانند آل بویه به وزارت خلفای عباسی رسیده و گرداننده کلیه امور لشگری و دیوانی شدند. موقعیت‌های ممتاز اداری سبب تحرک مردم و موجب پیدایش جنبش‌های استقلال طلبانه در ولایات شرقی ایران شد و سلسله‌هایی مانند طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان و سلجوقیان پا به عرصه حیات اجتماعی و حکومتی ایران گذاشتند.

## حسن صباح و پیدایش گروه‌های جدید

با آن که تمامی ولایت‌های شرقی اسلامی به صورت مستقل اداره می‌شدند، اما در مورد دین از مبانی فقهی عباسیان پیروی می‌کرد و تابع خلافت بغداد بود و سکه‌ها به نام آنان ضرب





و طرفدارانشان همواره مورد آزار و اذیت دستگاه خلافت بودند. در این زمان دسته جات متعددی از گروه های شیعه در گوشه و کنار ولایت های اسلامی از شرق و غرب تشکیل شده بودند که همزمان مخالفت با دستگاه خلافت عباسی، در اندیشه تقویت بنیان های فکری خویش بودند و برخی از آنان نیز چندان تمایلی به امور دنیوی و مادی از خود نشان نمی دادند و تنها گروه منسجم شیعی که در تدارک کار حکومتی بود خلافت فاطمیان در مصر و سپس اسماعیلیان نزاری ایران به مرکزیت الموت بود. در چنین شرایطی است که پس از فراز و فرودهای بسیار حسن صباح وارد دره الموت می شود و شالوده گروه مقاومت خود را در سال ۴۸۳ ه. ق پایه گذاری می کند. افتراها و تهمت هایی که جنبه توهین آمیزی داشت از آغاز شکل گیری شیعیان اسماعیلی رواج یافته بود با انواع برجسب ها و نام هایی مانند قرامطه، ملاحده، باطنی، حشیشیون و .... در حد وسیع تری ادامه یافت و از بیان وجهه مثبت نهضت اسماعیلیان، خودداری می ورزیدند.

### آموزش های ویژه

فرمانده جدید قلعه الموت برای توسعه و گسترش سرزمین های تحت نفوذش نیاز به افرادی داشت که دارای هوش سرشار، مهارت های فراوان، دانشمند، اهل مباحثه و مسلط به مبانی فقهی و اصول دینی، شناخت اجتماعی در مناطق مختلف باشند و برای نیل به مقصود و اهداف تعیین شده نهضت اسماعیلیان و مبارزه با دشمنان آن، آموزش گروه های ویژه ای از مریدان و طرفداران در دستور کار فرمانده الموت قرار گرفت، آموزش هایی که از روش های خاص و پیچیده بهره می جستند. این آموزش ها ضمن آن که مبانی دینی و فلسفه اسلامی را در برداشتند روی این نکته که پیکار جویان بایستی از لحاظ دانش و اطلاعات، تفکر و تسلط بر امور اجرایی و مشاغل اداری از چنان تبحری برخوردار باشند، تاکید می شد.

### حشاشین و باغ بهشت

بر اثر دشمنی های علمای حکومتی همواره انواع تهمت ها و عنوان ها که جنبه تحقیری داشت ادامه یافت و اتهام جدیدی که نشان دهنده اوج دشمنی با اسماعیلیان بود، به این شکل مطرح شد که آنان را انسان هایی خوش گذران و مصرف کننده مواد افیونی و حشیش نامیدند، در صورتی که در آن دوران مصرف مواد این چنینی تنها بصورت دارو و تسکین دهنده کاربرد داشت. غربی ها که در دوران جنگ های صلیبی برای اولین بار با اسماعیلیان آشنا و به نام های شیخ الجبل یا ملحد که نام هایی است از سوی اعراب سنی و دشمن دیرین شیعه اسماعیلی، پی بردند و وقتی که با کار و کسب آنان آشنا شده و چند ضرب

شستی هم از آنان در جبهه نبرد خوردند و بالاخره در زبان های اروپایی به اشکال مختلف به نام "Heysessini" یا "Assissini" که ترجمه ای از حشاشین به زبان عربی است شهرت یافتند. بخصوص پس از زمان چاپ داستان های مارکوپولو در سال ۱۲۹۸ م، مارکو آنچه را که در ایران از چند تن از بومیان درباره شیخ الجبل و اسماعیلیان ایران، که آنها را ملحت (Mulehet) یا ملست (Mulcete) و مانند اینها می نامد، شنیده بوده و چنین روایت می کند:

شیخ الجبل را به زبان عامه علاء الدوله می گویند وی دستوری داده بود که دره میان دو کوه را محصور سازند، و آن را بصورت باغی در آورند بزرگ ترین و زیباترین باغی که تا آن دوران دیده شده بود. باغی پر از درختان میوه از هر نوع، در آن کاخ ها و پایون ها به دلکش ترین صورتی که می توان تجسم کرد ساخته شده بود همه زر اندود و بارنگ ها و نقش هایی دل انگیز. و در آبراهه های آن ها شراب و شیر و عسل و آب جریان داشت، و عده ای زن از زیباترین زنان جهان که می توانستند هر سازی را بنوازند، با صدایی شیرین آواز بخوانند، و به چشم نوازترین شیوه ای برقصند. چون شیخ الجبل می خواست پیروانش باور کنند که آنجا برآستی بهشت برین است، آن را چنان آراسته بودند که حضرت محمد بهشت را توصیف کرده بود، یعنی باغی زیبا با نهرهایی لبریز از شراب و شیر و عسل و آب و پر از زنان دوست داشتنی برای کامجویی همه ساکنین آن. و به یقین همه مسلمانان آن نواحی باور داشتند که آنجا بهشت است! اما هیچکس حق ورود به این باغ را جز آنان که وی می خواست از زمره اشیشین (Ashishin) او باشند، نداشت. و در وسط باغ قلعه ای برافراشته بود که چنان بنیاد محکمی داشت که می توانست در برابر همه حملات جهانیان مقاومت آورد، و هیچ راه دیگری برای ورود به باغ وجود نداشت. وی عده ای از جوانان ولایت را که سنشان میان ۱۲ تا ۲۰ سال بود و میلی به جانبازی و سربازی داشتند، در دربار خود نگه داشته بود و مدام در گوششان خاطراتی از بهشت، آن چنان که حضرت محمد به پیروان خویش گفته بود، زمزمه می کرد. و این جوانان سخنان او را باور داشتند، هم چنان که مسلمانان سخنان حضرت محمد را. آنگاه وی آنان را در گروه های چهارتایی، شش تایی، ده تایی، هریک را در زمانی به باغ بهشت خویش در می آورد. اما قبلا بدانها نوشابه ای می خوراند که آنان را به خوبی به خواب عمیق فرو می برد. آنگاه دستور می داد که آنها را برگیرند و به باغ برند لذا چون بیدار می شدند و چشم می گشودند خویش را در باغ می یافتند.

داستان هایی از این دست در سفرنامه مارکوپولو فراوان است و ۷۰۰ سال است که غربیان مدام آن را تکرار می کنند و تاریخ ترور و حشیش و مواد مخدر را به آن ارتباط می دهند خوشبختانه





می خوراندند و "بیش مزه ای" از بهشت موعود پیش از آنکه به ماموریت فرستاده شوند می دادند، اتهامی سخیف و تعصب آمیز است هیچ مدرک و سند اسلامی معاصری در این باره وجود ندارد. حشیش در آن روزگار در بیشتر کشورهای خاورمیانه در دسترس همگان بود و چیزی نبود که رمز و سر موفقیت اسماعیلیان باشد.

#### در پایان

نتایج حاصله از تمامی اکتشافاتی که از سوی باستانشناسان غربی و شرقی در همه قلاع شناسایی شده اسماعیلیان صورت گرفته هیچ مکانی یافت نشده است که به شرح داستان های باغ بهشت مارکوپولو و سایر سیاحان شباهت و تطبیق داشته باشد. از این رو به نظر می رسد که نام باغ بهشت حشاشین تخیلی بیش نبوده است.

#### برگرفته ها:

- ۱- تاریخ و عقاید اسماعیلیه: دکتر فرهاد دفتری، ترجمه دکتر فریدون بدره ای
- ۲- سلوک سیاسی (سیاست نامه) خواجه نظام الملک: ابوالفضل هدایتی
- ۳- آشنایان عقاب، قلعه های اسماعیلی در ایران و سوریه: پیتر ویلی، ترجمه دکتر فریدون بدره ای
- ۴- قلاع حشاشین: پیتر ویلی، ترجمه علی محمد ساکی
- ۵- مقاله گذشته و آینده، دروغ احمقانه بهشت حشاشین: انوش راوید
- ۶- مقاله اسماعیلیان در ایران: صابره احمدی موقر

برخی از ژرف اندیشان منصف غربی دست به نقد داستانهایی مارکو پولو برده اند مانند "سرهنری بول" که گویا نخستین کسی است که به این امر توجه کرده، یاد آور شده است: هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم مارکوپولو الموت را که بکلی از مسیر مسافرت او خارج بوده است، دیده باشد. دکتر دفتری اضافه می کند هنگامی که جنگ جویان صلیبی از اساسین ها سخن می گفتند، مرادشان در اصل اسماعیلیان نزاری شام بود. بعدها سیاحان و وقایع نامه نویسان اروپایی این اصطلاح را به طور عام، برای اسماعیلیان ایران نیز بکار بردند.

داستان دیگری که به نام گذاری فوق دامن می زند داستان شیرزاد قهستانی است. "بعد از به قدرت رسیدن حسن صباح قلعه قهستان که تحت فرمان شیرزاد قهستانی اداره می شد و طرفداران آنان با اختیار کامل وارد قلعه می شدند و بعد از ورود به قلعه اخته شده و مرتاض گونه تمرینات رزمی و ادم کشی را فرامی گرفتند و با پاک کردن اضافی، جسم و روح خود را یکی کرده و دارای اراده ای آهنین شده راهی ماموریت می شدند. پیتر ویلی از محققان معاصر انگلیسی که برای شناسایی قلعه های اسماعیلیه سعی بسیار کرده است در کتاب اخیرش (آشنایان عقاب) می نویسد: ما اکنون به طور مسلم می توانیم بگوئیم که آنها مردمانی بودند با هوشی استثنایی و عزمی استثنایی و علمی متعالی از معماری نظامی، سازماندهی و فن پشتیبانی و تدارکات و نیز کشاورزانی فوق العاده موفق و مهندسان آبی زیر دست در منطقه های نسبتاً خشک کوهستانی. وی ادامه می دهد این افسانه مکرر که فدائیان اسماعیلی را حشیش





## نوای دلکش تعزیه در کوهستان

امان رحیمی

بازیگر و پژوهشگر هنر آیینی تعزیه

اقلیم چهارم

تعزیه در زمره هنرهای نمایشی آیینی است که هر چند در روزگار مدرن از گستره آن کاسته شده است اما هنوز در آیین‌های محرم جایگاه ویژه‌ای دارد. تعزیه از ریشه تعزیت بوده و به معنی سوگواری است اما آنچه به عنوان تعزیه مشهور است گونه‌ای از نمایش مذهبی منظوم است که در آن بازیگران اهل ذوق و کار آشنا در جریان سوگواری‌های ماه محرم، برای نشان دادن ارادت و اخلاص به اهل بیت، در آیین ویژه‌ای برخی داستان‌های واقعه کربلا را پیش چشم تماشاگران سوگوار بازآفرینی می‌کنند. در تعزیه اهمیت خواندن هنرمندانه اشعار بیش از روش اجرا و نمایش واقعه است. تاریخ پیدایش تعزیه به صورت دقیق مشخص نیست. اما برخی، پاگیری آن را به ایران پیش از اسلام به آیین سوگ سیاوش پهلوان داستان‌های ملی ایران نسبت داده‌اند و برخی دیگر نیز پیدایش تعزیه را از ایران پس از اسلام و مستقیماً از ماجرای کربلا و شهادت امام حسین و یارانش می‌دانند. هنر تعزیه، در طول زمان تغییراتی را به خود دیده است اما هنوز هم جزو اصیل‌ترین و پرسابقه‌ترین هنرهای ایرانی و اسلامی مردم نقاط مختلف ایران است و طبعاً اشعار این نمایش مذهبی در سراسر ایران کمی با هم تفاوت دارند. آیین تعزیه در برخی روستاهای الموت نیز به اجرا در می‌آید. حاج آقا حیدر و حاج بابا دوتن از پیشکسوتان و مشاهیر تعزیه در این منطقه هستند که پدر و عموی امان رحیمی نگارنده این نوشته است. امان رحیمی متولد ۱۳۳۳ در روستای کوشک الموت، در کودکی با تعزیه گردانی پدر، این هنر را آموخته است. رحیمی زیر نظر زنده یاد حسین قشقائی آموختن تئاتر را آغاز کرد و در کارهای آیینی فراوانی ایفای نقش کرد. او در بیش از ۱۱ سریال تلویزیونی از جمله یوسف پیامبر، مردان آنجلس، در مسیر زاینده رود و... نیز نقش آفرینی کرده است.

تعزیه به مسافرت‌های طولانی می‌برد و در طی این طریق با حساسیت، آنها را تحت آموزش و پرورش و تربیت صدا، لحن، و سواد نظری و فنون نقش آفرینی قرار می‌داد و نسلی از تعزیه‌خوانان را به وجود آورد که بعداً به عنوان حرفه‌ای‌ترین و اصیل‌ترین گروه تعزیه‌خوان بخش عظیمی از کشور را تحت پوشش قرار داده بود. برادر کوچکتر حاج بابا بحق یکی از نوابغ بازیگری و شهادت‌خوانی تعزیه بود.

### یک خاطره

روستای برغان کرج که دارای تکیه‌ای بسیار اصیل است و با همه معیارهای تکیه مخصوص تعزیه ساخته شده و از دیرباز محل برگزاری آیین‌های محرم از سوی تعزیه‌خوان‌های برجسته بوده است. در یکی از سال‌ها بیش از گروه تعزیه‌خوان از زرجستان، قزوین، طالقان، اراک، آشتیان و... به این روستا آمده

در این نوشته سخن ادای دین به دو هنرمند توانا و عاشق است که عمر خود را در نهایت خلوص و پاکی و ارادت، صرف احیا و گسترش هنر تعزیه نموده‌اند. قلمرو فعالیت این دو پیشکسوت تعزیه‌خوانی، شمال ایران اعم از گیلان و مازندران و همچنین بخش عظیمی از استان مرکزی و سراسر سلسله جبال البرز و طالقان را در بر می‌گرفت و در هر جا که سخن از برادران رحیمی یعنی حاج آقا حیدر و حاج بابا به میان می‌آمد دل‌های مشتاق تعزیه به شوق شنیدن آوای دلکش و صوت دل‌انگیز و نقش آفرینی پرشورشان و گروه تعزیه‌روستای کوشک به وجد می‌آمد.

حاج آقا و حاج بابا تعزیه را از دو نسل گذشته خود به ارث برده بودند و حیدر که برادر بزرگتر بود طبع شعری داشت و شور بازیگری او در هنگام نقش آفرینی فوق‌العاده بود. او توانسته بود جوانان علاقه‌مند روستایی را به همراه خود برای اجرای



### هنری که دیده نشد...

این خاطره را که می‌خواهم تعریف کنم بی‌اختیار به یاد محرومیت و مهاجرت او و برادرش و این نکته درباره تعزیه می‌اندازد که جامعه ما چگونه با دست خود یکی از بهترین و پویاترین هنرهای بومی‌ها را به دور انداخت و ارزش‌های هنری آن را نادیده انگاشت و آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می‌کرد. سال ۱۳۴۰ گروه سیار و حرفه‌ای تعزیه خوان کوشک از کوهستان الموت تا شهرستان ساری در مازندران شهر به شهر و روستا به روستا دعوت می‌شد و در هر روستا و شهری حدود ۱۵ روز به اجرای تعزیه می‌پرداخت و بالاخره در شهرستان ساری پس از یک ماه اجرای تعزیه، شهربانی ساری تعزیه را به هم زد و سرگروه را به کلانتری برد. حاج آقا رحیمی و برادرش حاج بابا و مرحوم نعمت‌الله مجیدی، با سماجت به همراه سرپرست گروه به کلانتری رفتند و با ضرب و شتم رئیس کلانتری به زندان منتقل شدند. با ورود تعزیه‌خوان‌ها به زندان، زندانیان متوجه حضور آنها شدند. در همانجا ۳ نفر بانی اجرای تعزیه شدند که شال سبز، یک سید، ملحفه زندانی، درب قابلمه و دمپایی‌ها به عنوان عمامه و عبا و سپر و شمشیر استفاده شد و ۳ مجلس تعزیه خوانده شد. مجلس چهارم هم در شرف آغاز بود که رئیس کلانتری با دیدن این وضع آنها را آزاد کرد و تعهد گرفت که دیگر در حومه ساری تعزیه برگزار نکنند. پس از آن حبس و اهانت و بیرون کردنشان از یک روستا که به دستور روحانی محل صورت گرفت، یاس کشنده‌ای دامنگیر گروه شد و درست بعد از آن سال بود که گروه پراکنده شد و همگی جلای وطن کرده و راهی تهران شدند.

در تهران هم رهبر گروه توانست همه افرادش را در کارخانه‌ای استخدام کند. اگرچه هر از چند گاه تعزیه رنگ بریده‌ای در مکانی اجرا می‌کردند اما او و گروهش در زیر لایه‌ای از فراموشی پنهان شدند و آوای دلکش آن‌ها میان چرخ دنده‌های کارخانه گم شد.

اما اکنون با رواج و رونق دوباره تعزیه، گویی بار دیگر آوای دلکش آن دو برادر از کوهستان الموت به گوش می‌رسد...

بودند به همین جهت مرحوم حاج غلامحسین برغانی که بانی اصلی تعزیه و بزرگ روستا بود چاره‌ای ندید که بهترین گروه را انتخاب کند از همه گروه‌ها خواست روزی یک تعزیه اجرا کنند تا در پایان بهترین گروه انتخاب شود. گروه‌هایی که در این فستیوال شرکت داشتند کار خود را با اجرای تعزیه گروه حرفه‌ای زرج بستان شروع کردند که بعد از آن‌ها نوبت به اجرای تعزیه حضرت ابوالفضل گروه حیدر رحیمی رسید که نقش حضرت عباس را حاج بابا رحیمی اجرا می‌کرد. بازی مهیج و گرم و صدای ۶ دانگ او که از سوی حاج آقا که نقش امام حسین را بازی می‌کرد همراهی می‌شد بقدری با استقبال گروه‌های دیگر و مردم روستا مواجه شد که فردای آن روز بقیه گروه‌ها با قدردانی از دو برادر هنرمند، خواندن آن دهه را حق آنها دانستند و خداحافظی کردند و بقیه تعزیه‌ها اجرا نشد و در آن سال یکی از بهترین و تاثیرگذارترین تعزیه‌ها در برغان به اجرا درآمد. نقش تاثیرگذار این گروه بر قسمت اعظمی از فرهنگ تعزیه خوانی مناطق دیگر و همچنین سواد آموزی و هنرآموزی حیدر رحیمی، بخصوص شیوه آموزش او و نسخه‌هایی را که تصحیح کرده و بیاض‌های فراموش شده‌ای را که او بازآفرینی کرد، انکار ناپذیر است و کار تلفیق موسیقی مقامی و محلی مناطق مختلف را که او وارد موسیقی دستگاهی اصیل ایرانی در تعزیه کرده است از جمله خلاقیت‌های اوست که باید در مقالات متعدد بدان پرداخت.

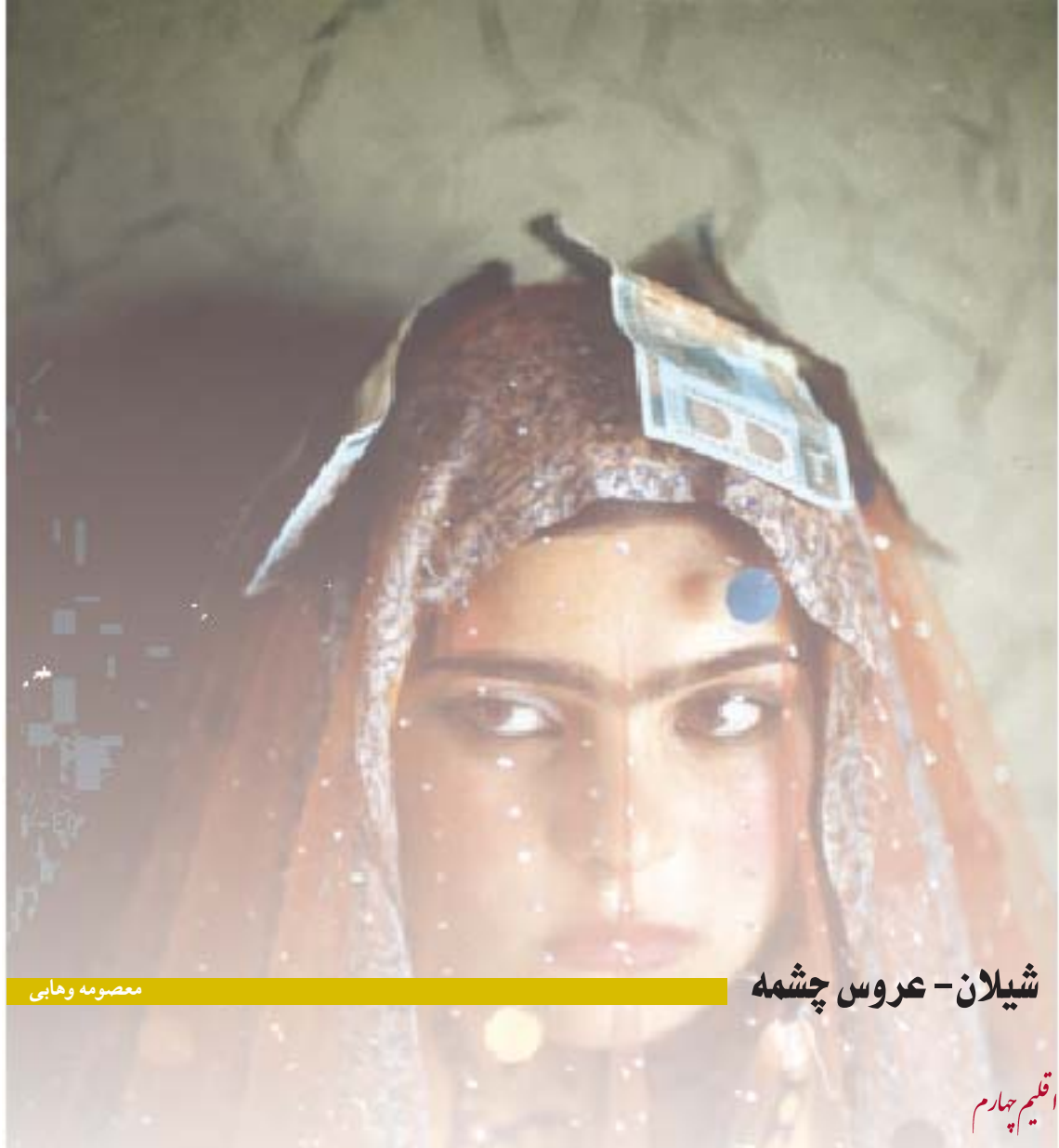
### یک نگاه

حیدر رحیمی با شرم خاص خود خاطره‌ای را تعریف می‌کرد: "در جوانی نقش امام حسین را در تکیه‌ای از روستاهای طالقان می‌خواندم. در پشت بام زن‌ها نشسته بودند به طور اتفاقی نظرم به زن جوانی افتاد. شاید قدری تامل کردم در همان موقع یک زنبور سیاه درشت که معلوم نشد از کجا آمد چشمم را نیش زد که برای من به مصداق "العاقل یکفنی بالاشاره" بود و دیگر هیچ وقت فراموش نکردم که من ذاکر شریفترین انسان روی زمین هستم و به همین جهت پس از آن حتی از حد یک نظر مشروع و ضروری به زن هم ابا داشتم. "نگارنده این ویژگی را به همراه سلوک عارفانه و سحرخوانی آن بزرگوار را در ماه مبارک رمضان شاهد بوده‌ام که روستای کوشک را در هاله‌ای از معنویت و نور غرق می‌کرد.

عکس: سجاد پینشادی







## شیلان - عروس چشمه

معصومه وهابی

اقلیم چهارم

در فرهنگ ایران زمین آب و باران جایگاه ویژه ای دارند و هر یک الهه ای یگانه . در اسطوره‌های ایرانی تیر ، تیشتر یا شباهنگ، الهه باران است و همانند اهورامزدا، صاحب قدرت که هرگاه بخواهد به صورت مردی شکوهمند بر گردونه خود آشکار می‌شود که هزار تیر و هزار کمان زرین و هزار نیزه و هزار خنجر و هزار گرز فلزین دارد و زمانی به شکل گاوی بزرگ‌پیکر در می‌آید و گاهی، به شکل اسبی سفید با سم‌های بلند که بر اپوش، دیو خشکی، می‌تازد.

در سروده‌هایی که به تیشتر نسبت داده اند سخن از نبرد میان او و اپوش دیو خشکی است. تیشتر با اپوش می‌جنگد و ابتدا شکست می‌خورد اما در پایان بر دیو خشکی پیروز می‌شود و باران هستی بخش در هفت اقلیم زمین باریدن می‌گیرد و آب در مزارع و چراگاه‌ها جاری می‌شود. در این داستان دختری زیبا به عنوان قربانی به الهه باران تقدیم می‌شود و دختر با بالا آمدن آب دریا غرق می‌شود و به تیشتر می‌پیوندد.

به نظر می‌رسد داستان "شیلان - عروس چشمه" تکامل یافته و نهادینه شده این داستان اسطوره‌ای است . شیلان - عروس چشمه، همان روایت الهه باران است که با ادبیات و فرهنگ اسلامی و همچنین مناسبات اجتماعی در سرزمین الموت عجین شده و در آیینی با شکوه، یک رویداد زمینی را با عالم معنا مرتبط می‌سازد . این آیین با دعا و یا همان شیلان انجام می‌پذیرد اما این بار به جای دختر یک زن به چشمه که نماد بومی همان الهه آب و یا باران است تقدیم می‌شود و بسیار جالب تر این که انتخاب عروس چشمه با یک رویکرد مردم‌دارانه و دست‌گیرانه اجتماعی و شاد صورت می‌گیرد. به زبان دیگر با خارج شدن از فضای اسطوره‌ای، یک کارکرد اجتماعی انسان‌دوستانه یافته است.

وجود چنین آیین‌هایی که سابقه هزاران ساله دارد یکی از ویژگی‌های این سرزمین کوهستانی است. امید است پژوهشگران بیشتر در این آیین‌ها دقیق شوند و آن‌ها را قلمی کنند.

این داستان برگرفته از یک شیلان واقعی است که معصومه وهابی به زیبایی آن را تصویر کرده است. نویسنده که خود تبار و ریشه الموتی دارد و به نظر می‌رسد با توجه به رویکرد جامعه‌شناسی که دارد و همچنین رویکرد حرفه‌ای وی که پژوهش در حوزه زنان است بخوبی توانسته یک آیین تاملین اجتماعی فرهنگی را به تصویر بکشد. با هم این داستان زیبا را می‌خوانیم.





ساعتی طول نکشید که چند تا از جوانای ده خونه به خونه ده را در می‌زد و خبری دادند: کدخدا بگوتی فردا میشیم کبودغاری چشمه شیلان بکشیم. وچکان بیورید، یادتان نشو.... معمولا بهار که می‌شد چشمه‌ها پر آب بود و مردان ده برای این که آب را به سمت زمین‌های تشنه هدایت کنند، دسته جمعی



چشمه کبود غار  
عکس: صادق رنجبر

صبح آخرین روزای اردیبهشت ماه بود. مساله مهمی کدخدا و مش قلی رو صبح سحر بعد از این که گله گاوها را روانه کوه کرده بودند از بالای ده به سمت میدان ده آورده بود. کدخدا درحالی که کلاه نمودی رنگ و رو رفته اش را روی سرش محکم می‌کرد، رو به مش قلی کرد و گفت: کبود غاری چشمه خیلی کم آب شده!

- مش قلی در حالی که به آسمان بی ابر جولادک<sup>(۱)</sup> نگاه می‌کرد دستی به ریشش کشید و گفت: آره نسبت به پارسال شاید از نصف هم کمتر شده باشه.. خدا نیاره اون روز رو که خشکسالی بیاد!

کدخدا حرف مش قلی را قطع کرد و گفت: خدا نخواه! مردم را جمع می‌نیم<sup>(۲)</sup>، می‌شیم<sup>(۳)</sup> شیلان می‌کشیم<sup>(۴)</sup>. مینی آقا<sup>(۵)</sup> همیشه کبودغاری چشمه را امید می‌دانست.

- مش قلی: آره لازمه شیلان بکشیم، شاید خدا رحم کنه! کدخدا که خیلی روی مش قلی حساب می‌کرد ادامه داد: حتما باید این کار رو بکنیم هر چه زودتر بهتر، باید اهالی را خبر کنیم تا فردا صبح سحر، بریم سر چشمه...

کدخدا و مش قلی همین طور که از بالای ده به سمت میدان ده راهی بودند و هر دم صحبتشان جدی تر می‌شد. کدخدا چند نفر رو مامور کرد که در ده خبر مراسم رو پخش کنند.

۱. جولادک یکی از روستاهای الموت شرقی، استان قزوین است که در قسمت جنوبی دره الموت و در ارتفاع ۱۸۰۰ متری از سطح دریا و در مجاورت روستاهای فیشان، ترکان، آفتابدر، شهرک و شورستان واقع شده است.
۲. در گویش الموتی، جمع می‌نیم یعنی جمع می‌کنیم
۳. در گویش الموتی، می‌شیم یعنی می‌رویم
۴. فرهنگ معین و لغت نامه دهخدا شیلان را به معنی سفره طعام (با تشریفات) آورده اند که با لفظ کشیدن مستعمل است. در الموت شیلان کشیدن در حقیقت دعوت از عموم مردم برای طلب خیر، دعای باران، دفع بلا و... بکار برده می‌شده است.
۵. در گویش الموتی مینی آقا یعنی پدر من







## الموت به مثابه عشق ...

مرتضی وثوق

اقلیم چهارم

عشق همواره کیفیت زندگی را رقم می زند و مناسبات اجتماعی، عشق را. حکایتی که در پی می آید قصه زندگی مردی است که عشق و دانش، سرنوشت دیگری را برای او رقم زد و او را از سرزمین های کویری خراسان به کوهساران پر برف الموت کشاند و ساکن کوی دوست ساخت. قصه او قصه کودک است و آموختن. قصه سپاهیگری است که سلاحش قلم و کتاب و سنگرش مدرسه ای گلین در دیاری که محبوب دل از او ربوده بود و انتظارش را می کشید.

در این داستان بخشی از سرگذشت سید محمود رضا حاجی وثوق آموزگار نام آشنای الموت را می خوانیم که به عنوان سپاهی دانش به الموت آمد و خدمت کرد و سرانجام عاشق شد و پس از پایان خدمت این بار در کسوت آموزگاری عاشق زندگی و دانش به الموت بازگشت. این نوشته را مرتضی وثوق فرزند وی نگاشته است که به قول خودش سال ۵۶ در کلبه ای کاه گلی بر دامنه شاه البرز چشم به جهان گشود و قلبش تپش را از صفای وصف ناپذیر شب های الموت آموخت. این قصه از نظرتان می گذرد.



ساک در دست و پتو زیر بغل

سوی دهات می رویم حی علی خیر العمل

پس از رسیدن به قزوین، شب به مسافرخانه ای رفتیم و صبح روز بعد برای مشخص شدن محل خدمت به باغ لاله قزوین رفتیم در آنجا در داخل یک اتاق کیسه ای گذاشته بودند که داخل آن کاغذهایی ریخته شده بود و روی هر کاغذ نام منطقه ای از قزوین را نوشته بودند. بچه ها به نوبت نفری یک کاغذ بر می داشتند تا نوبت من رسید، کاغذ را برداشتم و باز

سال ۱۳۴۶ بود که تازه دیپلم گرفته بودم و برای انجام خدمت سربازی به شهر بیرجند رفتم و در آنجا پس از پایان دوره آموزشی و تقسیم بندی به عنوان سپاهی دانش به شهرستان قوچان اعزام شدم پس از طی ۴ ماه دوره تعلیماتی در تقسیماتی که در تهران انجام شده بود، عده ای از ما به شهر قزوین مامور شده بودیم.

روز اعزام هر دسته ای با اتوبوس عازم شهر اعلام شده می شد و همه با هم این شعر را زمزمه می کردیم:





کردم دیدم نام رودبار الموت روی آن نوشته شده است که تا به حال نام آن منطقه را ننشیده بودم. خلاصه من را به اتاق مخصوص منطقه رودبار الموت معرفی کردند و آقای سلطانی مسئول اداره فرهنگ منطقه الموت و آقای علی آل عسفور هم راهنمای تعلیماتی آن منطقه بود. بعد از چند بار قرعه کشی روستای روچ سفلی (پایین روچ) به عنوان محل ثابت خدمت من مشخص گردید که اتفاقاً پسر کدخدای آن روستا هم که مامور شهربانی بود در آنجا حضور داشت، او پس از مشخص شدن محل خدمت به سراغ من آمد و بسیار محبت آمیز به من خوش آمد گفت که این برخورد، دلگرمی خوبی برای من در آن غربت بود. بالاخره سپاهیان دانش منطقه الموت به همراه آقایان سلطانی و آل عسفور با یک وانت سیمرغ ادارات کشاورزی عازم الموت شدیم.

در سرمای شدید بهمن ماه آن هم عقب وانت وارد جاده کوهستانی و صعب العبور الموت شدیم. سرمای غیر قابل تحمل گردنه و کوه های مخوف غم سنگینی بر دل بچه ها ایجاد کرده بود تا حدی که تعدادی گریه می کردند. دشت و کویر کجا و کوهستان های پر از برف کجا؟ پس از عبور از گردنه بیش از یک ساعت راه را با شیب تند به پایین دره با پیچ های متعدد طی کردیم و به روستای سیادشت (رجایی دشت کنونی) رسیدیم. برای استراحت وارد قهوه خانه ای شدیم. قهوه چی برایمان چای آورد. من هنگامی که می خواستم قند بردارم متوجه شدم قندهای داخل قندان بسیار ریز است این بود که چند حبه با هم برداشتم و داخل دهانم گذاشتم. قهوه چی که نظاره گر این صحنه بود به من گفت: جوان توی شهر شما توی یک قبر چند تا مرده می گذارند؟ من هم که منظورش را فهمیده بودم، بلافاصله گفتم: اگر مرده ها ریز باشند ۳ یا ۴ تا هم می گذارند که همه حاضرین در قهوه خانه زنده زیر خنده و این اولین خاطره شیرین من از منطقه الموت بود.

از قهوه خانه به راه افتادیم تا به معلم کلایه مرکز بخش الموت رسیدیم و از آنجا به شهرک رفتیم. در آن زمان روستای شهرک انتهای جاده ماشین رو بود و از آنجا به بعد را باید با قاطر و یا پیاده می رفتیم. عده ای هم که کارشان رساندن مردم با قاطر و الاغ بود به چروادار (چهارپادار) معروف بودند و در شهرک منتظر مسافر می ایستادند. آقای سلطانی برای هر کدامان یک قاطر و یک چروادار گرفت و ما را عازم روستاها کرد متأسفانه از بخت بد من چرواداری که مسئول رساندن من به پایین روچ شد به آن منطقه آشنایی نداشت و با پرسش از دیگران محدوده روستا را متوجه شد. خلاصه به طرف پایین روچ راه افتادیم. هوا تاریک و بسیار سرد شده بود. هر چه می رفتیم نمی رسیدیم و دیگر در آن تاریکی کسی برای راهنمایی و پرسیدن نشانی ده پیدا نمی کردیم. روستاییان هم که فانوس های خود را خاموش کرده و خوابیده بودند، نوری برای ما باقی

نگذاشته بودند که از دور روستا را تشخیص دهیم. خستگی و خواب و ناامیدی از رسیدن به روستا بر ما چیره شد و تصمیم به توقف و استراحت گرفتیم. آتشی درست کردیم و نمدهای روی قاطرها را به سر کشیدیم و شب را به سختی صبح کردیم. صبح که هوا روشن شد با تعجب و تأسف دیدیم چند صد متری بیشتر با روستا فاصله نداشتیم و بیهوده شب تا صبح عذاب کشیده ایم. به هر حال وارد روستا شدیم و با استقبال گرم و پر محبت اهالی مهربان پایین روچ مواجه شدیم که واقعا تمام سختی های راه و نگرانی های ذهنیم را از این دیار پایان داد. هنوز سپاهی قبلی آقای محمودی در آنجا حضور داشت و چند روزی از خدمتش باقی مانده بود. آنجا رسم بود که هر سپاهی به نوبت در خانه یکی از اهالی ساکن می شد. روستاهای آنجا اکثراً به دو قسمت تقسیم شده بود، جوار محله (بالا محله) و جیر محله (پایین محله) و من در یکی از منازل جوار محله ساکن شدم.

تاروزی که آقای محمودی خدمتش تمام شود و من در این مدت لوله کشی آب نیمه تمام روستا را تمام کردم و پس از رفتن آقای محمودی تدریس را آغاز کردم و هر جمعه با سپاهی های دیگر در یکی از روستاها دور هم جمع می شدیم. دوران بسیار خوبی بود و در میان مردم با محبت الموت به هیچ وجه احساس دلتنگی نمی کردیم.

الموتی ها لهجه شیرین و ویژه ای داشتند که خیلی وقت ها آن را درست نمی فهمیدم که خاطره جالبی هم از آن دارم. یکروز صبح در پایین روچ، هنوز از خواب بیدار نشده بودم که با فریاد یک مرد از جا پریدم. او می گفت: جنتی مار... جنتی مار... من که از مار بسیار وحشت داشتم سراسیمه از منزل خارج شدم که فرار کنم اما دیدم مرد صاحب خانه بالای پشت بام ایستاده و رو به صحرا فریاد میزند جنتی مار... از او پرسیدم که چرا فریاد میزنی؟ گفت: مادر جنت را صدا می کنم. تازه متوجه شدم که نام دختر آن ها جنت است و در لهجه الموتی هم به مادر می گویند "ماآر" می گویند. هر روز کلمه جدیدی از لهجه آنها یاد می گرفتم اما یاد گرفتن کلمه مادر خیلی برایم گران تمام شد.

شبی هم علف های یکی از اهالی آتش گرفته بود و مردم کمک می کردند تا آتش را خاموش کنند. من هم در آن تاریکی برای کمک رفتم که ناگهان احساس کردم زمین زیر پایم خالی شد و مرا بلعید. با پایبی که در اثر ضربه بسیار درد می کرد در تاریکی مطلق فریاد می کشیدم. نمی دانستم چه اتفاقی افتاده و چه خواهد شد؟ آنقدر فریاد زدم تا این که بعد از مدتی دیدم دری باز شد و تعدادی از اهالی با فانوس به سویم آمدند. تازه فهمیدم که اینجا انبار علف است. در الموت سوراخ هایی در پشت بام طویله ها و انبارهایشان درست می کنند تا هم هواکش باشد و هم از آن سوراخ برای دام هایشان علف خرد شده



می‌ریختند و به آن سوراخ‌ها درجی می‌گفتند و من از بخت بدم وقتی روی پشت بام با عجله به سوی آتش می‌رفتم از یکی از این سوراخ‌ها به داخل انبار علف افتاده بودم که در این سانحه پایم شکست.

۱۴ ماه در روستای پایین روچ با اشتیاق خدمت کردم و سرانجام روز آخر من را با قاطر از راه اکبرآباد به قزوین فرستادند. هیچ وقت بدرقه شور انگیز اهالی آن روستا را از یاد نخواهم برد. خلاصه به وطن گناباد بازگشتم و در بانک ملی استخدام شدم اما هر روز و هر ساعت خاطرات آن منطقه رویایی و مردم خونگرمش جلوی چشمانم بود. تا این که پس از چند ماه بخشنامه ای آمد مبنی بر این که سپاهیان که در هر منطقه ای خدمت کرده اند می‌توانند در همان منطقه استخدام شوند. من هم که منتظر چنین فرصتی بودم بانک را رها کردم و بار دیگر به الموت رفتم و در اداره فرهنگ الموت استخدام شدم اما این بار به عنوان آموزگار به روستای روچ علیا (بالاروچ) رفتم که به موازات پایین روچ در دامنه شاه البرز واقع شده اما نسبت به پایین روچ سرسبز تر و پر آب تر است.

در بالاروچ در منزل مرحوم مشتی علی قربانی ساکن شدم. بالاروچ دو امامزاده داشت و من دانش آموزان را برای آموزش نماز و شرعیات به امامزاده می‌بردم و برای دخترها از پول خودم چادرتهیه می‌کردم. اما در عین حال به علت روحیات بچه‌های روستایی آن زمان و انرژی بیش از حدشان مجبور بودم از خودم در دلشان ترس ایجاد کنم تا درس‌ها را یادگیرند و فرمانبردار باشند. تا حدی که شاگردان قدیمم اعتراف می‌کنند که هنوز پس از گذشت سی و چند سال نام وثوق در دل ما ترس ایجاد می‌کند. یادم می‌آید خانمی که در بالاروچ قابله بود هر وقت مرا می‌دید می‌گفت: وثوق من سر زایمان شاگردان قدیم تو که می‌روم، هر چقدر که زایمانش سخت باشد تا اسم تو را می‌آورم سریع فارغ می‌شوند.

من دیگر یادم رفته بود اهل خراسانم چرا که در همان بالاروچ دختری را به همسری برگزیدم و ازدواج کردم. دیگر الموت واقعا وطن شده بود زیرا ضرب المثلی هست که از کسی می‌پرسند: اهل کجایی؟ پاسخ می‌دهد: هنوز ازدواج نکرده‌ام. همسرم ایراندخت خادمی خوبانی، افتخاری افزون بر خدمتگزاری ام به مردم بزرگ الموت بود زیرا او نوه جلال بیگ کلانی، رهبر قیام دهقانان الموت بود. جلال بیگ هم‌رزم میرزا کوچک خان جنگلی بود که خدمت بزرگی برای از بین بردن ظلم و ستم در منطقه الموت کرده بود.

بعد از چند سال به عنوان مدیر مدرسه به روستای کشکدشت منتقل شدم و پس از مدتی از طرف اداره به عنوان راهنمای تعلیماتی مدارس در حوزه‌های چاله و زوارک انتخاب شدم و در مرکز الموت یعنی روستای معلم کلاهی ساکن شدم.

در دوران راهنمای تعلیماتی چون باید به مدارس این حوزه‌ها سر می‌زدم و تغذیه دانش‌آموزان از قبیل پسته و موز و... را به مدارس می‌رساندم با اکثر روستاهای آن منطقه آشنا شدم و خاطرات بسیاری از رفت و آمد در آن راه‌های صعب‌العبور دارم.

یک روز با خبر شدم در روستای چاله بین سپاهیان و دبیران اختلاف به وجود آمده و از من درخواست کردند میانجی‌گری کنم. من هم با جیب شهباز اداره که در اختیارم بود به طرف روستای چاله راه افتادم تا تونل جاده اکبرآباد رفتم و دیدم به خاطر بارش سنگین برف، با اتومبیل از تونل جلوتر نمی‌توان رفت. ماشین را پارک کردم و پیاده به روستای چاله رفتم. سپاهیان و دبیران و اهالی را جمع کردم که اختلافشان را حل کنم اما متاسفانه متوجه شدم اوضاع وخیم‌تر از آن است که فکر می‌کردم و بحث بین آنها بالا گرفت و جمعیت هم که از قبل برای درگیری فیزیکی آماده شده بودند با بیل و چماق به جان هم افتادند من که از دستم کاری بر نمی‌آمد از ترس جانم از محل گریختم. در راه برگشت جیب در برف گیر کرد و تا صبح داخل ماشین ماندم واز سرما دچار عفونت شدید ریه شدم تا حدی که در بیمارستان تجریش تهران بستری شدم.

... و اما آخرین خاطره تلخی را بگویم که باعث شد برای همیشه از الموت بروم: شب‌های عید ۱۳۵۷ بود که من به بالاروچ رفته بودم و برای برگشت به منزلم در معلم کلاهی با یک قابلمه سمنو که مادرخانم فاطمه جلالی کلانی برای دخترش پخته بود به روستای خوبان آمدم و کنار جاده ایستادم تا اتوبوس جنگی مهدی حدادی رسید و سوار شدم. اتوبوس مملو از مسافر بود و جاده تازه احداث، در اثر باران، حساسی گل و لغزنده بود. اتوبوس راه را طی می‌کرد، از شهرک که عبور کردیم، اتوبوس سربالایی گردنه شهرک را نتوانست رد کند و مهدی حدادی هر چه گاز می‌داد اتوبوس بالا نمی‌رفت و روی گل‌ها سر می‌خورد. تا این که اتوبوس از کنترل خارج شد و به عقب سر خورد و واژگون شد. من که کنار در ایستاده بودم به بیرون پرتاب شدم و اتوبوس هم روی پای من افتاد. پس از این که مردم برای کمک آمدند با عجله بدون این که اتوبوس را بلند کنند پای مرا از زیر اتوبوس بزور کشیدند و استخوانهای پای من خورد شد و از هم پاشید و مرا که عقاب پرنده الموت می‌نامیدند برای همیشه از ناحیه پا ناقص کرد. ماه‌ها در بیمارستان بستری بودم و چندین عمل روی پایم انجام شد هر چند بهبود نسبی پیدا کردم اما دیگر از سربالایی‌ها را نمی‌توانستم بالا بروم این بود که تصمیم به مهاجرت از منطقه الموت به مشهد گرفتم و در سال ۱۳۵۸ خودم را به مشهد منتقل کردم و به رغم میل قلبیم با الموت زیبا و مردم دوست داشتنیش وداع کردم.





داستان در فرهنگ ما ایرانیان جایگاهی رفیع دارد و فرهنگ شفاهی ما سرشار از داستان‌هایی است که سینه به سینه از نسل‌های گذشته به ما رسیده و بسیاری نیز نرسیده و از یادها رفته است. به باور نگارنده داستان در الموت جایگاه ویژه‌ای نسبت به سایر نقاط ایران دارد زیرا به دلیل تاثیر اسماعیلیان و حسن صباح در فرهنگ مردم الموت، اصولاً جوهری در داستان‌های الموت وجود دارد که برخاسته از این تاثیر و راز آلودگی فرهنگی است که در کمتر جایی یافت می‌شود از این رو جمع‌آوری این داستان‌ها که در سینه پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌های الموت نهفته است از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و چه خوب است نسل امروز، در دیدار با پیران الموتی این داستان‌ها را که گاهی به افسانه نیز تنه می‌زند، ضبط کرده و ثبت سازند. البته در این زمینه یوسف علیخانی و علی رشوند فعالیت‌هایی را انجام داده و کتاب‌هایی را منتشر کرده‌اند اما لازم است تا نسل پیران الموتی که داستان در سینه دارند و هنوز هستند، پای صحبتشان نشست و داستان‌ها را در قالب ادبیات شفاهی را مکتوب ساخته و آن‌ها را برای اقلیم چهارم بفرستند تا به نام خودشان کار شود و پس از آن می‌توان مجموعه داستان‌ها را در کتابی مستقل چاپ و ماندگار کرد.

داستان کوتاه پیش‌رو را علی رشوند هرانکی نوشته که داستانی کهن نیست اما خواندنی است و بی‌شک ریشه در واقعیت دارد. رشوند الموتی است و دستی به قلم دارد و تا کنون چند کتاب در باره الموت منتشر کرده است که از جمله می‌توان به کتاب یادداشت‌های معنوی به همسر و سیلان اشاره کرد. این داستان را با هم می‌خوانیم.

## سالارخان

میرزاجان که از پشت پنجره فلزی خانه کاه گلی اش پلنگ

را تماشا می‌کرد رو به همسرش گفت:

-- قوس پاییزه صحرا هیچ چیز نی به

-- هرکی بیرون ببو بیچاره می بو

شاخ نبات در جواب گفته بود:

- پلنگ خودش ره بدیده، بزار سالارخان از صحرا وگرده

- سالارخان نترسه جان داره، یه سال چهار گرگ او را دوره

بکردند، جان سالم به در برد

میرزاجان پوزخند کنان گفته بود:

- سالار خودشی ره، سالاره، برابری پلنگ، سالار نی یه

لحظات به کندی می‌گذشت. ثانیه‌ها به کندی دقیقه‌ها و دقیقه‌ها به کندی ساعتها از تونل زمان عبور می‌کردند. در آبادی

سکوت توام با ترس و وحشت و سراسیمگی حکمفرما بود.

اهالی از پشت شیشه‌های غبار گرفته به پلنگ زل زده بودند

و پلنگ با تکان دادن دم، همه را به نبرد فرا می‌خواند

غیب‌الله از پشت درز در چوبی طویله، پلنگ را زیر نظر

داشت:

هیچ کس باور نمی‌کرد، روزی تو کوچه‌های آبادی، پلنگ

را با دو چشم خود ببیند. هیچ کس باور نمی‌کرد، پلنگ

ساعت‌ها مردان و زنان آبادی را خانه نشین بکند. حتی ممدعلی،

اراجیف باف آبادی، که حکایت غول و اوشانان برای اهالی

می‌گفت، سراسیمی خرمن کوچه، پلنگ را می‌بیند دندان‌هایش

قفل می‌شود، از ترس دوان دوان می‌رود، پشت کلون در خانه

مشدی جعفر، که ننه جانی گفته بود:

- ایسه پلنگ بدیدی، آدم خور که ندیدی؟!؟

- مردی بگفتن، زنی بگفتن، هیچ کدام را نمایی؟!؟

پلنگ کوچه‌های آبادی را یکی در میان چرخید. آخر سر

هم پشت بام طویله مش قبر دمش را روی بام گذاشت.

سگ‌های آبادی از فاصله دور پارس می‌کردند. جرات

نزدیک شدن و گلاویز شدن نداشتند. ترس از چشم سگ‌های

آبادی می‌بارید. سگ سیاه ضرغام حتی صدایش گرفته بود.

نجمان تشر زده بود:

- تی خاصیت چیه سر بام‌های هرانک آفتاب بخوردن؟!؟





- لامصب عجب ابهتی داره، اهالی را، خانه نشین کرده، کسی جرات بیرون بشی بن، نداره  
 غروب دم سالارخان وارد هرانک شد. شیخ مرگ بر آبادی سایه انداخته بود با دیدن کوچه های خالی از سکنه، واهمه برداشت. زنش را صدا کرد :  
 - صنم بر هووی.....هووی  
 فردوس چوپان، در جواب نسبت به صنم بر، پیش دستی کرد :  
 - سالار خان جلوتر نوشو ، از ترس پلنگ، خانه نشین بشدیم .  
 - پلنگ جنگلی حیوانه، اینجا چه کار می نه درآیید میدان  
 - ای خان، قنبری پشت بام، دم بگذاشته زمین، تکون نخوره  
 صدای خفیف صنم بر بانو به گوش رسید :  
 - سالارخان برگرد خطر داره؟  
 سالارخان کاج به دست، سمت بام طویله مش قنبر خیز برداشت. دلهره و تشویش بر ذهن و باور اهالی سایه انداخته بود. دعاها بلند شد :  
 - یا امام زاده محمود به دادمان برس  
 هنوز پای سالارخان بر پشت بام قنبر نرسیده بود که پلنگ غرش کنان از جایش خیز برداشت.  
 سالار کاج به دست جلو رفت و سر پلنگ را نشانه گرفت.  
 پلنگ جهش کرد کاج به هوا پرتاب شد چرخان چرخان افتاد.

روی بام انباری وطن مرحوم.  
 هردو باهم گلاویز شدند. نبرد سختی بود. گاهی سالار خان پلنگ را زیر می گرفت. گاهی پلنگ سالارخان را...  
 هردو پر زور بودند. سالارخان با دو دست گلوی پلنگ را چسبیده بود. فشار می داد و اهالی را به کمک می طلبید. دقایقی بعد زور پلنگ بر سالارخان چربید دست راستش را به دندان گرفت. او را به زیر افکند. حسب دلسوزی مردان آبادی دل و جرات پیدا کردند همگی برسر پلنگ ریختند.  
 لحظاتی بعد جسد پلنگ بازیچه مردان و زنان آبادی شد. هرکس لگدی نثارش می کرد و می گفت:  
 - بی صاحب مانده، چه جور روزمان را سیاه بکرد؟!  
 - دنداناش را ببین اهالی را می خورد، سیر نمی شد!؟  
 اهالی احساس عجز می کردند از آن میان تنها سالارخان از نتیجه کارش راضی بود. گرچه درد داشت و زخمی بود اما یک آبادی را از وحشت نجات داده بود.  
 شاخ نبات شادمانه طوری که میرزاجان بشنود بلند گفته بود:  
 - صدوبیست سال عمرت بباشه سالارخان، اگر تی جرات نبود معلوم نبود چی بلایی سرمان می آمه  
 بعضی ها هنوز تی شجاعت و مردانگی شک دارند؟  
 میرزاجان منظور شاخ را دریافت و آرام غرید:  
 - سالارخانی که تعریف می کنی بدون یک دست نداره







محمد صادق قورچی بیگی

معلم بازنشسته و نویسنده کتاب یاد

## قصه های بی بی

کبک خرامید و با ناز گفت: کدخدا!  
 آخه میدونی که کبک، همیشه صدا می‌کنه کدخدا...  
 کدخدا....  
 شیر رو به بلدرچین یا همون وشم خودمون کرد و گفت:  
 تو هم چیزی بگو!  
 بلدرچین نگاهی از سر دانایی به شیر کرد و گفت: بد بده،  
 بد بده....  
 حتما میدونی که بلدرچین همش داره میگه بد بده... بد بده  
 و به همین خاطر هست که اسم دیگه بلدرچین بد بدهکه.  
 بی بی همین طور مشغول تعریف داستانش بود که ناگاه  
 زبانم باز شد و گفتم: ک ک کم بینی... بی بی! امان از کم بینی،  
 درد من کم بینی.  
 بی بی آهی کشید و گفت: عزیزم! من هم از کم بینی به  
 جان اوادم، راست میگی به دار و ندار آدم کار دارند...  
 نفسی کشیدم و جای تازه دم بی بی حال رو جا آورد.  
 فردا صبح که با بی بی به کوه رفتیم که کمی سبزی کوهی  
 بچینه، گویی صدای من و کبک و بلدرچین با هم عجین شده  
 بودند و طنینش در گوشم می پیچید که می گفت:  
 کدخدا کم بینی بد بده  
 کدخدا کم بینی بد بده...

بی بی همیشه سنگ صبور من بود خصوصا وقتایی که  
 دلگیر بودم و اتفاقی منو ناراحت کرده بود اون روز هم بعد از  
 چند وقت که شهر بودم و دلم از بی مهری ها پر بود به عشق  
 دیدن روی باز بی بی و حرفای دلنشینش به ده اوادم، در زدم  
 و بی بی با مهربونی همیشگیش در رو باز کرد و منو بوسید من  
 هم با سگرمه های درهم رفته یگراست رفتم روی تشکچه ای  
 که بی بی توی ایوان خونه که مشرف به کوه انداخته بود نشستم.  
 با این که سن و سالی ازم گذشته اما هنوز هر وقت بی بی رو  
 می بینم فکر می‌کنم هنوز هم بچه هستم و غم و غصه هامو  
 برای بی بی تعریف می‌کنم اما اون روز اصلا دلم نمی‌خواست  
 حرف بزنم.  
 بی بی جای آورد و تعارف کرد، انگار جای هم از لبم رد  
 نمی‌شد. بی بی متوجه شد به چیزیم هست، با سر اشاره کرد:  
 چی شده؟  
 چیزی نگفتم. تکرار کردو این بار به زبون آورد که چی  
 شده پسرم؟  
 باز جوابی ندادم اما او از تجربه هاش استفاده کرد و گفت:  
 داستانی برات می‌گم شاید لبب باز بشه و کنارم نشست و گفت:  
 روزی شیر، همه حیوانات جنگل رو جمع کرد تا با اونا گپ  
 بزنه، از کبک که کنارش نشسته بود پرسید: تو وقتی دلت می‌گیره  
 باکی درد دل می‌کنی؟



## ضرب المثل‌ها

قلم‌چهارم

ضرب المثل نوعی بیان در زبان عامه مردم است که در آن نکته‌ها و داستان‌های پند آموز نهفته است. معمولا آفرینندگان اولیه ضرب المثل‌ها مشخص نیستند زیرا از حوادث زندگی روزمره مردم سرچشمه می‌گیرند و سینه به سینه منتقل می‌شوند و بی شک بنیان هویت فرهنگی جامعه محلی بشمار می‌روند. دهخدا در تعریف ضرب المثل می‌گوید: "سخنان برجسته، روشن، پندآموز و مستقل که در زبان مردم رایج است ضرب المثل خوانده می‌شود" و به جرئت می‌توان گفت که ضرب المثل‌های الموتی نیز از این قاعده دور نیست. بخش وسیعی از ضرب المثل‌های الموتی همان ضرب المثل‌های پارسی است، اما بخشی از آن‌ها به گونه‌ای ناب، ویژه این سرزمین کوهستانی است. در این نوشتار تعدادی از ضرب المثل‌های الموتی از نظرتان می‌گذرد.

◆ هر جور تیی صلاح مایی سری کلاه

هر جور تو صلاح بدانی ما بالای سر می‌گذاریم

◆ حرف می‌زنتم دردت کنه یه روزی مردت کنه

حرفی می‌زنم که به تو بر بخورد و روزی تو را مردی کند

◆ نه بیل بزیم نه پایه انگور بخردم داری سایه

دیگری کار کرد و من سود بردم

◆ حرف زنی دل، خوشه خانه خراب

کسی که زیاد حرف می‌زند دل خوش است اما خانه او نا مرتب است

◆ بهاری هوا، زن و مردی دعوا

◆ خانه‌ای را که هست دو تا کی بانو خاک در تا زانو

اگر در خانه‌ای دو زن باشد در آن خانه تا زانو خاک می‌نشیند

◆ شهر کوران میشی یه چشمت دبست

اگر در شهر کورها می‌ری یک چشمت را ببند؛ معادل فارسی آن؛ خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو.

◆ رو باری ر پتن مال چسن مهل نی

رودباری‌ها (چهار محل شمس کلایه، معلم کلایه، اسطبلر وعناده) برای پختن غذا (یا هر چیز دیگر) ارزش قایل می‌شوند ولی برای سرد شدن غذا (خنک شدن) صبری نمی‌کنند و ارزشی قایل نمی‌شوند.

◆ دتر بداشتیم به این عزیز ی بشو عظیم دتری کنیزی؟

دخترم را به عزیز ی نگه داشتیم حال برود کنیز دختر عظیم بشود؟





◆ یه کوه باید خراب ببو تا یه دره پر او بو  
باید کوهی خراب شود تا اینکه دره ای پر شود

◆ گوو پوس بکنیم دمش بماندی  
کار را تمام کرده ام فقط آخرش مانده است / گوو: گاو

◆ غذا سیرابیم فقط لوکی سر رو میخوام سنگ بنیم  
از غذا سیر شده ام فقط کمی می خواهم نان روی غذا بخورم  
لوک: علف چیده شده که روی هم گذاشته شده باشد (مردم معتقدند بعد از خوردن غذا باید کمی نان بخورند تا زود  
گرسنه نشوند)

◆ بزکی بسته رو بی نین واز کن رقصشه بین  
بز کوچک را منگر که آرام است اگر او را آزاد کنی بسیار شلوغ می شود ، معادل فارسی آن: فلفل نبین چه ریزه  
بشکن ببین چه تیزه.

◆ حرفی میان حرف نزن سفیدی میان زرد نزن  
اگر وسط حرف دیگران حرف بزنی مانند این است که (در بافتنی، گلیم و...) میان رنگ سفید رنگ زرد را بزنی ؛ در  
کل به این معنی است که اکیدا نباید وسط حذف دیگران حرف بزنی.

◆ قد قدش ایجه ایه مرغانش جای دیگه  
کار را برای کس دیگری (جای دیگری) انجام می دهد اما غرغرش را نزد ما می کند.

◆ کاه تیی نبو کاه انبار خا تیی بو  
غذا برای تونبود (ولیمه ای بود) شکمت که برای تو بود (باید کمتر می خوردی) کاربرد این وقتی است که کسی زیاد  
در مهمانی ها غذا می خورد و دلدرد می گیرد.

◆ سگ بیته رومام مینه آدم بیته رومان نمینه  
اگر انسان را سگ گاز بگیرد بعد از مدتی خوب می شود اما اگر انسان به او زخم زبان بزند دیگر خوب نمی شود.

◆ کسی مایی مرثیه رو وایر نمی نه  
هیچ کس به حرف ما گوش نمی دهد.

◆ درختی می نشانم دیره وقتی زیر سایه اش نشینم روز سختی  
امروز کاری می کنم و آینده پاداشش را خواهم دید.

◆ داریم خوریم نداریم خوان د بی نیم  
تا وقتی که داریم می خوریم هر وقت نداشته باشیم آن را در خواب می بینیم (اصل این ضرب المثل کوچنایی است  
که در روستاهای دیگر هم رواج دارد).

◆ می یسی تا قاف ، می خسی تا ناف  
این ضرب المثل برای نشان دادن کوتاهی قد گیاهی (مثلا گندم) به کار می رود که این بوته آنقدر کوتاه است که وقتی  
می ایستی تا مچ پا می رسد و اگر بخوابی تا روی شکم تو می رسد.

◆ شو سیاه گو سیاه  
این ضرب المثل زمانی کاربرد دارد که تشخیص دو چیز از هم سخت است اصل ضرب المثل می گوید که گاو  
سیاهی در هنگام شب گم شده و چون هر دو سیاه هستند نمی شود گاو را یافت.



شعر قریحه می خواهد و ذوق، همین دو عنصر شعر را می سازد حالا این شعر تا چه اندازه دارای غنای فرهنگی و معنایی باشد، بستگی به سطح دانش و فرهیختگی شاعر دارد. اما آنچه در روستا یک شعر را در زبان روستاییان جاری می سازد و نقل و نقل خانه و محله روستا می سازد، غنای شعر نیست، زبان حال روستاییان ساده دلی است که زبان بیان حال ندارند اما وقتی زبان حالشان از سوی شاعری روستایی بیان می شود به دلشان می نشیند و نقل زبانها می شود و شعر روستایی چنین است. منظور از روستایی بودن شعر این است که این اشعار پاک بی آرایش و ساده و غالباً جسورانه هستند و شاعر خود را اسیر هیچ یک از تکنیک های شعری نمی کند و دوم این که شاعر از خود مردم روستا است، همدرد و همدل. شاعران روستایی گاه بگستاخی مفهوم خود را بیان می کرده اند که در ماندگاری آنها نقش ویژه ای دارد. این معنا در روزگار ارباب و رعیتی بسیار قابل است. شاعر روستایی به گونه ای نقش روشنفکر روستا را بازی می کند، او به تنهایی رسانه نیز هست و شاعر روستا زبان حال و اعتراض روستا است.

نوشتر زیر به شاعری از این جنس اشاره می کند نویسنده از شاعری حرف می زند که شهرت او در الموت ماندگار است و هنوز قدیمی های این خطه شعرهای او را از بر دارند. این نوشته و سروده ای از "شیردل" شاعر روستایی سرای الموتی را که دکتر شهروزی قلمی کرده از نظرتان می گذرد.

دکتر سید علی شهروزی متولد ۱۳۴۰ در بوئین زهرا، خود الموتی تبار است وی دکترای پزشکی خود را از دانشگاه علوم پزشکی تهران گرفته و هم اکنون استاد دانشگاه است. شهروزی به گونه ای حرفه ای دست به قلم است و تاکنون مقالات فراوانی را در نشریات داخل و خارج کشور منتشر کرده است و دارای ۷ عنوان کتاب نیز هست. وی مدیر مسئول سابق نشریه نامه قزوین نیز بوده است.

### بزن شعر...

است. عنصر اساسی این شعر موسیقی آن می باشد که در قالب های ساده و ابتدایی شعر فارسی ظهور پیدا می کند. موسیقی شعر روستایی با ضرب آهنگ زندگی مردم متناسب است، امری که ماندگاری این نوع شعر را تضمین کرده است.

### شیردل

شیردل در شعر روستایی الموت نامی درخشان است. وی به شغل خیاطی در روستای ورک الموت شرقی روزگار گذرانده و تا دهه های اخیر حیات داشته است. اگر چه حیات معنوی او در فرهنگ الموت هم چنان ادامه دارد. شعر او آینه نیم قرن تاریخ و جغرافی و به طور خلاصه فرهنگ الموت می باشد. از ویژگی های شعر شیردل می توان گفت که شعر شیردل قالبی ساده و معمولاً به سبک مثنوی دارد، گزارش گونه است. از

در لهجه الموتی شعر به جای سرودن، زده می شود. این نوع شعر که به اعتبار محل تولدش روستایی (و نه دهقانی یا شبانی و...) می توان نامیدش، نیاز به سبک شناسی ویژه دارد. شعر شعری تحصیل کرده الموت که با وقوف هنری و ادبی سرانیده شده اند، ارتباطی با شعر روستایی ندارد. بستر شعر روستایی ذهن و زبان مردم روستاهاست. این نوع شعر در غم و شادی مردم شریک است. بدون شعر زندگی در الموت متصور نیست. شعر در زندگی روستایی این منطقه متاع عمومی است. چاروادارهای گردنه صلنبار همان شعری را آواز می کنند که شبانان مزرعه بوئه کوه. در شب نشینی ها شعری که نقل می شود همان زمزمه های زائران آقای نرم لات است. این نوع شعر در تعامل با همسایگان طالقانی و تنکابنی و گیلانی الموت



صور خیال و صنایع شعری فارغ است. دو شعر معروف او یکی ماجرای دعوای ۲ روستای اوانک و گرمارود است و دیگری ماجرای سفر او از تنکابن به ورک.

شعر شیردل به دلیل زندگی محدود او بیشتر به روستای ورک و محال مربوط به آن توجه دارد. شعر شیردل به سبک خراسانی نزدیک است. او ساده و بی تکلف شعرزده است. جای سخنان حکیمانه و پند و اندرز تا تعزل های عاشقانه در شعرش خالی است. او به بهترین شکلی انعکاس ذهن جامعه روستایی پیرامون خود بوده است. صراحت، سادگی و شجاعت شعر او به جامعه پیرامون او بر می گردد.

### شعر عریان

در شعر شیردل ماجراهای دوره او و شرح آنچه بر او رفته است، به عریانی دیده می شود. اگر بعضی شعرهای او مثلاً درباره گرمارود و اوانک جانبدارانه است و انتشار آن متعذر، ولی عمده اشعارش را می توان انتشار داد.

مردمی که تاریخ ندارند آن را جعل می کنند. برای نسل ما، بررسی شعر شیردل مطالعه تاریخ و پیشینه ماست. قهرمانان و ماجراهای شعر شیردل هنوز می توانند غم غربت ما را دامن بزنند. غبار زمان هنوز آینه شعر او را تار نکرده است. مطالعه و انتشار شعر شیردل می تواند ما را با گذشته خود و با خودمان آشناتر و مهربان تر کند.

### رخت عروسی

حرکت کرده ام من اول دی  
تمام پیچ و بن را کرده ام طی  
رسیدم پیچ و بن با تندرستی  
شدم خسته نشستم زیرکری  
مرا بردند از راه خصوصی  
برای دوختن رخت عروسی  
همان شب جمع شدند با خاطر شاد  
تماشا کردم من لباس داماد  
بیامد عده از زن های گالش  
لباس ها را دادند بسی مالش  
لباس ها را بسی کردند آزار  
دگر لازم ندارد آن اتوکار  
بیامد چکه در منزل سراسر  
لباس ها را بریختم توی برگر  
خیاطی کرده ام توی طویله  
بجای چوب لباسی میخ طویله  
ولی تو بشنو از وصف نجابت  
ندیدم هیچ چیز غیر از محبت

روستای سوگاه  
عکس از الهام اریس





## عقاب الموت

علی کوچانی

القصه :

قمر از برج عقرب گذشته بود

"مناسب ساعتی برای آغاز"

دستی از آستین برآمد و برق بی دریغ خنجری

در هوا جهید

و خون بود و خاک

خاک بود و خون مخدوم خاطی

دیگر شب

یک وهم

در گمان ناگهان دشمنان سایه بست:

"تا باز

باز اشهب

بر بام کدام خانه

خنجر فداییان در نرمی کدام سینه؟

آماج تیرشان گرمی کدام قلب

و خاک در سرخی کدام خون خواهد نشست؟"

باز بلند پرواز قلعه ها و قله ها!

با پچیچه

در گوششان

چه چکاندی؟

تا

در رهسپاری قله های فتح

نه پیچک ترسی که به پایشان پیچد

نه به رای ضعیفی

که ز راه بازشان دارد

و در اوج های هموار

فریادی و مرگی مردانه

در پیش...

آیین فداییان را می گفتم .

گفتند تاریخ

وقتی غبار یاد نشست

آغاز می شود.

آیا

نقاب چهره ات سیاه تر از شب بود؟

که شب را شناختیم

اما تو را ؟

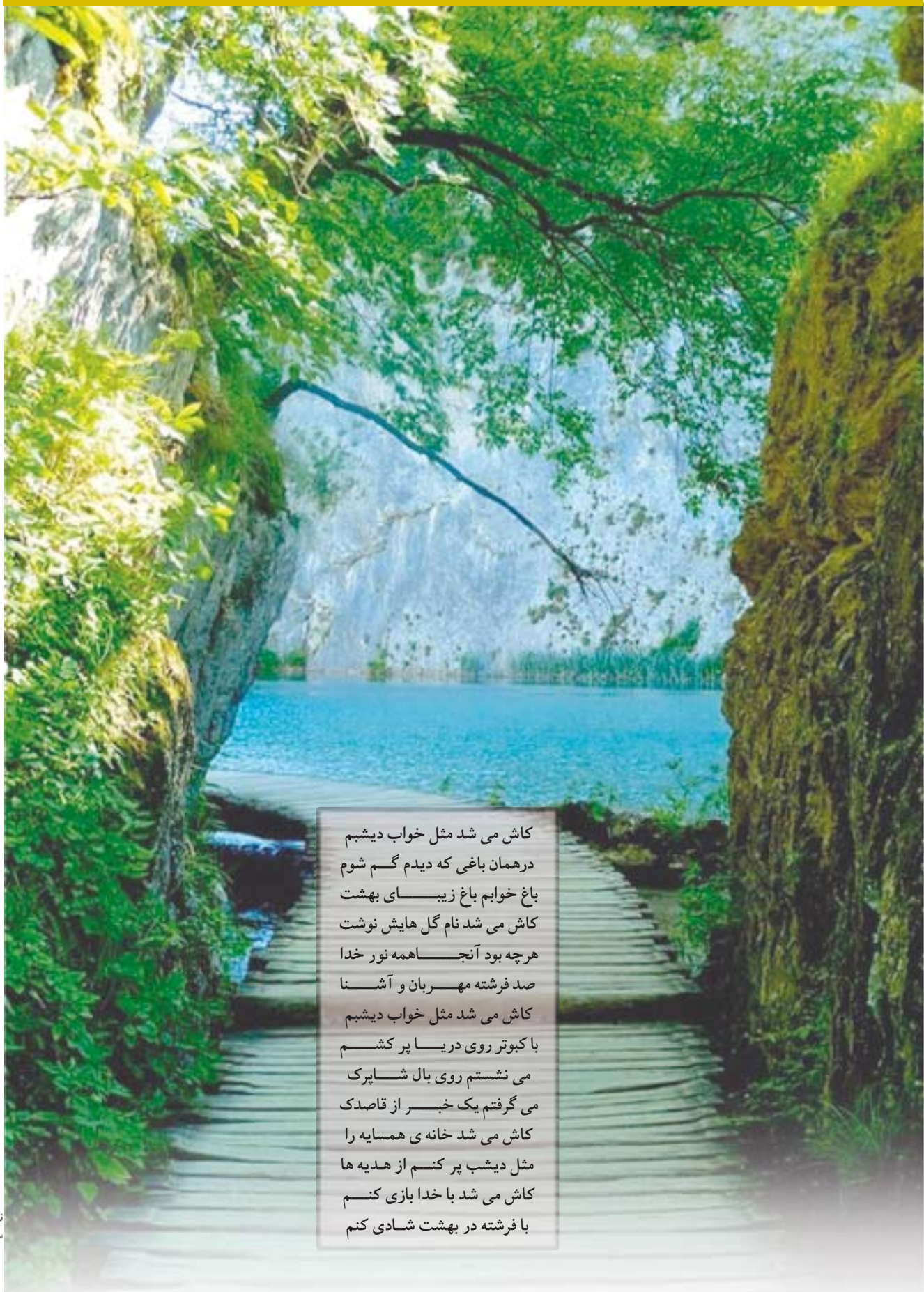
نه!

شاید هنوز

غبار یاد فروکش نکرده است.







کاش می شد مثل خواب دیشبم  
 در همان باغی که دیدم گم شوم  
 باغ خوابم باغ زیبای بهشت  
 کاش می شد نام گل هایش نوشت  
 هر چه بود آنجا همه نور خدا  
 صد فرشته مهربان و آشنا  
 کاش می شد مثل خواب دیشبم  
 با کبوتر روی دریا پر کشم  
 می نشستم روی بال شاپرک  
 می گرفتم یک خبر از قاصدک  
 کاش می شد خانه ی همسایه را  
 مثل دیشب پر کنم از هدیه ها  
 کاش می شد با خدا بازی کنم  
 با فرشته در بهشت شادی کنم



راز قفل و هر کلون محکمی  
پشت درب بسته ی دیوار هاست

شیشه های عمر دیوار بلند قلعه ها  
در دل قفل و کلون درب هاست

قلب خود قفلی بزن ای نازنین  
چون کلیدش جوهر عشق همه فرهاد هاست

فصل دیوار بلند قلعه ها گرمی رسد  
و آن دل سر قلعه باننش با کلون قفل هاست

با کلید عزم عاشق قلعه ها شد جمله درب  
قفل بازش دل به دلداران سپردن رمز ماست





هر صبح و هر غروب  
 بازآمده زخویش  
 در دوردست‌های خاطره پرواز می‌کنم  
 آنجا که روستا در آرامش سبز خود  
 آرام خفته است.  
 آنجا که در روشنایی خاموش کوچه‌ها  
 رنگین کمان دامن دختران شرم  
 برق نگاه جوانان عاشق را  
 می‌برد با خودش  
 تا حسرت یک شب زفاف  
 و همه‌همه کودکان شاد بود و جشن درو  
 به هنگام مهرگان.  
 آنجا که هر غروب  
 فریادهای هی‌چوپان  
 و بازگشت رمه از چرای خویش  
 پایان روز بود  
 و شب که بر بام خانه‌ها  
 آرام و بی‌صدا  
 بستر خواب می‌تنید  
 از تار خستگی.

\*\*\*

اما کنون

بنشسته‌ام به خلوت سیاه خود  
 بی هیچ گله و بی هیچ خرمی

بر شاخه خشک درخت خانه‌ام  
 پرنده نیست.  
 مرغان خوش‌نوا  
 دیربست که از خانه رفته‌اند.  
 آواز قناری و پرواز فاخته  
 خطی ست در کتاب و بس.  
 در آسمان غمگین شهر من  
 جغدهای بوم  
 با ناله‌هایشان  
 تباهی تبار مرا فریاد می‌زنند.  
 \*\*\*

ای همولایتی

اینجامنم!

در حسرت خروس خوان صبح دهکده.  
 در حسرت آواز دختران عشق.  
 در حسرت چشمه‌های زلال کوه.  
 هی همولایتی

به حرمت نگاه اندوه بار من  
 مرا به روستای خود بخوان.  
 هی همولایتی!  
 هی همولایتی!



الموت! سرزمین اسرار و زیبایی های طبیعی، برای نگهداری و پایداری تو می کوشیم، سبز بمان! زندگی انسان هر روزه دستخوش تغییر است. تغییر در خوراک، پوشاک، تفریح و ... تغییر در سبک و مناسبات زندگی، این تغییرات همواره اثرات مثبت و منفی در زندگی ما از خود به جای می گذارند که حاصل آن در عرصه های مختلف اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی نمایان می شود و زندگی در منطقه الموت نیز از این قاعده به دور نیست. در سال های اخیر و با تغییر مناسبات و سبک زندگی در الموت شاهد فرایندهای نامطلوبی بوده ایم که تخریب محیط زیست در این منطقه در زمره نگران کننده ترین تغییرات در الموت بوده است. قطع بی رویه درختان و عدم جایگزینی نهال های مناسب با اقلیم الموت، آلودگی محیط زیست از سوی گردشگران و مسافران به دلیل فقدان بستر های گردشگری در منطقه، عدم مدیریت دفع پسماندهای روستاها، از بین بردن مراتع سرسبز الموت و ساخت و سازهای بی رویه و بی منطق، چالش های زیست محیطی جاده در دست ساخت قزوین الموت تنکابن و ... از جمله مواردی است که می توان نام برد. متأسفانه این روند سرعت در حال پیشرفت و گسترش بوده و شاید ما از این حرکت خاموش و پیش رونده غافل باشیم ولی بروشنی آشکار است که با این روند، در آینده ای نه چندان دور شاهد یک فاجعه زیست محیطی در منطقه خواهیم بود. اما اکنون پرسش مهم در این جاست که حال چه باید کرد و چه راه حل هایی را می توان در جهت کاهش و از بین بردن این آسیب ها به کار برد. نگارنده بر این باور است که باید از خود شروع کرده و این مهم را در شخصیت خود نهادینه کنیم در واقع چگونه می شود ما نسبت به پایش و پاسداری از سرزمینمان تبلیغ کنیم اما در عمل هیچ حرکتی نداشته باشیم. به نظر می رسد ما در ابتدا باید با مشارکت و همراهی در فعالیت های پاسدارانه از محیط زیست و نهادینه کردن این مهم به فرهنگ سازی در این زمینه اقدام کرده سپس از دیگران، مسافران و گردشگران انتظار داشته باشیم که در پایش محیط زیست بکوشند.

و نکته پایانی این که در این راستا مشارکت و همکاری گروه های فعال اجتماعی و زیست محیطی با نهادهای دولتی محیط زیست می تواند راهکار پایداری فرایندهای داوطلبانه زیست محیطی و فرهنگ سازی در این زمینه باشد.

بیاید! دست در دست هم به مهر، یاور محیط زیست سرزمینمان باشیم...

### حکایت همچنان باقیست ...

### به پایان آمد این دفتر

سرانجام پس از ۴ ماه برنامه ریزی و کار، نشریه الکترونیکی اقلیم چهارم در ۶۴ صفحه در عرصه مجازی منتشر شد. بی شک اقلیم چهارم از متفاوت ترین نشریات محلی در ایران به شمار می رود، زیرا در شرایطی تولید و منتشر شده است که تحریریه مستقری نداشت و هر یک از نویسندگان در گوشه ای از ایران به سر می برند اما با کمک فناوری های مختلف مخابراتی و رسانه ای، توانستیم به هر زحمتی بود نخستین شماره آن را منتشر سازیم.

اقلیم چهارم می تواند الگوی یک کار جمعی مشترک و منطقه ای باشد و با گرد هم آمدن اهالی قلم در هر منطقه از ایران با کمترین هزینه ممکن و کیفیت مطلوب منتشر شود. اقلیم چهارم با مشارکت قلمی و مالی نویسندگان آن، منتشر شده است. گفتنی است که اقلیم چهارم رایگان بوده و فروشی نیست اما به گونه ای طراحی شده است که می توان آن را پرینت کرد و مانند یک مجله کاغذی در دست گرفت و خواند. مهمترین هدف ما در اقلیم چهارم این بوده و هست که همه اهالی الموت بتوانند آن را بخوانند، از این رو از فرهنگدوستان این خطه انتظار داریم برای تهیه نسخه های کاغذی به منظور ارسال رایگان به روستاهای الموت، هر کس به توان و همت خود، هزینه پرینت تعدادی از نشریه را بر عهده گیرد. این عزیزان بدین منظور می توانند با شماره تلفن ۰۹۱۲۶۰۵۲۱۰۶ تماس حاصل فرمایند.

در پایان با سپاس از همه کسانی که در انتشار این نشریه ما را یاری دادند دست همه فرهنگمداران را برای هرگونه مشارکت در این عرصه معنایی می فشاریم و منتظر پیشنهادات خوب و سازنده عزیزان هستیم. در ضمن علاقمندان به درج نوشته های فاخرشان در اقلیم چهارم می توانند با ارسال آن ها و همچنین پرداخت کمک هزینه انتشار نشریه، مبلغ ۵۰ هزار تومان برای تامین هزینه های طراحی و صفحه بندی به جمع تحریریه صمیمی ما بپیوندند.

سردبیر







سجاد پیشدادی - این شاه باباست . خدا رحمتش کند چند روز پیش عمرش را داد به من و شما. او تنها آهنگر سنتی باقیمانده در الموت بود که تقریباً این اوخرکار هم نمی کرد . خوب معلوم است دیگر ! داس و تبر و نعل، این روزها به کار کمتر کسی می آید ! اینجا هم تنورش را برای من افروخت تا نشان دهد چگونه می توان یک تکه آهن را به یک داس یا نعل تبدیل کرد . خانه اش کنار آهنگریش بود . شاه بابا یک موتور داشت و همین موتور جانش را گرفت !



سجاد پیشدادی - هر سه پسرند، حتا اویی که روسری بر سر دارد. پسران الموت ، آن ها در سرمای زیر صفر زمستان هم در فضای باز بازی می کنند یک توپ پلاستیکی و یک چوبدستی کافی است که صبح تا شام بازی کنند...هر چند کودکی کودکان الموت خیلی طولانی نیست و آن ها خیلی زود مرد می شوند ...





سایت الموت من

# الموت من



[www.alamouteman.com](http://www.alamouteman.com)

نخستین پایگاه اینترنتی الموت

## اخبار

اطلاعات الموت شرقی و غربی  
و تازه های گردشگری را ببینید و بخوانید

## نخستین سیستم تلفنی واگو

واگویه های الموتی را رایگان بشنوید

کافی است با تلفن خود شماره ۰۲۱۶۴۶۷ را شماره گیری کرده

سپس کد ۰۲۸۲۳۷ را وارد کنید و در باره الموت بشنوید

اخبار و نوشته های الموتی را به این نشانی بفرستید

Email: [info@alamouteman](mailto:info@alamouteman)

SMS: ۰۲۰۰۰۹۱۲۱۹۸۲۳۱۰